

<http://www.binesheno.com/Files/books.php>

قفسه کتابخانه مجازی سایت بینش نو

جامعه‌شناسی کعبه

کعبه و مدنیت.

نقش کعبه در تمدن موجود و گذشته جهان.

کعبه در جامعه واحد جهانی.

مرتضی رضوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قرآن: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِّلْعَالَمِينَ:**

اولین خانه ای که برای مردم ساخته شده، آن است که در بکّه است با
برکت و هدایت است برای عالمیان.

آثار ایرانی.....	۷۱
نقص یا امتیاز.....	۷۶
ایرانیان و تجدید بنای کعبه.....	۷۹
ایرانیان و زیارت کعبه.....	۷۹
دو تندیس زرین آهو.....	۸۳
کعبه در دو دین آسیای شرقی.....	۸۳
مهاتما بُده.....	۹۰
پیشگوئی مهاتما بُده در بستر مرگ.....	۹۴
تداوم علاقه و رابطه پی روان مذاهب هندی با کعبه تا به امروز.....	۹۶
کعبه و صابئین.....	۹۷
کعبه در آئین یهود.....	۱۰۵
تحریف و تطورات.....	۱۲۰
کعبه و مسیحیت.....	۱۳۰
شخصیت ابراهیم و کعبه از ناحیه خدا.....	۱۳۶
کعبه و دمکراسی.....	۱۴۱
پدر تاریخ و مادرش.....	۱۵۵
دوری ۱۴۰۰ ساله مردمان غیر مسلمان از کعبه (دوره سوم ماموریت کعبه).....	۱۵۷
کعبه در دهکده جهانی.....	۱۶۶
بحث حدیثی و تاریخی در باره دو واژه بگه و مگه.....	۱۷۵
کعبه قبله همیشهگی تاریخ.....	۱۷۷

فهرست

مقدمه.....	۱۱
خانه مردمی.....	۱۷
سقیفه.....	۲۲
شاهد اولین گام در زیست مدنی.....	۲۵
چرا در جزیره العرب...؟.....	۳۳
فلسفه وجودی کعبه.....	۴۳
فلسفه وجودی.....	۵۱
برکت برای جهانیان.....	۶۱
هدایت برای جهانیان.....	۶۱
قوام دادن به مردمان جهان.....	۶۲
حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان.....	۶۵
جاماسی و زردشتی.....	۶۸

۱۹۱.....محراب

۱۹۷.....قبلة موقت

۲۰۱.....مقايسه با آئين يهود

۲۰۲.....مقايسه با اسلام

۲۱۰.....نتيجه

۲۱۵.....كعبه قبله جامعه واحد جهاني

۱۲ جامعه شناسی کعبه

۲- چگونگی پیدایش آن.

۳- پیدایش آن، با فطرت فردی انسان رابطه ای داشته است؟ و اگر داشته ماهیت این رابطه چیست؟

۴- نقش اولیه آن در زمان پیدایشش در جامعه آن روزی، چه بوده است؟

۵- تحوّل در نقش اجتماعی آن رخ داده است؟

۶- آیا کعبه در نقشی که داشته و دارد، رقیبانی نیز داشته است؟

زیرا هر پدیده اجتماعی رقیب و ضد دارد که دو نوع است:

الف: رقیب و ضدی که از هر حیث با ماهیت آن تضاد دارد حتّی در شکل ظاهری.

ب: رقیب و ضدی که شبیه خودش است و در بدو نظر با آن، همسنخ دیده می شود.

مثال: دولت مردمی، یک پدیده اجتماعی است و ضد آن از نوع اول، آنارشسیسم و بی دولتی است. و ضد آن از نوع دوم، دولت استبدادی است.

مقدمه

در اصطلاح جامعه شناسی، کعبه یک پدیده طبیعی نیست، یک پدیده اجتماعی است. بی تردید هدف از وجود و پیدایش آن نیز یک هدف اجتماعی است.

امروز نقش اجتماعی آن را در عینیت جامعه بشری مشاهده می کنیم، هر کسی اعم از افراد معمولی و دانشمندان متخصص در علوم انسانی، اهمیت آن و ثقل سنگین آن را در ناف جامعه یک میلیاردی اسلام و آثار پرارزش اجتماعی آن را درک می کند.

اما درباره این پدیده بزرگ، پرسش های زیادی هست که بی پاسخ مانده اند، پرسش هایی که هر کدام به جای خود یک موضوع علمی مهم است:

۱- چرایی پیدایش آن و فلسفه وجودیش.

یک دولت مردمی و یک دولت استبدادی از این نظر که هر دو «دولت» هستند شبیه هم اند. اما از نظر ماهیت، رقیب همدیگر^۱ و متضاد هستند.

کعبه نیز هر دو رقیب و ضد را داشته است و دارد.

۷- کعبه در بستر تاریخی رقابت، فراز و نشیبی داشته است؟

۸- و بالاخره: علاوه بر نقش اخروی آن، نقش دنیوی آن چه بوده و چیست؟ آیا تنها نقش «عبادی و سیاسی» دارد یا نقش بزرگ دیگری هم داشته و دارد؟

۹- ادیان مختلف دنیا ارتباطی با کعبه داشته اند؟

۱۰- جای پای کعبه و نقش آن در همه تمدن های جهان.

۱۱- درخشش و افول، فراز و نشیبی که کعبه در تاریخ به خود دیده است.

۱ مراد از رقابت، جریان تاریخی میان این دو نوع دولت است.

۱۲- سمت قبله بودن، برای کعبه، کدام هدف بزرگ اجتماعی و مدنی را در نظر داشته و دارد؟

۱۳- ماجرای قبله بودن بیت المقدس، چه بود؟ آیا کعبه پیش از آن قبله نبود؟

۱۴- کعبه در جامعه واحد جهانی، که مورد نظر شیعه ولایتی است، چه نقشی خواهد داشت؟

در این دفتر سعی شده در حدّ توان به پرسش های بالا پاسخ علمی داده شود. البته فقط به عنوان اولین گام، که گام های بعدی را محققان جوان بر خواهند داشت و نواقص بحث های من را کامل خواهند کرد.

چرا جامعه شناسی؟ آیا برای شناخت کعبه و نقش آن یک سبک صرفاً حدیثی در کنار آیه های مربوط به آن کافی نیست؟ درست است ما نیز باید در خط مستقیم آیات و احادیث پیش برویم لیکن در بستر جامعه شناسی. زیرا کعبه پدیده اجتماعی است آیات و حدیث های مربوط به آن نیز کاملاً در بستر جامعه شناسی هستند.

متأسفانه آن همه آیات و احادیث که موضوع بحث شان رشته های مختلف علوم انسانی است اکثریت قریب به اتفاق شان به «اخلاق» آن هم اخلاق موعظه ای نه علمی، تفسیر شده اند و آن تعداد قلیلی که درباره شان

امکان تاویل اخلاقی نبوده، با بی تفاوتی از کنارشان عبور شده است که موضوع بحث ما از مصادیق این تعداد قلیل نیز هست.

کاری با برادران سنی ندارم به عنوان یک شیعه درباره دانشمندان گذشته شیعه می گویم: آنان هیچ کوتاهی نکرده اند هر چه توان داشته اند برای شرح و تبیین دین و آئین تشیع به کار بسته اند؛ اگر امروز پرسش های فراوانی داریم که پاسخ شان را در آثار گذشتگان مان، نمی یابیم به دو دلیل است:

۱- تاریخ و زمانه همیشه در تحوّل است به ویژه امروز: در بیش تر موارد، هر مطلبی و موضوعی که در قدیم یک «مسئله» نامیده می شد امروز به عنوان یک رشته علمی کامل، شناخته می شود.

۲- در طول این قرن ها، همیشه شیعه در محدودیت، تحریم، قتل عام ها، به سر می برده و مصداق یک «حزب قاچاق» بود. با این وصف دانشمندان ما توانستند این مکتب علمی کامل را حفظ کنند: در فقه کامل ترین فقه و حقوق را پروراندند، و در اصول دین و مسائل آن نیز دستکم هسته مرکزی آن را به طور زنده و جاندار حفظ کردند.

در اینجا دلیل سوم هم هست و آن به هدر رفتن استعداد افراد مستعد و گاهی نابغه در اشتغال به یونانیات و بودائیات است که رقیب به ظاهر

همسرخ مکتب تشیع است که سدّ بزرگ کار علمی شده است. همان رقیب و ضد همسرخ که در بالا، به اشاره رفت.

در بیان مختصر: این دفتر درصدد تفسیر همه جانبه آیه ۹۲ سوره آل عمران (انّ اولّ بیت وُضع للنّاس للذی ببکّة مبارکاً و هدیّ للعالمین) است. باز تکرار می کنم آن چه در این دفتر آمده برای تفسیر این آیه، دارای کمبودها و نواقص است که چشم امیدم به همت محققین جوان است.

سالروز میلاد امام مجتبی(ع)

۱۴۲۹/۹/۵ هجری

۱۳۸۷/۶/۲۶ شمسی

مرتضی رضوی

در دستشان می چرخید، سقوط مهره ای از آن به روی مهره دیگر صدای خوش آیندی داشت.

بعد ها دانستم اگر یک موضوع جدی در میان باشد حتما ۱۴ نفر که هر کدام بزرگ یک طایفه است در آن جا جمع می شوند. آن روز نیز موضوعات جدی در میان بود، بحث شان به محور: چه کسی را به عنوان «جوار» استخدام کنیم، چه کسی را نیز به عنوان «گله بان»، و همین طور «دشت بان»، و در این قبیل موارد، محفل گپ به جدی ترین جلسه شورائی تبدیل می شد.

معنی دیک باشی را دانستم: روستای شان از شمال به جنوب در ساحل رودخانه زیبا، کشیده شده بود، وسط روستا جائی بود که از بخش شمالی و جنوبی بلندتر بود، دیک یعنی جای گاه بلند، دیک باشی یعنی سربلندی. اگر کسی در آن جا می ایستاد و به موازات رودخانه به اول و آخر روستا نظر می کرد هر دو طرف را به خوبی می دید؛ آن فلانی است از پل گذشته می آید و این فلان است در پائین روستا بیل به دست به دشت می رود.

اما یک چیز را نمی دانستم: چرا اینان جلسه مشورتی شان را در خانه ای تشکیل نمی دهند؟

خانه مردمی

می خواهم با استفاده از صمیمیت خواننده، بحث را با سبکی داستانی شروع کنم گرچه این سبک به طول نخواهد انجامید و پس از سطرهایی به ادبیات خشک علمی بر خواهد گشت:

جوان بودم و شانزده ساله، گفتم: همین الان به روستای «آغا بگلو» می روی و این پیغام را به کربلائی نجف می رسانی. رفتم سراغ او را گرفتم؛ گفتند: در محفل «دیک باشی» است. عده ای در آن روزهای اسفند، چمباتمه نشسته و به دیوار تکیه داده بودند. دیک باشی میعادگاه شان بود. کشاورزان در آن زمان ها شش ماه به شدت کار می کردند، شش ماه دیگر بی کار بودند تنها کارشان رسیدگی به چند گاو و گاومیش بود که چندان وقتی نمی گرفت. در دیک باشی جمع شده به گپ می نشستند، تسبیح های دانه درشت

پاسخ پیغام را رسانیدم و پرسیدم: داشتند برای کارهای مهم روستای شان تصمیم می گرفتند اما جلسه شان در دیک باشی بود، چرا در آن جا؟

می خواست چیزی را در ترازو بگذارد و به مشتری بدهد، دو شاهین ترازو را با انگشت نگه داشت درست روبروی هم ایستادند، گفت: در جهان همه چیز نیازمند تعادل است مثل این ترازو، تعادل آنها نیز در دیک باشی حاصل می شود. می دانی آن روستا خرده مالک است ششدهنگ آن ۱۴ سهم است هر سهم مال یک خاندان است. لابد در آن جلسه، ریش سفید هر خاندان حاضر بوده است. گفتم: بلی، گفت: اگر آن ها در خانه یکی شان جمع شوند، صاحب خانه رئیس همه می شود چون چنین نمی خواهند همان دیک باشی برای همه شان مناسب است که محل گپ شش ماهه شان هم است.

وای بر حال کسی که مرتکب جرم غیر قابل بخشش شود که مشمول «دش آتماخ» خواهد شد؛ سنگش را از همان دیک باشی به رودخانه خواهند انداخت. بد بخت جهانگیر چند بار نصیحتش کردند، تذکر دادند، چون نتیجه نداد سنگش را انداختند در به در شد معلوم نیست چه شد و در کجا مرد.

هر کدام از حاضرین در محفل دیک باشی سنگی به بزرگی گردو یا کمی بزرگ تر بر می دارند و به نام شخص مجرم به درون رودخانه که در

فاصله ۱۰ متری شان با امواج زیبایش در جریان است می اندازند. یعنی آن فرد را از جامعه خودشان بیرون انداختند. دیگر کسی با او رفت و آمد، بده بستان، روابط کاری و ... ندارد او کاملاً تحریم می شود و در به در می گردد. خیلی نادر است که چنین شخصی از نو بخشوده شود در این صورت نیز باید همان محفل در دیک باشی تشکیل شود و با رأی موافق همه، بخشوده شود.

ضرب المثل «داشتن آتیپ» از همین سنت دیرین ناشی شده است می گویند: «فلان کس فلان زادن داشنی آتیپ» یعنی آن چیز را از ذهن خود بیرون انداخته است؛ کریم رحیمن داشن آتیپ، آقا جمال باغن داشن آتیپ، رجبعلی وطن داشن آتیپ: کریم سنگ رحیم را انداخته، یعنی او را کاملاً فراموش کرده است، آقا جمال باغداری را کنار گذاشته است، رجبعلی وطنش را فراموش کرده است.

دیک باشی نه دیوار دارد نه سقف و نه حصیر دارد و نه گلیم یا فرش، یک جایگاه کاملاً خالی و زمین خداست. در آن جا نه میزبان هست و نه مهمان، هیچ نوع پذیرائی هم نیست. اما همه سرنوشت جامعه در آن جا تعیین می شود و این همه سرنوشت ساز است.

گاهی هیچ محفلی در آن برقرار نیست محل عبور و مرور مردم است گاهی هم محفل غیر رسمی و مجمع گپ برای وقت گذرانی است. گاهی نیز

محفل رسمی برقرار می شود و در فاصله ای از محفل که به طور جدی مشغول مشورت هستند، کودکان به بازی کلاغ پریا «الک دولک» مشغولند. و جوانان کمی دورتر سر و صدای «ترنا بازی» را به راه انداخته اند. نکته مهم این که افراد متهم که اتهام شان در حد داش آتماخ نیست، در حوالی دیک باشی پیدای شان نمی شود گوئی از آن چند متر خاک می ترسند.

چه مدیریت امّی و بدون بروکراسی و بدون کاغذ بازی، هیچ پرونده ای به صورت کاغذ روی کاغذ، تشکیل نمی شود، کاری با نوشته و نوشتار ندارند سرنوشت هیچ مسئله ای به مهر پلاستیکی سپرده نشده، حقی پای مال نمی شود و باند بازی ای در کار نیست.

ادامه داد: روستای راهدنه نیز مانند آغابگلو، خرده مالک است اما چون در آن جا قهوه خانه وجود دارد، محفل تصمیم گیری شان قهوه خانه است. اما اگر به روستای حسنلو یا عطاء الله و یا چپانه بروی، می بینی تصمیمات شان در خانه ارباب تعیین می شود، ریش سفیدان در آن جا جمع می شوند لیکن تنها به تصمیمات ارباب گوش می دهند.

تا این جا با سه نوع محفل تصمیم گیری آشنا شدم: دیک باشی که مردم لرستان به آن «برآفتاب» می گویند، قهوه خانه، خانه بیرونی ارباب- و به قول برخی ها در آن زمان- دیوان خانه ارباب. معلوم است قهوه خانه در

ازمنه اخیر با پیدایش چای خواری، پدید شده است پیش از آن، آنان نیز برای خودشان برآفتاب داشته اند.

سقیفه: در مناطق گرم و حاره مثل عربستان، بی کاری شش ماهه نبود، کارهای شان به طول سال توزیع می گشت، آنان بر خلاف مناطق سرد از «برآفتاب» استفاده نمی کردند، در محلی که به وسیله چوب و برگ سایه بانی برایش درست می کردند، جمع می شدند و به آن سقیفه می گفتند.

سقیفه نیز چند نوع بوده است: سقیفه ای که ملک شخصی رئیس قبیله است. اگر عربستان را در نظر بگیریم، این خود بر دو نوع بوده است: در میان عرب قحطانی مانند همان دیوان خانه ارباب بود؛ ریش سفیدان حاضر می شدند اما تنها به تصمیمات شیخ قبیله گوش می دادند گرچه می توانستند پیشنهاد هم بدهند لیکن نه صاحب رأی بودند و نه در آن سقیفه رأی شان نقشی داشت.

سقیفه در میان عرب عدنانی یک محفل شورائی به تمام معنی بوده است گرچه شیخ قبیله تاثیر بیش تری داشته است.

زمینه آزادی عمل برای افراد، در دو جامعه بیش تر است. جامعه ها را در این مقال، باید به سه نوع تقسیم کرد: جامعه بدوی، جامعه وسط با مدنیت ابتدائی، جامعه متمدن و توسعه یافته. در جامعه وسط شدیدترین محدودیت

و عدم آزادی عمل برای افراد، تکوّن می یابد.^۱ عرب قحطانی یک جامعه نسبتاً متمدن و وسط بود.

اما عرب عدنانی در بدویت اولیه مانده بود و اعضای حاضر در سقیفه تا قدری از آزادی رأی برخوردار بودند.

بدیهی است که دیوان خانه اربابی نیز مولود نظام فتودالیتیه است که در اعصار بعدی پیدایش یافته و آن چه با انگیزه های طبیعی فطرت بشر پدید شده همان برآفتاب یا سقیفه ای است که با پیدایش اولین دهکده، روستا و یا قصبه، پدید شده است. اما این نیز بدیهی است که نظام های اجتماعی با آن بازی کرده و آن را در قالب مورد دلخواه قدرتمندان در آورده است. محفل هائی مانند دیک باشی مذکور یا فلان برآفتاب واقعاً مردمی، به طور جسته و گریخته خود نمائی کرده است. و همین موارد نادر و اندک است که صحیح، سالم و مطابق فطرت است که فارغ از قدرت و سلطه قدرتمندان است و تحت سلطه استبداد قرار ندارد. یعنی محفل مردمی است.

این گونه محفل های مردمی، با رقیبانی سرسخت که در ظاهر همسخن خودشان به نظر می رسید، روبه رو بودند. در کلان های اولیه به کومه

۱ این موضوع بحث پر دامنه ای را ایجاد می کند. در «جامعه شناسی کاربرد تک واژه الرحمن» در سایت بینش نو تحت

عنوان «تفکیک روابط کاری از شئون و ارزش های اجتماعی» به اختصار بررسی شده است.

رئیس قبیله تبدیل می شد، در نظام چنگیزی به خیمه بزرگ «قورولتای»، در نظام فتودالیتیه به دیوانخانه ارباب، و در نظام دیگر به سقیفه شیخ قبیله.

و در جامعه های نسبتاً مدنی مانند ایران باستان، روم باستان، به مجلس بزرگ اریستوکراتیک به نام «سنا» می انجامید که در روم اعضای آن تنها اشراف و ثروتمندان بودند^۱ و در ایران در کنار اشراف، مغان نیز حضور داشته اند، که نه تنها ماهیت مردمی نداشتند بر علیه حقوق و آزادی های مردم عمل می کردند. چه زیبا بود اگر بشر می توانست از آغاز تا به امروز مجالسی با ماهیت «برآفتاب» می داشت. خواه در بر تابش آفتاب و خواه در زیر سقیفه و خواه در ساختمان های عظیم امروزی.

۱ مجالس سنا در امروز نیز چنین هستند با مختصر تفاوتی.

و مدنی را برگزینند. اما بزرگ‌ترین پرسش این است: آیا انسان از آغاز پیدایشش یک موجود مدنی آفریده شده یا اول ماهیت حیوانی داشته و زندگی طبیعی در نهاد او اصالت دارد سپس به تدریج به یک موجود اجتماعی تحول یافته است؟-؟

پاسخ این پرسش بزرگ به دانش «انسان‌شناسی» برمی‌گردد: اگر انسان ماهیتاً حیوان است و از حیوان تکامل یافته است پس اصالت با زندگی حیوانی است که در اثر تکامل انسان، زندگی مدنی نیز به تدریج پیدایش یافته است. و این نظریه ترانسفورمیسم است.

بر اساس این بینش چیزهائی به نام «جامعه»، «تاریخ» و «خانواده»، پدیده‌های مصنوعی می‌شوند؛ یعنی همگی مولود «خود آگاهی» و اندیشهٔ عقلی بشر هستند: انسان‌ها نشستند و اندیشیدند نتیجه گرفتند که زندگی اجتماعی بهتر است.

نگاهی سطحی به سرگذشت انسان این نظریه را تایید می‌کند. زیرا مشاهده می‌کنیم که هر چه به تدریج بر اندیشه انسان افزوده شده زیست اجتماعی نیز به همان میزان جان گرفته است.

اما نگاه عمیق به سرگذشت انسان نشان می‌دهد که در گرایش به اجتماع، همیشه یک نیروی قهری انسان را به سوی تشکیل جامعه سوق داده

شاهد اولین گام در زیست مدنی

خشت اول تمدن و مدنیت «دیوار» است که انسان نه از غار استفاده کند و نه از چادر. خشت دوم پیدایش دیوارها (خانه‌ها) در همسایگی یکدیگر. و اولین مجتمع مدنی در تاریخ چیزی است که روستا یا دهکده نامیده می‌شود. و اولین پدیده‌ای که صد درصد سمبل و نشانهٔ زیست اجتماعی و شاهد چیزی به نام تمدن است، «خانه مردمی» است، خانه مردمی که اگر جریان‌های بعدی تاریخ آن را به ماهیت رقیب^۱ تبدیل نمی‌کرد، تمدن و زندگی مدنی بشر این همه به تأخیر نمی‌افتاد.

تمدن و مدنیت همیشه ضد زیست طبیعی است، زندگی طبیعی برای طبیعت حیوان است. وقتی که انسان را آفریدند قرار بود که زندگی اجتماعی

۱ مراد از «رقیب» در برگ‌های پیش به شرح رفت.

است؛ نیروی قهری که توانسته بر قبیله گرائی، طایفه گرائی و تعصبات خونی و فامیلی فایق آید و انسان را به پدید آوردن «جامعه» مجبور کند و کرده است. پدیده ای به نام جامعه، بر علیه همه غرائز انسان است.

امیل دورکیم از بنیان گذاران جامعه شناسی در عین حال که مبانی اندیشه اش بر نظریه ترانسفورمیسم مبتنی است معتقد است انسان همه غرایز خود را محدود و گاهی محکوم می کند تا به مواهب زندگی اجتماعی برسد^۱ او با این همه تصریح می کند که جامعه یک پدیده مصنوعی نیست. یعنی مولود اندیشه و گزینش آگاهانه انسان نیست، بل مقتضای ذاتی بشر است.

بینش دوم: تورات امروزی، معتقد است که آدم و حوا به صورت مجسمه ای از گل ساخته شدند و به طور «خلق الساعه» جان دار و زنده شدند، نسل بشر از آن دو به وجود آمد.

بینش سوم: متون زردشتی می گوید: مشی و مشیانه، از گیاه ریواس به وجود آمده اند و نسل انسان از آن دو به وجود آمده است.^۲

۱ نقل به معنی. برای توضیح بیشتر رجوع کنید: «جامعه شناسی شناخت» در سایت بینش نو.

۲ اگر گفته شود مراد از گیاه ریواس در متون زردشتی، غیر از آن است که امروز نام یک گیاه کوهستانی است، در این

صورت با نظر اسلام موافق می شود.

بینش چهارم: اسلام می گوید: کره زمین پس از آن که عمر طولانی ای را طی کرده و دارای انواع و اقسام گیاه بود، دچار یک بحران حیاتی دیگر گشت که در بخش های گرم و باتلاقی آن، موجودات و جنبندگان ریزی با حیات حیوانی پیدایش یافتند که زاد و ولد و تولید مثل آن ها از طریق مذکر و مؤنث نبوده (باکتری) کمرشان باریک می شد و یک جنبنده به دو جنبنده تبدیل می شد که علی (ع) این موجودات ریز را «جنبنده» می نامد^۱. این موجودات ریز منشأ پیدایش انواع مختلف حیوان، است.

اسلام تا این جا با بینش ترانسفورمیسم موافق است. یعنی کره زمین دوبار دچار بحران حیات شده بار اول منجر به پیدایش گیاهان اولیه که منشأ گیاهان مختلف شده است. بار دوم منجر به پیدایش جنبندگان که منشأ انواع حیوانات هستند، شده است.

از این جا به بعد؛ اسلام به بحران سوم حیات معتقد است که در بخشی از جهان در میان جنگلی، در باتلاق گرم و متعفن بد بو، بحران سوم حیات رخ داده و از نوعی گیاه خاص دو شیئی گیاهی پدید شدند، سپس به موجود با روح حیوانی تبدیل شدند که «سخت پوست» بودند.

۱ بحار، ج ۵۴ ص ۲۲۳- و در منابع متعدد دیگر.

این دو موجود سخت پوست دارای دو روح گیاهی و حیوانی (غریزی) بودند که روح سوم را دریافت کردند و چون از درختی خوردند پوست سخت شان فروریخت، که آدم و حواً نامیده می شوند^۱.

(این مسائل را در اینجا شرح نمی دهیم به کتاب های «تبیین جهان و انسان» و «جامعه شناسی شناخت» در سایت بینش نو ارجاع می دهیم).

مطابق این بینش، جامعه یک پدیده مصنوعی و محصول تعقل و آگاهی بشر نیست بل که محصول انگیزش های درونی و مولود آن روح سوم است که اسلام به آن «روح فطرت» می گوید. و روح فطرت غیر از روح غریزه است؛ غریزه بر علیه جامعه است اما فطرت خواستار آن می باشد.

انسان از آغاز پیدایشش قرار بود زیست اجتماعی داشته باشد، درگیری روح غریزی با روح فطری، زیست اجتماعی را به یک چالش مداوم کشانیده و موجب مسائل زیادی شده از جمله آن چه باید «خانهٔ مردمی» می شد به صورت های تحریفی که در ظاهر همسرخ خانه مردمی بودند، در آمد، از قبیل: کومه رئیس قبیله کوچک، دیوانخانه فئودال، سقیفه شیخ عرب، قورولتای چنگیز و سناهای مردمان نسبتاً متمدن.

۱ رجوع کنید: تبیین جهان و انسان، بخش انسان شناسی.

بدیهی است: ما در این جا مطابق نظر اسلام پیش می رویم که مبانی بحث عبارتند از:

۱- اسلام همهٔ انسان های امروزی را از یک «منشأ واحد» و خانواده واحد، خانواده آدم و حواً می داند.

۲- آن موجودات دوپا، که در اعصار پیش از آدم بوده اند را «انسان» نمی نامد. آن ها را فاقد روح سوم و نوعی حیوان پیش رفته می داند که فقط عنوان بشر به آن ها می دهد نه انسان.

۳- این انسان از همان آغاز پیدایشش استعداد و توان نامگذاری بر اشیاء محیط که منشأ «زبان» است را داشته است^۱.

۴- آدم و حواً پس از اخراج از آن جنگل در شبه جزیره عرب زندگی را شروع کرده اند.

۵- اولین دهکده (نه در بین النهرین، و نه در مصر، بل) در جای گاه مگه به وجود آمده و اولین خانه مردمی- دیک باشی، برآفتاب- در آن جا پدید شده است:

۱ برای توضیح بیش تر و بررسی ادله علمی این مسائل، رجوع کنید به «تبیین جهان و انسان» در سایت بینش نو.

**إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِّلْعَالَمِينَ:** اولین خانه ای که مال و ملک کسی نبوده بل که برای ناس و
مردم بوده همان است که در بکه است. با برکت و عامل هدایت است برای
جهانیان.

۶- لازمه این اصول پنجگانه این است که نسل انسان هرگز دوره ای به
نام «غارنشینی» را نداشته است^۱ گرچه ممکن است خانواده هائی حتی طایفه
هائی از آن دچار غارنشینی شده اند و همین امروز هم می توان نمونه
غارنشین پیدا کرد.

آن چه در کاوش های زمین شناسی به دست آمده و با اسامی «بشر
جاوه»، «بشر نئاندرتال»، «بشر ساپینس» و ... نامیده شده اند که همه نوع و
نسل شان، غارنشین بوده اند، بشرهای پیش از آدم بوده و انسان نبوده اند.

۱ و به همین دلیل در کاوش های زمین شناسی هرگز اثری از غارنشینی پس از پیدایش آدم، یافت نشده است.

۶- انطاکیه و فنیقیه.

همه این مردمان که بنیان گذاران تمدن های اولیه بوده اند، از این سرزمین که امروز عربستان نامیده می شود برخاسته اند. «وین کلر» می گوید: مهاجرت مردم عربستان چهار دفعه در تاریخ وقوع یافته است:

۱- نهضت بابل و آشوری که در ابتدای عهد تاریخی یعنی تقریباً ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد، روی داد.

۲- نهضت کنعانیان به سوریه و سائر ممالک که تقریباً در ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد، حادث شد، فنیقی ها از این مردم بودند.

۳- مهاجرت آرامی ها و کلدانیان که ۱۰۰۰ سال بعد اتفاق افتاده است.

۴- نهضت عرب به طرف کده و سوریه و غیره که در تحت لوای اسلام خاتمه یافت.^۱

مطابق نظر اسلام، باید به دفعات چهارگانه که وین کلر شمرده است یک دفعه دیگر را افزود: پیش از مهاجرت های مذکور که وین کلر آن ها را «نهضت» می نامد، یک مهاجرت از عربستان به سوی آسیای شرقی و آسیای

۱ «تاریخ مشرق قدیم» پیرنیا.

چرا در جزیره العرب ...؟

شخصی که می خواهد اولین تمدن های انسان را بررسی کند از تمام نقاط این جهان پهناور صرف نظر کرده به خاورمیانه روی می آورد؛ نژاد شناسان، باستان شناسان، زبان شناسان، ... همگی چشم به این منطقه دوخته اند و این نواحی را گنجینه این اسرار می دانند زیرا اولین تمدن انسان ها در این منطقه پیدایش یافته است

۱- سومریان - ثمودیان.

۲- آکدیان - قوم عاد- عادیان.

۳- آشوریان - اصحاب اخدود.

۴- آلارد و میتانی.

۵- تمدن مصر.

میان، بوده گرچه نمی توان نام آن ها را «نهضت» گذاشت و بیش تر به صورت تک خانواده یا چند خانواده بوده است.

وین کالر تصریح می کند که مهاجرت های چهارگانه در دورانی رخ داده که دست تاریخ به آن می رسد. مهاجرت پیش از آن از دسترس تاریخ، خارج است. اما شواهد متقن در راستای وحدت زبان همه انسان ها، و دیگر شواهد علمی موید این مهاجرت پیشین هستند. مهاجرینی که در آسیای مرکزی و حوالی آن کثرت یافته به شرق، جنوب و به ویژه به صورت نهضت آریائی به هند، ایران و اروپا ریختند.

بنابراین همه تمدن های اولیه در خاورمیانه پدید شده و ریشه شان از عربستان است. این مردمان در جای گاه اصلی شان گرچه تمدن بزرگی مانند تمدن بین النهرین و مصر ایجاد نکردند اما مردمی که جمعیت شان به حدی بوده که مهاجرت شان «نهضت» نامیده می شود، دستکم در محل اصلی خود، دهکده و قریه ای داشته اند.

و مهم تر این که واژه «مگه» یک لفظ بابلی (یعنی زبان مشترک سومر و آکد) است که در اصل «مگا» به معنی «بیت» می باشد^۱ که علاوه بر

۱ دائرة المعارف فرید وجدی، ذیل واژه مکه.

حکایت از وجود یک تمدن در آن مکان، به وجود کعبه نیز دلالت دارد. و روشن می شود مگه و بیت پیش از مهاجرت آکدیان از آن جا به بین النهرین، وجود داشته اند. و نیز دلالت دارد که سومر و آکد به کعبه اعتقاد داشته اند.

مسعودی در مروج الذهب آن جا که از عاد (آکد) سخن می گوید آورده است: ... مع ذلک محل کعبه را محترم می دانستند و جای کعبه که گفته ایم تپه ای سرخ بود عادیان (آکدیان) گروهی را به مگه فرستادند تا برای شان طلب باران کنند در آن وقت عمالیق (عرب عمالقه) در مگه مقیم بودند^۱.

قرآن مگه را «ام القری» می نامد: مادر قریه ها. قریه در ادبیات قرآن یعنی «مجتمع زیست انسانی» از کوچک ترین دهکده تا بزرگ ترین شهر.

و هذا کتاب أنزلناه ... لئنذر امّ القری و من حولها! و این است کتابی که نازل کردیم ... تا انذار کنی مادر شهر ها و مردمانی را که در اطراف آن هستند.

۱ مروج الذهب، ترجمه پاینده، ج ۱، ص ۵۰۲.

۲ انعام، ۹۲.

وَكذلك أوحينا إليك قرآناً عربياً لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا.^۱

مکه اولین قریه و کعبه اولین «بیت ناس» و خانه مردمی است و چون خانه مردمی اولین سمبل زیست مدنی است، از همان آغاز مورد تایید خداوند گشته و مقدس شده است و هر چیزی که مال همه مردم باشد و قابل تملک فردی نباشد «مال الله» می شود و لذا بیت الناس «بیت الله» می شود. همان طور که «بیت المال»، «مال الله» نامیده می شود.

اسلام و قرآن از زیست غیر مدنی و قبیله گرائی و زندگی طبیعی غریزی، به شدت بی زار است: «الْأعراب اشدّ کفراً و نفاقاً»^۲: بادیه نشینان به شدت در کفر و نفاق هستند. تمدن گرائی و ترک بادیه نشینی را با عنوان مقدس «هجرت»، ستوده و بادیه گرائی و ترک شهر نشینی را با عنوان نکوهیده «تعرب بعد الهجرة» نامیده و گناه کبیره می داند.

و بر اساس همین اهمیت و ستودگی به مردم بگه دستور داده شده که از این بیت خارج شده و در اطراف آن، محفل دیگری برای خودتان در نظر

۱ شوری، ۷- ماموریت قرآن و پیامبر هشدار دادن و هدایت کردن همه مردمان دنیا است هم مادر تمدن ها و هم تمدن های

دیگر که فرزندان آن هستند، مانند ماکینانی که فرزندانش بزرگ شده و به اطراف پخش شده اند.

بگیرید. زیرا این خانه باید به عنوان «سمبل» باشد. تا امروز «خانه مردمی» اهل بگه بود از این به بعد مال کل جهانیان است و چون همه جهانیان یا نمایندگان همه جهانیان نمی توانند در داخل آن جمع شوند پس بهتر است همچنان خالی بماند. این خانه در میان هر مردمی نماینده ای خواهد داشت به نام مسجد که خانه مردمی و «خانه خدا» نامیده خواهند شد.

اکنون که قرار شد خانه مردمی اهل بگه خالی بماند و آن استفاده پیشین از آن نشود، اطراف آن مسجد بزرگی می شود که هم خانه مردمی اهل مگه شود و هم مجمع زائران کعبه باشد. مسجد در هر قریه و شهری خانه مردمی و محل تصمیمات اجتماعی برای رتق و فتق امور عمومی است همان طور که پیامبر (ص) و اصحاب همه امور اجتماعی را در مسجد مطرح کرده و تصمیم می گرفتند.

و در عبارت کلی تر: هر معبدی نماینده کعبه است و هر معبدی مال مردم، مال خداست. که شرح این موضوع و تطورات این اصل در بستر تاریخی و چالش های معابد واقعی با رقیبان و اضرار به ظاهر همسخن شان، خواهد آمد.

حدیث:

از علی (ع): **فقال له رجل: هو اول بيت؟ قال: لا، قد كان قبله بيوت، و لکنه اول بيت وضع للناس مبارکاً فيه الهدى و**

الرَّحْمَةَ وَ الْبِرْكَهٗ وَ اَوَّلَ مَنْ بَنَاهُ اِبْرَاهِيْمُ (ع) ثُمَّ بَنَاهُ قَوْمٌ مِّنَ الْعَرَبِ مِنْ جُرْهَمٍ، ثُمَّ هُدِمَ فَبِنْتَهُ الْعَمَالِقَهُ، ثُمَّ هَدَمَ فَبِنْتَهُ قَرِيْشٌ؛^۱ مردی به علی (ع) گفت: کعبه اولین خانه است؟ فرمود: نه، پیش از آن خانه هائی بوده اند، لیکن کعبه اولین بیت است که برای مردم وضع شده، مبارک است در وجودش هدایت، رحمت و برکت است. اول کسی که آن را بنا کرده ابراهیم (ع) است، سپس گروهی از قبیله جرهم از عرب آن را بنا کرده اند، آن گاه منهدم شد و عرب های عمالقه آن را ساختند، بار دیگر خراب شد قریش آن را بنا کرد.

توضیح: مراد از «اولین کسی که آن را بنا کرد ابراهیم بود» تجدید بناست همان طور که در قرآن آمده: «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل اَن طَهِّرَا بیتی»^۲ به ابراهیم و اسماعیل گفتیم که خانه من را تطهیر کنید. یعنی بیت قبلاً بوده و آن دو مأمور به تطهیر و تعمیر آن می شوند. در حدیث زیر به این موضوع تصریح شده است:

از امام صادق (ع): قال: ... اذن الله عزوجل لابراهيم في الحج و بناء الكعبة و كانت العرب تحج اليه و كان ردماً انا ان

۱ بحار، ج ۴۰، ص ۱۵۸- اما در یک حدیث دیگر که هم در سندش اشکال هست و هم در متن آن مضطرب است آمده که

کعبه اولین خانه است که ساخته شده.

۲ بقره، ۱۲۵.

قواعده معروفه فلما صدر الناس جمع اسماعيل الحجاره و طرحها في جوف الكعبه ...! خداوند به ابراهیم اذن داد که به حج برود و کعبه را بنا کند، عرب ها به زیارت کعبه می رفتند در حالی که منهدم بود لیکن جای پایه های آن شناخته می شد، وقتی که مردم (زیارت کننده) رفتند، اسماعیل سنگ ها را جمع کرد و در داخل کعبه گذاشت ...

در چند حدیث آمده که وجه تسمیه مکه به «ام القری» علاوه بر این که اولین محل پیدایش قریه است و اولین خانه مردمی (بیت الناس) در آن ساخته شده، اولین نقطه از کره زمین است که به خشکی گرائیده است؛ زمین یک کره مذاب و مایع موج بود که دوران دوم عمر زمین شروع شد و خشکی در روی آن پدید گشت اولین خشکی در جای گاه مکه پدیدار شد.

بیت عتیق: یکی از لقب های کعبه «بیت عتیق» است یعنی «خانه آزاد»: قلت لابی جعفر (ع) فی المسجد الحرام: لای شیء سمّاه الله العتیق؟ قال: لیس من بیت وضعه الله علی وجه الارض الا له رب و سگان یسکنونه غیر هذا البیت فانها لیسکنه احد و لا رب له الا الله و هو الحرم. و قال: ان الله خلقه قبل الخلق ثم خلق الله الارض من بعده

۱ بحار، ج ۹۶، ص ۵۶.

فدحاها من تحته: ' به امام باقر (ع) در مسجد الحرام، گفتیم: به چه جهت خداوند کعبه را بیت عتیق نامیده است؟ فرمود: خداوند در روی زمین هیچ خانه ای را قرار نداده مگر این که صاحب دارد و در آن سکونت می کنند، مگر این خانه که کسی در آن سکونت نمی کند و صاحب ندارد مگر خدا و این خانه حرم است. و فرمود: خداوند (جای گاه) آن را پیش از آفرینش مردم، آفرید پس از آن زمین را از زیر آن دحو (مبدل به خشکی) کرد.

باز امام باقر (ع): قلت له: لم سمی البیت العتیق: قال: لانه بیت حرّ، عتیق من الناس و لم یملکه احد: ^۲ گفتیم به امام باقر (ع): چرا کعبه به عتیق موسوم گشته؟ فرمود: چون خانه ای است آزاد، آزاد از مالکیت افراد که هیچ فردی مالک آن نمی شود.

۱ همان، ج ۹۶، ص ۵۸- و در همان حدیث ضعیف و مضطرب، که در پی نویس های پیش اشاره شد، آمده است: محل

سکونت آدم و فرزندان او بود.

۲ همان، ص ۵۹.

مردمی همه انسان های جهان» به خود گرفته است و مردم بگه موظف شده اند از داخل آن استفاده نکنند و به جای آن از محدوده معین اطراف آن که امروز «مسجد» نامیده می شود استفاده کنند. کعبه «بیت الله» می باشد در وسط «بیت الله» که مسجد است.

خود مردم مگه کعبه و محیط اطراف آن را، با هم، مال خدا- مال مردم جهان- می دانستند حتی از محیط آن نیز به عنوان خانه مردمی اهل مگه، استفاده نمی کردند. آنان برای خودشان یک خانه مردمی دیگر درست کرده بودند به نام «دارالندوه» و در آن به رتق و فتق امور اجتماعی شان می پرداختند. مشاهده می کنیم زمانی که می خواستند درباره تحریم بنی هاشم تصمیم بگیرند در همان دارالندوه جمع شده و تصمیم گرفتند که بنی هاشم را از هر حیث (اعم از امور اقتصادی و اجتماعی حتی ازدواج و حتی رفت و آمد و مراودت معمولی) تحریم کنند و کردند. در نتیجه، تحریم شدگان از مگه خارج شده و در شعب ابی طالب ساکن شدند.

سوال این است آیا پیدایش دارالندوه، همزمان با آغاز تحوّل کعبه از خانه مردمی اهل بگه به خانه مردمی جهانی، بوده. در این صورت باید گفت:

۱ فرید وجدیدر دائره المعارف ذیل واژه «کعبه» می گوید: قصی یکی از اجداد پیامبر (ص) دو قرن پیش از هجرت کعبه را

منهدم کرد و آن را از نو ساخت و در کنار آن دارالندوه را ساخت که محل حکومت و محل شورائی او بود. ←

فلسفه وجودی کعبه

کعبه چیست و برای چیست، را در دو مرحله باید بررسی کرد: اصل پیدایش آن به عنوان «خانه ناس» در اولین قریه انسانی. و تحوّل آن از خانه مردمی یک قریه، به «خانه مردمی جهانی».

مرحله اول: در این باره چگونگی پیدایش آن و چرائی پیدایشش، تا حدودی با بیان خیلی مختصر، توضیح داده شد که به محور آیه «**إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ**» بود. کعبه در آغاز «برآفتاب» یا سقیفه مردمی اهل بگه بود.

مرحله دوم: آغاز این مرحله تاریخی برای ما روشن نیست زیرا تاریخ تدوینی در این باره چیزی به دست نمی دهد. آن چه مسلم است این است: که زمانی کعبه از عنوان «خانه مردمی قریه بگه» خارج شده و عنوان «خانه

مردم بکه در آن تحوّل موظف شده اند کعبه را تخلیه کرده و برای خودشان یک خانه مردمی دیگری در نظر بگیرند حتی از مسجد اطراف آن نیز به عنوان خانه مردمی خودشان استفاده نکنند و مسجد نیز مسجد جهانیان باشد.

در این جا یک نکته هست: مردم بگه از هر نوع استفاده از داخل کعبه، ممنوع شده اند اما از مسجد اطراف آن ممنوع نشده اند، پس می توانند امور اجتماعی خودشان را در همان مسجد انجام دهند. به طوری که مردم قریش بیش تر امور اجتماعی شان را در مسجد مطرح می کردند در موارد خیلی جدی تر در دارالندوه جمع می شدند بنابراین پدیده اجتماعی ای به نام دارالندوه، یک پدیده نامشروع و از جریان های انحرافی بوده است.

→ اما خود همین عبارت نشان می دهد که قبلاً استفاده از داخل کعبه تحریم شده است که قصی دارالندوه را برای محل مشورت، می سازد. ثانیاً معلوم نیست که قصی دارالندوه را تاسیس کرده است یا آن را تجدید بنا کرده همان طور که کعبه را تجدید بنا کرده است.

و بی تردید تعبیر فرید و جدی با لفظ «حکومت» نادرست است. زیرا نه تنها در مکه بل در میان عرب عدنانی هرگز دولتی پدید نیامده، خواه دولت کوچک و خواه دولت بزرگ. اساساً ماهیت چیزی به نام «دارالندوه» با ماهیت حکومت، سازگار نیست. و هیچ دلیل و مدرکی از تاریخ بر این که قصی حاکم بوده و حکومت کرده است، وجود ندارد. ممکن است به تعارف به فردی ملک گفته شود.

از جانب دیگر: همان طور که امروز نیز شاهد هستیم؛ مسجد نیز جهانی است نه متعلق به مردم مکه، بنابراین باید گفت طرح آن بخش از امور اجتماعی مردم مکه که در مسجد مطرح می گشت، نامشروع بوده است.

قرینه مهمی در دست هست که صورت دوم را تأیید می کند: وقتی که منابع تاریخی و حدیثی را به دقت بررسی می کنیم می بینیم آن امور اجتماعی که در مسجد و مجاورت کعبه مطرح می شده، اگر نگوییم همگی آن ها ماهیت «حادثه ای» و «پیش آمد» ی داشته اند، نه ماهیت «دعوتی» و از پیش تعیین شده. دستکم اکثریت قریب به اتفاق شان چنین بوده اند.

دو نفر، یا چند نفر، یا عده ای در محوطه مسجد به هم می رسیدند و چالشی در میان شان پدید می گشت و در همان جا مورد نزاع یا مورد تصمیم گیری قرار می گرفت.

پس از پیروزی اسلام، دارالندوه همچنان باقی بود لیکن هیچ استفاده ای از آن نمی شد و به هیچ وجه به رسمیت شناخته نمی شد، عاطل و بدون استفاده تا زمان خلافت معاویه مانده بود. معاویه مبلغی پول به بنی الدار که

از قدیم الایام کلید دار و پرده دار کعبه و دارالندوه بودند، داد و آن را تخریب کرده در جایش دارالاماره ساخت.^۱

و مهم این است که پس از پیروزی اسلام، دارالندوه معنی و ماهیت خود را از دست داده بود و هیچ ارزش اجتماعی نداشت و نه تنها از هیچ قداستی برخوردار نبود بل که عنوان دارالندوه در معنی منفی و مذموم به کار می رفت. از باب مثال: علی بن عیسی عباسی در محاکمه حسین بن مصعب که از سران خراسان بود، به او می گوید: خانه ات را دارالندوه کرده ای و در آن بر علیه حکومت عباسی توطئه می کنی.^۲

اما این دلیل قاطع نمی شود بر این که دارالندوه، از اصل پیدایشش، نام مشروع بوده است زیرا ممکن است قبلاً مشروعیت داشته و اسلام آن را منسوخ کرده است. به هر صورت در این باره نظر قاطعی نمی توان داد. یا من به دلیل قاطعی نرسیده ام.

اما چیزی به نام دارالندوه، خواه مشروع بوده و خواه نام مشروع، یک اصل بزرگ را به ما یاد می دهد که کعبه و مسجد اطرافش حتی در زمان بت پرستی قریش نیز خانه مردمی جهانی بوده و هیچ مردمی از آن جمله

۱ ابن اثیر «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۲۳.

۲ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۱۱ و ۵۱۲.

مردم مکه حق استفاده اختصاصی از آن را نداشته اند و این اصل را عرب جاهلی نیز رعایت کرده است.

در زمان قریش، نماد و کپی هائی از همه بت های شبه جزیره عرب در داخل کعبه ردیف شده بودند.^۱ لیکن این نوع استفاده از کعبه نیز دقیقاً در جهت جهانی بودن است نه بر علیه آن. و در مباحث پیش دیدیم و در مباحث بعدی خواهیم دید که مردمان دیگر در خارج از جزیره العرب و از نقاط دور کره زمین با کعبه رابطه عقیدتی داشته اند و این از واقعیات بس شگفت تاریخ است.

نه تنها کعبه، شهر یا قریه بگه و مکه^۲ نیز چندین بار ویران شده و از نو آباد شده است. زمانی که ابراهیم (ع) مامور می شود همسر و پسرش را از ساحل رود اردن به سرزمین مکه ببرد و در آن جا ساکن کند، اثری از آبادانی در آن سرزمین نبوده است که قرآن از زبان او نقل می کند: **رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ**

۱ رجوع کنید: «حلقات ۵: کاربرد تک واژه الرحمن در انهدام توتمیسم عرب» در سایت پیش نو.

۲ پیش تر اشاره شد که قریه در ادبیات قرآن به «مجتمع مدنی» گفته می شود خواه یک دهکده باشد و خواه یک شهر

بسی بزرگ.

ارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون:^۱ ای پروردگارا من بخشی از خانواده ام را در این وادی غیر قابل کشت در کنار خانه حرام و محترم تو ساکن کردم خدایا تا نماز را بر پا دارند، دل های گروهی از مردم را به سوی اینان (هاجر و اسماعیل) بگردان که به سوی اینان میل کنند (و به این جا بیایند ساکن شوند) و آنان را از میوه ها برخوردار کن تا شکرگزار باشند.

منابع تاریخی نیز تایید می کنند که در آن زمان (حدود ۴۰۰۰ سال پیش) در وادی مکه نه آبادانی بوده و نه کسی در آن حتی به صورت چادرنشینی ساکن بوده است. زیرا نه آبی وجود داشته و نه چشمه ای. قریه بگه از بین رفته و چشمه هایش نیز به اصطلاح کور شده بودند. و از تاریخ مروج الذهب نقل شد که جای گاه مکه تپه ای سرخ رنگ بود که اکدیان به زیارتش می آمدند. عرب عمالقه در آن حوالی زندگی می کردند.

چه مدت زمانی بدین صورت بر آن وادی گذشته است باز خیلی روشن نیست. اما نظر به حدیث هائی که پیش تر دیدیم معلوم می شود که این ویرانگی به رقم تاریخی بزرگی نمی رسد. زیرا حدیث بیان کرد که اثر پایه های کعبه در زمانی که ابراهیم (ع) و اسماعیل مامور تجدید بنای آن شدند، معلوم و مشخص بود.

جای گاه کعبه و مکه در دره ای نسبتاً تنگ واقع است علاوه بر حوادث دیرین تنها در زمان قریش چندین بار سیل شدید در آن جاری شده و کعبه را نیز تخریب کرده است، اگر دوران ویرانی بگه زمان طولانی ای بوده در این صورت باید اثری از پایه های کعبه یا از آن تپه سرخ نمی ماند.

به بحث تاریخ کعبه و مکه بر خواهیم گشت، در این جا مطلبی که برای ما مهم است این است: آیا آغاز مرحله دوم نقش کعبه که از خانه مردمی یک قریه یا یک شهر، به خانه مردمی جهانی، تحوّل یافته، پیش از ابراهیم بوده یا این تحوّل همزمان با تجدید بنای ابراهیم، تشریح شده است؟-؟ در خود آیه ای که از زبان ابراهیم خوانده شد عبارت «عند بیتک المحرم» آمده، آیا موارد زیر را می توان از این عبارت برداشت کرد؟:

۱- از این عبارت می فهمیم با این که بگه از بین رفته، و کعبه نیز تخریب شده بود، باز هم جای گاه آن دو و هم «بیت الله» بودن کعبه برای خیلی از مردم، آشنا بوده است. زیرا عبارت «عند بیتک المحرم» خیلی آزاد و رها و به اصطلاح مطلق آمده است و نشان می دهد این تنها ابراهیم نیست که آن مکان و آن بیت الله را می شناخته است.

۲- عبارت مذکور با نوعی «انحصار» دلالت دارد: «بیت محرم خدا» تنها یک و واحد بوده و ابراهیم نیز نه فقط از طریق وحی بل که از طریق اطلاعات مردمی نیز می دانسته که آن جا بیت محرم خداست. و در عبارت

نسبت به این مطلب ارسال مسلم شده است. و هیچ دلیلی از قرآن و حدیث و تاریخ نداریم که ابراهیم این اطلاعات را فقط از منبع وحی دریافت کرده است.

۳- نصّ عبارت مذکور دلالت دارد که کعبه پیش از ابراهیم نیز «بیت الله» و «محرّم» بوده و ظاهر عبارت نشان می دهد چون ابراهیم از مردم «اور» و از قوم بزرگ سومر است از بین النهرین (عراق) به ساحل رود اردن رفته و اینک از آن جا به وادی مکه آمده و با بیان آزاد رها در سبک مردمی می گوید «بیتک المحرم» معلوم می شود که سومریان، آکدیان و مردمان دو سوی رود اردن نیز از وجود چنین «بیت الله»ی اطلاع داشته اند. پیش تر نیز اشاره شد که مردم آکد در زمان ویرانی کعبه با آن آشنا بودند و آن را مقدس می دانستند.

اگر برداشت های بالا پذیرفته شوند باید گفت تحوّل کعبه از «خانه مردمی اهل بگّه» به «خانه مردمی جهانی» در زمان های پیش از ابراهیم یعنی خیلی پیش تر از ۴۰۰۰ سال پیش، رخ داده است. در حدی که نام، اسم و آوازه آن در میان مردمان سومر و آکد نیز بوده است.

فلسفه وجودی: پیش از هر سخنی در این باره، باید به یک مشکل بزرگ که امروز در علوم انسانی با آن مواجه هستیم، توجه شود: از جهتی با سیلی از جریان علوم انسانی روبه رو هستیم که بی تردید بس مفید و

حیاتی هستند. از جانب دیگر پایه اصلی این علوم روی یک مجهول بزرگ پایه گذاری شده است؛ مجهول یا صریح تر بگویم غلط اساسی ای که یک سرگردانی گیج کننده ای برای هر پژوهشگر علم انسان شناسی، ایجاد می کند. و آن عدم تفکیک «روح فطرت» از «روح غریزه» است. یعنی مشکل بزرگ ما در اصل اساسی دانش انسان شناسی است که انسان را همان حیوان می دانیم تنها با پسوند «متکامل». نه موجودی که دارای یک روح است به نام فطرت که حیوان فاقد آن روح است. و چون در برخی از نوشته هایم در این باره بحث کرده ام، در این جا تکرار نمی کنم بحث را به صورت زیر ادامه می دهم:

درگیری میان غریزه و فطرت، چیزی است که تنها در انسان هست و حیوان از این درگیری فارغ و آسوده است. این درگیری موتور حرکت دهنده تاریخ است بل اساساً به وجود آورنده چیزی به نام تاریخ و به وجود آورنده «جامعه» است.

انسان از آغاز پیدایش تا به امروز در بستر این درگیری مداوم پیش آمده و ما امروز در پایان عصر مدرنیته قرار داریم، مدرنیته ما را طوری تربیت

۱ امیدوارم این «درگیری» با «تضاد» که مارکس عنوان می کند و یا با «تز و آنتی تزی» که هگل مطرح می کند، اشتباه

نشود. این درگیری تنها در میان روح غریزه و روح فطرت انسان، است و کاری با جهان فیزیک، گیاه و حیوان، نداریم.

کرده است که گمان می‌کنیم تمدن انسانی از آغاز و ابتدای دوره سومری تا به امروز، با انگیزه‌های غریزی و با هوش و ادراکات غریزی پیدایش یافته و به حد امروزی رسیده است. اگر نبوت‌ها هم نبودند سیر تمدن به همین صورت پیش می‌رفت. برخی‌ها از این هم عبور کرده و معتقد می‌شوند که نبوت‌ها مزاحم رشد تمدن بوده‌اند.

ماهیت مدرنیته که جنبه غریزی، یعنی جنبه «کمیت‌گرائی» آن، بر جنبه اقتضاهای فطری آن، به شدت تفوق دارد، زمینه را در عرصه روح فردی و اجتماعی ما، برای چنین داوری‌ای آماده کرده است: همه جای مدرنیته را بر خلاف نبوت‌ها می‌بینیم که هیچ پیامبری نمی‌تواند آن را تایید کند، نتیجه می‌گیریم که حتماً نبوت‌ها ضد تمدن و مدنیت بوده‌اند و اگر پیامبران شکست نمی‌خورند اساساً تمدنی، مدنیته به وجود نمی‌آمد.

علاوه بر سرگردانی‌ای که درباره علوم انسانی بیان شد، امروز یک سرگردانی دیگری هست که همگان بدون استثناء اعم از اهل دانش و عوام با آن مواجه هستند: دوران بازگشت به دین شروع شده است جریان «دین‌ستیزی» فروکش کرده هر کسی و هر دولتی در اندیشه حفاظت از دین خود، است. اما این برگشت به دین، با آن تربیتی که مدرنیته ما را تربیت کرده، سازگار نیست. زمان برگشته و همگان نسبت به نبوت‌ها دید مثبت می‌یابند اما بدون دلیل علمی روشن، علوم انسانی عصر مدرنیته با پایه غلطش سر جای خود هست. و از طبل «تجربه دینی» که افرادی مثل هایدگر و برگسون

و ویتگنشتین و... بر آن می‌کوبند، چیزی ساخته نیست. اگر از هایدگر بپرسند: چرا انسان توان تجربه دینی را دارد اما دیگر موجودات زنده آن را ندارند؟ هیچ پاسخ علمی ندارد. همین طور افرادی که امثال او هستند.

تمدن انسانی از درگیری میان غریزه و فطرت، ناشی شده است. غریزه نزدیک بین و نزدیک خواه است و به قول قرآن «عجول و جهول» است، حیوان است و غیر از اهداف غریزی، چیزی را درک نمی‌کند. به همین دلیل بر فطرت دور اندیش و دور گرا، غلبه می‌کند. نبوت‌ها به یاری فطرت آمده‌اند مانند تازیانه‌هایی بر گرده کاروان تمدن، فرود آمده‌اند تا آن درگیری ادامه یابد و گرنه ماجرا با پیروزی غریزه بر فطرت، خاتمه می‌یافت و انسان نیز مانند حیوان غریزی، بی‌تاریخ، بی‌جامعه و بدون تمدن و مدنیت، درجا می‌زد.

نبوت‌ها هرگز شکست نخورده‌اند؛ حتی کشته شدن برخی از پیامبران، تاثیر تازیانه نبوتش را بیش‌تر کرده است او آمده یک درگیری آفرینش را از رکود و ایستادن، برهاند، وجود خودش به یک درگیری در جهت همان درگیری مورد نظر، تبدیل شده است.

اگر از دو چیز رها شویم و اندیشه علمی آزادانه کار کند می‌توانیم نقش حیات بخش نبوت‌ها را در پیدایش و تکامل تمدن و مدنیت، به خوبی مشاهده کنیم:

۱- رهائی از آن پایه نادرست علوم انسانی.

۲- رهائی از تربیتی که مدرنیته ما را با آن تربیت کرده است.

می توان انکار کرد که ما تربیت شده عصر «دین ستیزی» و عصری که توصیفگری را به جای علم به خورد ما می داد، هستیم-؟ آیا آن چه از مبدأ و ماهیت تمدن و سیر تکاملی تمدن، به ما یاد داده اند غیر از آن است که در «تاریخ تمدن» ویل دورانت آمده که نه تنها هیچ ارزشی علمی ندارد بل که توصیفگری ای بر ضد علم و دانش است-؟

آیا تمدن در کلبه آن ریش سفید قبیله اولیه، زائیده شده؟ یا از دیوان خانه آن فتودال که بحثش گذشت؟ یا از مغز عجول و جهول آن برده دار و برده فروش تاریخ؟ یا از قورولتای چنگیز و سناهای ارستوکراسی قدرتمندان؟ این ها که اگر به طور عور و لخت و در بُعد ماهوی نگریسته شوند، همگی ضد تمدن، ضد مدنیت و ضد انسانیت هستند.

در مقابل آن ها، کعبه و نمایندگانش (معابد به معنی عام) در همه جای جهان در طول تاریخ و پیش از پیدایش تاریخ قلمی، با آن ها درگیر بوده اند و آن ها را در «به رکود کشانیدن تمدن ها» خنثی می کردند که شرحش خواهد آمد.

نگاه تک بعدی به منشا و بستر سیر تمدن ها، حتی درباره نبوت ها و ادیان نیز نادرست است. و گرنه، می توان یک تاریخ تمدن بزرگ و چند جلدی نوشت و با یک جانبه گرائی، همه تمدن را محصول معابد دانست.

در این جا بحث ما در «واقعیت» است نه در «حقیقت»، واقعیت موجود تمدن ها با همان ماهیت که بودند و هستند، این واقعیت محصول درگیری میان نهادهای غریزی (از قبیل کلبه رئیس قبیله، دیوان خانه فتودال، قورولتای ها و سناها که امروز سمبل اعلائی شان سازمان ملل است) از یک طرف و کعبه و نمایندگانش از طرف دیگر، است!

۱ در این جا توضیح یک اصل ضرورت دارد: در این مبحث، مراد نکوهش چیزی به نام «دولت» نیست گرچه همیشه دولت ها در درون اجتماع ها بر پایه غریزی و غیر اجتماعی تاسیس شده اند، ذات شان اجتماعی نیست اما خودشان پدیده اجتماعی هستند و همان طور که در متن آمده یک طرف از دو طرف درگیری، دولت ها بوده اند و نیمی از موتور محرکه تاریخ محسوب می شوند.

با بیان دیگر: انگیزش هائی که دولت ها را به وجود آورده اند، همگی غریزی هستند لیکن هر دولت چون در درون یک جامعه پیدایش یافته، خود به یک پدیده اجتماعی تبدیل شده و آن نقش قهری خود را در روند آن درگیری ایفا کرده است. هستند برخی از دست اندرکاران علوم انسانی که معتقدند وجود دولت از عدم آن مضرتر است اگر مردمان بدون دولت زندگی می کردند سعادتمند تر بودند. اما اسلام این بینش را مردود می داند؛ فرقه خوارج که از جنگ های داخلی جمل و صفین خسته شده بودند و از جانب دیگر مشاهده کرده بودند که عرب عدنانی قرن ها و بل که هزارها سال بدون دولت زیسته، نتیجه گرفتند که: اسلام آری اما دولت، نه. نه دولت علی و نه دولت معاویه هیچ دولتی. و شعار «ان الحکم الا لله»: هیچ کسی غیر از خدا حق حکومت ندارد، سر دادند. ←

این که در واقعیت تاریخ همیشه و معمولاً بُرد با عوامل و نهادهای غریزی مذکور بوده، به دلیل تلبیس است. تلبیس یعنی به یک چیز «پوشش کاذب دادن».

در اثر وجود کعبه و نمایندگانش، مراکز و نهادهای غریزی ناچار می شدند که سیمای کعبه ای هم به خود بگیرند. در کنار کاخ فتودال باید خانه ای به نام دیوان خانه باشد و در کنار استادیوم بزرگ به جان هم انداختن برده ها، جایی به نام دادگاه نیز در روم وحشی متمدن، باشد.

نهاد هائی که رقیب کعبه و رقیب نمایندگان کعبه بوده اند همیشه سعی کرده اند که در شکل «رقیب همسنخ با کعبه» به نمایش در آیند نه «رقیب متضاد»، که سازمان ملل مرکز سترگ ترین ظلم و ستم، لباس امنیت خواهی و عدالت گرایی به خود می پوشد.

→ علی (ع) در پاسخ شان فرمود: «لایة للناس من امیر برّ او فاجر» وجود دولت برای مردم ضروری است اگر دولت

نیکوکار نباشد، دولت فاجر بهتر از بی دولتی است.

خود پیامبر اسلام (ص) بر مبنای ضرورت انسانی (نه غریزی) دولت تاسیس کرد. و انجیل می گوید: عیسی در صدد جمع

اسلحه بود که نتوانست و شکست خورد (انجیل لوقا باب ۲۲ آیه ۳۶ و انجیل متی باب ۱۰ آیه ۲۴).

۱ بردگان گلابیاتور به فرمان اشراف همدیگر را با فجیع ترین شکل می کشتند و تماشاچیان از آن لذت می بردند.

قدرت ها و قدرتمندان غریزی همیشه در تحکیم نهادهای غریزی می کوشیدند، نبوت ها نیز همیشه برای احیاء و تقویت کعبه و نمایندگان آن، می کوشیدند که مراکز فطرتی بوده و هستند.

بحث فراز و نشیب ها، و بحث از تحریفاتی که بر ادیان نفوذ کرده اند، نیز باید در بستر همان درگیری، بررسی شود. اگر نهادهای غریزی توانسته اند به نهادهای فطری نفوذ کرده و آنها را دچار تحریف کنند، در جهت دیگر چه طور؟

ما عادت کرده ایم همیشه چیزهایی را که به دین ها نفوذ کرده و تحریفاتی در آن ها ایجاد کرده اند، ببینیم، هرگز به طرف دیگر ماجرا نگاه نمی کنیم تا ببینیم نفوذ ادیان به نهادهای غریزی و تاثیرات عظیم شان در آن ها تا چه حد بوده است.

اگر نبوت ها نبودند، نهادهای غریزی چه بلا ها بر سر انسان می آوردند؟ آیا این پرسش یک پرسش علمی نیست؟! و همچنین پرسش زیر:

اگر نبوت ها و ادیان نبودند، تمدن انسانی چه می شد و چگونه می شد چه راهی را طی می کرد؟؟ آیا اساسا تمدنی به وجود می آمد؟ آیا انسان به

قول قرآن غیر از موجود مصداق «يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^۱ چیزی می شد که فرشتگان تعجب می کردند از آفریدن چنین موجودی به عنوان موجود برتر.

خدا گفت: «أَنْتَى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲: من می دانم چیزی را که شما نمی دانید «فَإِذَا سُوِّتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۳: وقتی که آفرینش او را کامل کردم و روح فطرت را در او دمیدم به او سجده کنید. که قبل از آن، روح غریزی را داشت.^۴

و شگفت این که مورخین و دست اندرکاران «فلسفه تاریخ»، «علم تاریخ» و «تاریخ تحلیلی» و به ویژه جامعه شناسان، هیچ کدام و هرگز به تاریخ کعبه و رابطه کعبه با معابد دینی سراسر جهان، توجه نکرده اند و از کنار مواد موجود تاریخی به طور کاملاً ناآگاهانه و بی تفاوت عبور کرده اند و دقیقاً نیمی از موتور تاریخ را نه شناخته اند و نه متوجه آن شده اند. و در

۱ بقره، ۳۰.

۲ همان.

۳ حجر، ۲۹.

۴ رجوع کنید «تبیین جهان و انسان» بخش انسان شناسی در سایت بینش نو.

نتیجه همان طور که می بینیم هنوز هم از شناخت نیروی محرکه تاریخ، بازمانده اند و این سرگردانی در اصول همه علوم انسانی روز، هست.

مدرنیته ما را این گونه متحجّر و حتّی به فسیل تبدیل کرده است که چشم مان مواد موجود را در تاریخ می بیند اما عوامانه از کنار آن ها عبور می کنیم. باید به این موضوع پردازیم لیکن پیش از آن مسئله را از زبان قرآن بشنویم سپس به دنبال جای پای کعبه در طول تاریخ در میان همه جامعه ها برویم:

قرآن در مقام بیان فلسفه وجودی کعبه نقش ها و ماموریت هائی را برای کعبه بیان کرده است :

۱- ضرورت «خانه مردمی» برای جامعه ها و جامعه جهانی.

۲- برکت برای جهانیان.

۳- هدایت برای جهانیان.

۴- قوام دادن به مردمان جهان.

۵- کعبه ماموریت دارد چهار مورد بالا را عملاً محقق کند.

ابتدا آیه ای که پیش تر نیز مشاهده کردیم، از نو خوانده شود: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي لَبَّيْكَ مَبْرُكاً وَهَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ^۱**.

آنگاه در آیه دیگر می فرماید: **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ^۲**.

ضرورت: درباره ضرورت «خانه مردمی» در بستر کلیات توضیحاتی داده شد و در بستر جزئیات و شرح حضور کعبه در عینیت تاریخ، بحث خواهد شد.

برکت برای جهانیان: برکت یک مقوله اجتماعی است نه مقوله طبیعی محض. بر هر مسلمان محقق، لازم و واجب است در صدد شناسائی و معرفی این «برکت برای جهانیان» برآید و با ادله علمی این واقعیت تاریخی را برای جهانیان روشن کند تا معلوم گردد برکتی که کعبه به جهانیان عطا کرده چیست و چه قدر سازنده و مهم است.

هدایت برای جهانیان: آیا واقعا کعبه جهانیان را هدایت کرده و اگر کرده، چگونه و با چه ماهیتی. هدایت نیز یک مقوله اجتماعی است، باید

۱ آل عمران، ۹۶.

۲ مائده، ۹۷.

به دنبال جامعه های جهان در طول تاریخ گشت تا جای پای کعبه در آن ها بررسی شود و مسئله به طور ملموس روشن گردد.

قوام دادن به مردمان جهان: واژه قیام و صیغه های مشتق از آن، در قرآن به چندین کاربرد آمده است:

۱- بر پا داشتن نماز- نماز جماعت. (آیه های زیادی در این باره هست).

۲- بر پا شدن قیامت (محشر) و بر پا شدن حساب در قیامت. (آیه های زیادی نیز در این باره هست).

۳- بر پا داشتن وقوام دادن به امور مالی یتیمان. (نساء، ۱۲۷).

۴- قیام برای خدا، - منظور معنی صرفا سیاسی و یا نظامی نیست، بر پا داشتن همه امور اجتماعی برای خداست. (سبا ۴۶ و بقره ۲۳۶).

۵- بر پا داشتن عدالت. (حدید ۲۵ و الرحمن ۹).

۶- بر پا داشتن دین. (شوری ۱۳).

۷- بر پا داشتن کتب آسمانی: تورات و انجیل(مائده ۶۶ و ۶۸).

۸- بر پا داشتن شهادت ها و گواهی ها برای احقاق حقوق مردم در جامعه. (طلاق ۲ و معارج ۳۳).

۹- برپا داشتن اجرای قوانین. (بقره ۲۲۹).

۱۰- اقامه وجه به سوی دین- برپا داشتن روی کرد خود و جامعه به سوی دین. (اعراف ۲۹ و روم ۳۰ و ۴۳)

و موارد دیگر از این قبیل که همگی کاربرد اجتماعی دارند و در مقام بیان عناصر جامعه شناختی هستند.

در آیه مورد بحث ما نیز می فرماید: **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ**: خداوند کعبه را که بیت حرام است، وسیله قیام برای ناس، قرار داده است.

و مراد از «ناس» تنها مردم مکه یا جامعه مسلمانان نیست. زیرا خود قرآن در آیه پیش گفت: «مبارکاً و هدی للعالمین» مراد از ناس همه ناس است همه مردمان و جامعه های دنیا. نفرموده «قیاماً للمسلمین».

وجالب تر اینکه کاربرد ناس در ادبیات قرآن بیش تر مردمان غیر مسلمان است: در پیش از هجرت که مخاطبش مردم غیر مسلمان است با خطاب «ایها الناس» آمده و پس از هجرت، در مدینه خطاب های «یا ایها الذین آمنوا» و «مومنین» آمده است:

واژه ناس در قرآن حدود ۲۴۳ بار آمده که فقط در ۴ مورد آن مراد مومن یا مومنین هستند و در ۱۸ مورد مراد غیر مسلمانان هستند و ۲۲۱ مورد

آن به طور اعم و مشترک میان مسلمان و غیر مسلمان آمده است از آن جمله در دو آیه مورد بحث ما.

کعبه بر پا دارنده جامعه است، همه جامعه ها و همه جهانیان.

بنابراین از دیدگاه قرآن اگر کعبه و نمایندگانش نبودند، جامعه ای در جهان، بر پا نمی شد. انسان به مثابه یک موجود صرفاً غریزی یک زیست صرفاً غریزی را پیش می گرفت^۱.

اکنون برویم به دنبال بررسی این واقعیت در عینیت تاریخ انسان و عینیت تاریخ جامعه ها.

۱ این موضوع در فصل آخر این دفتر تحت عنوان « کعبه قبله جامعه واحد جهانی » به طور نسبتاً مشروح خواهد آمد.

اکثر مردم ایران آن روز در میترائیزم باقی ماندند و تا حمله اسکندر خورشید پرستی در ایران باقی بود اما در زمان ساسانیان چیزی از آن نمانده بود.

بودا مامور اصلاح دین هندو می شود که پیروانش بودائی نامیده می شوند و مخالفینش در همان عنوان هندوئی باقی می ماندند.

در این میان اطلاع چندانی از صابئین در دست نیست، آنان امّتی متشکل از مردمی کلدانی (بین النهرین) و مردمی ایرانی (ساکن پهلو ی غربی زاگرس) بوده اند. بخشی از آن ها که نژادشان ایرانی بود به نام «زروانیان» و «زرهانیان» نیز موسوم هستند که هنوز هم بقایائی دارند.

قرآن در آیه ۱۷ سوره حج، صابئین را در ردیف ادیان رسمی شمرده است: «انّ الذّین امنوا والذّین هادوا و الصّابئین و النصارى و المجوس و الذّین اشرکوا انّ الله یفصل بینهم یوم القیامه انّ الله على کلّ شیء علیم»: آنان که ایمان آورده اند (مسلمانان) و آنان که یهودی شدند، و صابئین و مسیحیان و مجوس و آنان که مشرک شدند، خداوند در روز قیامت در میان شان تفکیک خواهد کرد و خداوند بر همه چیز آگاه است.

و اصطلاح «مجوس» شامل هر دو دین ایرانی می شود. اما نامی از دو دین آسیای شرقی در قرآن نیامده. لیکن قرآن تاکید دارد که خداوند در میان

حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان.

دین های شناخته شده در جهان عبارتند از: هندوئی، بودائی، جاماسبی و میترائیزم، زردشتی، صابئی، مسیحی، یهودی و اسلام.

معمولاً هر دینی دچار تحریفاتی می گشت، پیامبر دیگری می آمد و مامور اصلاح آن می شد. و معمولاً امت پیشین به دو امت تقسیم می گشت مردمی که اصلاحات پیامبر جدید را می پذیرفتند نام و عنوان دیگری می یافتند. این رخداد درباره ادیان پیش از اسلام یک واقعیت است: حضرت عیسی آمد و در صدد اصلاحاتی در دین یهود بود که پیروانش مسیحی نامیده شدند، و آنان که اصلاحات او را نپذیرفتند در همان عنوان یهودی ماندند.

زردشت در حدود ۲۶۰۰ سال پیش برای اصلاح میترائیزم که صورت تحریف شده ای از دین جاماسب بود، آمد. پیروانش زردشتی نامیده شدند و

همه مردمان و همه جامعه ها پیامبرانی را فرستاده است: «**ولقد ارسلنا فی کل امة رسولا**»^۱ و «**ان من امة الا خلا فیها نذیر**»^۲. و حقایق زیادی در اصول و فروع آن دو دین باقی مانده که نشان از اصالت آن ها دارد. و قرآن تصریح می کند که نام برخی از پیامبران را آورده و نام برخی دیگر را نیاورده است: «**منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک**»^۳. و شواهد دیگری که خواهد آمد.

در این میان قدیمی ترین شان، هندوئی، بودائی، جاماسبی (میترائیزم) و صابئین است، که نمی توان در میان شان یک ترتیب تاریخی معین کرد. و اگر از برخی افسانه ها و باورهای عوامانه صرف نظر شود، عمر همگی آن ها به بیش از ۴۰۰۰ سال نمی رسد، یعنی پیدایش شان یا همزمان با حضرت ابراهیم است و یا بعد از آن.

اکنون به دنبال نقش کعبه در میان هر کدام از آن ها برویم: ابتدا دو دین ایرانی:

۱ سوره نحل، آیه ۳۶.

۲ سوره فاطر، آیه ۲۴.

۳ سوره مومن (غافر) آیه ۷۸.

جاماسبی و زردشتی: عرب ها که همیشه در همسایگی ایرانیان می زیسته اند، دین ایرانیان را «مجوسی» مخفف «مجوسبی» صیغه اسم مفعول از ماده «جاماسب» به معنی جاماسبی شده، نامیده اند. عرب ها غیر از این نام، عنوانی برای دین ایرانیان نمی شناخته اند و از واژه «زردشتی» استفاده نمی کردند سپس اسلام آمده و همان عنوان را به کار برده است. جاماسب در میان کادوسیان (اصحاب الرّس) در کنار رود ارس، دین ایرانی را پایه گذاشته است، سرنوشت او و دینش شبیه سرنوشت حضرت عیسی و مسیحیت بوده که به قول مسیحیان کشته شده و سپس دینش رونق یافته است. جاماسب اصول و فروع آئین خود را در هزار تگّه از چرم گاو ثبت کرده بود. و چون مانند هر دین دیگر به نور اهمیت می داده سر انجام دینش به میترائیزم منجر می شود که می بینیم برخی از پادشاهان هخامنش در مقابل خورشید سجده می کرده اند، در حالی که در همان زمان در شمال شرقی فلات ایران زردشت به اصلاح دینی پرداخته و خورشید پرستی را از بین برده بود.

جاماسب از شخصیت های حوالی ۴۰۰۰ سال پیش است و در میان کادوسیان، پیش از رسیدن آریائیان به ایران، می زیسته. و زردشت در حوالی ۲۶۰۰ ظهور کرده است. این موضوع را در کتاب «انسان و چیستی زیبایی» شرح داده ام و در این جا بیش از این تکرار نمی کنم با تذکر این که: هر سه آئین ایرانی یعنی جاماسبی، میترائیزم و زردشتی در واقع یک دین واحد هستند که سه فراز را طی کرده است.

جاماسب و ابراهیم: محمد رضا خاتون آبادی ملقب به متکیس، در جدول سی و دوم کتاب «جنات الخلود»^۱ می گوید: مجوس خود را منسوب به ابراهیم خلیل می دانند.

سپس به فرقه های درون دینی مجوسی می پردازد تا به «زردشتیه» می رسد و می گوید: زردشتیه که حکیم زردشت را وصی ابراهیم دانند...

هم جاماسب و هم زردشت از آذربایجان برخاسته اند، برخی زبان شناسان مشترکات زیادی میان ادبیات دین ایرانی و زبان های سومری و آکدی (زبان ابراهیم) می شمارند از آن جمله: زادگاه ابراهیم «اور» است و قدیمی ترین شهر آذربایجان که تاریخش به حوالی ۴۰۰۰ سال می رسد «اورمیه» است. و واژه «آذر»- با حرفی میان «ذ» و «ت» و «ث»- آثر، اثر، که امروز آثر نیز به کار می رود- همان آزر است که نام عموی ابراهیم خلیل نیز بوده است. قداست آتش پیش از زردشت در آئین ایرانی نیز در

۱ خاتون آبادی جنات الخلود را در سال ۱۱۲۷ هجری قمری به پایان آورده است. او دانشمندی دقیق و در دانش های متعدد تخصص داشته است در تاریخ، هیئت، جغرافیا، ریاضی، اوزان و مقادیر، جهت یابی، دین شناسی، در آن زمان محیط کره زمین، مساحت و وزن کره زمین را محاسبه کرده است که به یافته های امروزی نزدیک است. و قبله اکثر شهر های معروف آن زمان را تعیین کرده است. تقویم ها و سالنامه های جامعه های مختلف را شرح داده است.

آقا بزرگ در «الذریعه» ذیل «جنات الخلود» می گوید: او از اولاد امام زاده زین العابدین که در اصفهان مدفون است می باشد. او نیز از اولاد علی بن جعفر عریضی فرزند امام صادق (ع) است.

همین رابطه است. زیرا که آتش ابراهیم را نسوزانید! و نیز منبع نور است. دورانی در رقابت میان دو منبع نور یعنی خورشید و آتش، خورشید برنده شده و در آخر پیروزی با آتش بوده است.

برخی از محققین از آن جمله مرحوم «تمدن» استدلال می کنند که بنیان گذار دین ایرانی از معاونان ابراهیم خلیل بوده مانند لوط که او را به چند شهر که مرکز شان «سدوم» بوده، فرستاده و معاون دیگرش را به آذربایجان فرستاده است تا به میان «اصحاب الرّس»- کادوسیان- رفته و دین توحیدی را بنیان گذارد. گرچه این محققان مانند دیگران در نام آن پیامبر دچار بلا تکلیفی هستند و گاهی به اشتباه آن را زردشت می نامند.

این نظریه با آن چه صاحب «جنات الخلود» از خود پی روان دین ایرانی نقل می کند و در بالا به آن اشاره شد، هماهنگی کاملی دارد.

به هر صورت، دین ایرانی در واقع یک دین واحد است که فراز و نشیبی را طی کرده ابتدا جاماسبی، سپس «آئین مهر»- میترائیزم- و سپس زردشتی نامیده شده است.

۱ فرید وجدی در دائرة المعارف ذیل واژه «مجوس» به این موضوع تصریح کرده است.

آثار ایرانی: همه آثار مهم باستانی ایران اعم از معابد و کاخ های سلطنتی، رو به کعبه ساخته شده اند. در مناطقی از فلات ایران که سمت کعبه و جهت گیری به سوی آن، با جهات چهارگانه اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) سازگار نبوده، از جهات اصلی صرف نظر شده تا روی ساختمان به طرف کعبه باشد؛ قبر کورش، تخت جمشید، مقابر شاهان در کوه پشت کاخ جمشید. بنائی که به کعبه زردشت موسوم است، آتشکده ها و معابد، همگی مطابق اطلاعات آن روز به سوی کعبه ساخته شده اند. حتی به خاطر کعبه از جهات فرعی هم صرف نظر شده است.

در این مورد باید دقت شود: چهار طاقی های زیادی در سرزمین ایران بوده که برخی از آن ها هنوز پابرجا هستند و سالم ترین شان چارطاقی نیاسر کاشان است. این بناها دقیقاً مطابق چهار جهت اصلی ساخته شده اند زیرا هدف از آن ها «گناه شماری» و تعیین آغاز سال، و تعیین ماه ها و چهار فصل بوده است که بر اساس طلوع و غروب خورشید و سایه دیوار مشخص می شده.

برخی چارطاقی ها در کنار آتشکده و برخی نیز به طور مستقل ساخته شده اند. زمانی یک باستان شناس اروپائی مدعی شده بود که خود چارطاقی نیاسر معبد و آتشکده است، اما تحقیقات بعدی نادرست بودن آن را اثبات کرد و امروز همگان معتقد هستند که همه آن ها بناهایی برای گناه شماری هستند.

نکته دوم که باید در این موضوع مورد توجه باشد این است که اخیراً افرادی پیدا شده اند می کوشند برای روبه کعبه بودن تخت جمشید و دیگر آثار باستانی ایران، توجیحات گناه شماری بتراشند، یکی از آنان بناهای تقویمی ایران را دسته بندی کرده چارطاقی ها را تنها به خاطر گناه شماری می داند و این سخنش درست است. اما درباره تخت جمشید و «زیگورات چغازنبیل» در خوزستان که به سمت کعبه جهت گیری دارند می گوید این بناها مطابق طلوع خورشید در «انقلاب تابستانی» و غروب آن در «انقلاب زمستانی» ساخته شده اند.

معلوم نیست این حضرت محقق چه انگیزه ای در این سرایش دارد اولاً: اگر مقصود از جهت گیری تخت جمشید سنجش زمان و یا گناه شماری بود چرا مطابق «اعتدال بهاری» که اول فروردین است و «اعتدال پاییزی» که اول مهر است ساخته نشده تا وسیله دقیق گناه شماری باشد؟!!

ثانیاً: بر فرض به هر دلیلی نخواستند یا نتوانسته اند مطابق «اعتدال» که مطابق جهات اصلی است بسازند، چرا مطابق «جهت فرعی» نساختند؟! اگر مطابق جهات فرعی - یعنی حد فاصل دقیق دو جهت اصلی: شمال شرقی و جنوب غربی، و یا: جنوب شرقی و شمال غربی - می ساختند باز به نوعی می توانست نقشی در گناه شماری داشته باشد البته به صورت غیر دقیق و حتی حماقت آمیز.

انقلاب تابستانی و انقلاب زمستانی نه با جهات اصلی مطابقت دارد و نه با جهات فرعی. در این بناها هم از جهات اصلی و هم از جهات فرعی صرف نظر شده تا با کعبه روبه رو شوند.

ثالثاً: امروز اضطراب فرهنگی در ایران به حدی رسیده که هر کس هر سخنی را به زبان می آورد و هیچ باکی هم از نادرستی و حتی خنده دار بودن آن ندارد؛ این چه ابزار گاه شماری است که طلوعش در انقلاب تابستان و غروبش در انقلاب زمستان است؟!؟! در این صورت هر درختی، سنگی، بنائی، حرکت هر انسان به هر سوئی و حتی رفت و آمد گاومیش های خوزستان نیز، می تواند ابزار گاه شماری باشد.

رابعاً: محقق محترم چون به بی پایگی سخنان خود توجه دارد می گوید: البته این نوع زمان سنجی بدین معنی نیست که اگر آفتاب سنج ها نبودند، زمان از دست شان در می رفت، بل که این سازوکار بیش تر جنبه نمادین دارد.

اما معلوم نیست کدام مردم عاقل در ساختن بنائی عظیم مثل تخت جمشید، به خاطر جنبه نمادین، از چهار جهت اصلی و حتی از چهار جهت فرعی صرف نظر می کند؟!!

او سخن از یونسکو نیز به میان آورده است. بی تردید یونسکو نظر این آقا را به عنوان یک ابتکار تأیید خواهد کرد و همین نکته انگیزه علمی (!) را روشن می کند.^۱

۱- این آقای محترم (که به راستی شخصی اندیشمند و بااستعداد است اما صد حیف که در سیستم اندیشه غربی گرفتار است) دو سخن دیگر نیز گفته است:

یک: عنوان «عرفات» را که نام یکی از اماکن برگزاری مراسم حج است به معنی «اعترافات» دانسته است، درست مطابق برنامه «اعتراف به گناه» که در فرهنگ مسیحیت است؛ بر هر فرد مسیحی واجب است به پیش کشیش برود و به گناهان خود اعتراف کند. چیزی که در اسلام حرام است، اعتراف به گناه و شمارش گناهان خود در پیش دیگران خود گناه بزرگی است خواه کشیش باشد و خواه هر کس دیگر. آن چه در اسلام هست اعتراف به حقوق دیگران است آن هم برای ادای حق.

عرفات جمع «عرفه» است عرفه نیز به معنی «انس» و «الفت» است و نیز به معنی «شناخت» است. مردم در صحرای عرفات از هر قبیله و نژاد جمع می شوند ملل مختلف با همدیگر انس و الفت و شناخت پیدا می کنند زیرا که حج عامل وحدت و نافی نژاد پرستی و قبیله گرایی است و نیز از نظر معنویات فردی نیز با خدای خود در آن جا انس و الفت بیش تری برقرار می کنند. و به شناخت بهتر می رسند.

در شیوه تفکر این قبیل آقایان، ابتدا اصل بر افسانه بودن ادیان است. سپس که وارد درون ادیان می شوند اصالت را به مسیحیت می دهند با آن وضع نا به سامان و تثلیث که در مسیحیت هست. چه می توان کرد ما را در عصر دین ستیزی و دوران توصیفگری این گونه تربیت کرده اند، زمان زیادی لازم است تا به خود آئیم و درست بیندیشیم.

دوم: می گوید: از نگاه اختر شناسی باستان، آسمان از طبقاتی ساخته شده که «فلک» نامیده می شده اند... اصطلاح مشهور «هفت آسمان» نیز از همین باور کهن برگرفته شده است. ←

→ این آقا به خوبی می داند که اصطلاح «هفت آسمان» اصطلاح قرآنی است و پیش از نزول قرآن چنین اصطلاحی وجود نداشته است و چون افسانه نه (۹) فلک ابطال شده به نظر او هفت آسمان قرآن نیز یک سخن باطل است. او علاوه بر اهانت به قرآن دچار چندین اشتباه شده است:

الف: قرآن رقم نه (۹) را نیاورده رقم هفت را آورده است. بنا بر این از این جهت آن نظریه کهن را رد می کند.

ب: قرآن «فلک» نگفته «آسمان» گفته است. از این جهت نیز آن افسانه را رد می کند.

ج: هفت آسمانی که قرآن تصویر می کند نه ربطی به ۹ فلک دارد و نه کوچک ترین شباهتی با آن دارد. از نظر قرآن همه کهکشان ها با همه منظومه ها، ستاره ها، سیاره ها و قمرهایش، در درون آسمان اول جای گرفته اند و شش آسمان دیگر ماورای آن است. این موضوع را در کتاب «تبیین جهان و انسان» شرح داده ام و در این جا تکرار نمی کنم.

د: قرآن نه به ۹ فلک معتقد است و نه به هفت فلک، بل به تعداد کرات آسمانی (یعنی میلیارد ضرب در میلیارد و ضرب در میلیارد و...) فلک معتقد است. در نظر قرآن فلک یعنی «مدار»، مدار هر کره خواه ستاره باشد و خواه سیاره و یا قمر، یک فلک است که می فرماید «کُلُّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» (سوره انبیا آیه ۳۳ و سوره یس آیه ۴۰): هر کدام از کرات در یک فلکی (مداری) شناورند.

کلمه «یسبحون» = شناورند» یک معجزه بزرگ علمی قرآن است که اولاً بر خلاف آن نظریه افسانه ای کهن (که نظریه ارسطوی بت پرست یونانی است) کرات را میخ های کوبیده بر فلک یا آسمان نمی داند. و در ثانی توجه می دهد که کرات در خلأ حرکت نمی کنند در فضائی پر از انرژی شناور هستند. به معنی «شنا» توجه کنید.

آنان که فکرشان با تربیت غربی تربیت شده هر وقت زبان باز می کنند لطمه ای به قرآن و اسلام می زنند. البته خود ما نیز در این مسئله اولین مقصر هستیم وقتی که هنوز ارسطوئیات در حوزه علمی ما حتی در خدا شناسی رواج دارد دیگران حق دارند هر سخنی را بگویند. خودمان اولین لطمه را به آئین مان می زنیم و در زمان های پیش نیز زده ایم. از دیگران چه انتظار. هنوز هم استادی از اساتیدما کیهان شناسی ارسطو و ۹ فلک ارسطو را تدریس می کند و اسلام را نیز بر آن تطبیق می کند.

نقص یا امتیاز؟-؟: یکی دیگر از این آقایان گفته است: خود کعبه نیز کمی از جهات اصلی انحراف دارد.

در پاسخ، به نکات زیر توجه فرمائید:

۱- سخن در گاه شماری است، نه تنها انحراف هیچ گونه سازگاری با گاه شماری ندارد بل که متضاد و متناقض با آن است و انحراف به خاطر گاه شماری مصداق «نقض غرض» است و هیچ معنائی غیر از حماقت ندارد. و سازنده بناهای بزرگ مانند تخت جمشید هرگز دچار چنین حماقتی نمی شود.

کعبه ابزار گاه شماری نیست تا گفته شود چرا دقیقاً به طرف جهات اصلی نیست.

۲- کعبه علاوه بر این که دقیقاً به طرف چهار جهت اصلی نیست، زوایای آن نیز قائمه ۹۰ درجه نیستند.

۳- طول دیوارهای کعبه هیچ کدام با دیگری مساوی نیست. نه قاعده آن مربع کامل است و نه ساختمان آن مکعب کامل هندسی است.

چرا چنین است؟ ممکن است این قبیل آقایان در صدد بر آیند تا برای این خصوصیات کعبه نیز توجیهاتی بسرایند مثلاً در ساختمان کعبه نیز عناصری

از قبیل انقلاب تابستانی و انقلاب زمستانی، دخالت داشته است. اما بی هودگی چنین توجیهات، روشن است.

علت عدم تساوی دیوارها، و عدم قائمه بودن زوایا، چه می تواند باشد؟ این که نه قاعده اش مربع کامل است و نه پیکرش مکعب کامل، چه توجیهی دارد؟ پاسخ این سؤال در فلسفه وجودی کعبه است.

اگر در هر ساختمانی دقت های هندسی و جهت گیری نسبت به چهار جهت اصلی و عناصری از این قبیل، امتیاز آن محسوب شود، درباره کعبه عکس آن، امتیاز است. در اولین قریه به نام بگه که اولین خشت مدنیت بشر است یک ساختمان دقیق نمی تواند سمبل آن باشد. مردمی که برای اولین بار خانه سازی می کنند بدیهی است چندان توجهی به چیزهایی نمی کنند حتی درباره خانه های خودشان. اهمیت کعبه در این است که نماد و سمبلی از خانه سازی عصر خود باشد و اگر چنین نبود، در نماد و سمبل بودن، ناقص و دارای خلل می گشت. اگر یک ساختمان بتنی هشت طبقه با مصالح سیمانی و آهن بود، فاقد هر نوع ارزش می گشت و نمی توانست سمبل و یادگاری از اولین قریه باشد.

و به همین جهت در آغاز این دفتر سخن از «دیک باشی» و «برآفتاب» رفت؛ ساده و بدون نقشه، بدون طمطراق، بدون پذیرائی.

این فقدان ها در هر ساختمان «نقص» است اما درباره کعبه امتیازات آن است و اساساً فلسفه بقا و سمبل بودن کعبه در این ویژگی هاست.

حتی حضرت ابراهیم نیز در صدد تنظیم آن بر نیامده و حق نداشت تغییری در آن ایجاد کند او فقط موظف بود که بر روی همان پلان پیشین و پایه های قبلی (در حدیث دیدیم که پی پایه های آن از بین نرفته بود) بسازد و همان را بالا ببرد: «و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل^۱ ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم»: و آن گاه که ابراهیم پایه های بیت را بالا می برد و نیز اسماعیل (می گفتند) پروردگار ما از ما قبول کن که توئی شنوا و دانا- سوره بقره آیه ۱۲۷.

آن دو مامور بودند پایه های (موجود) را بالا ببرند و کاری با پی و پلان بیت نداشتند. و هیچ کسی حق ندارد در نقشه کعبه تغییری ایجاد کند.

نمونه دیگر از آثار زردشتی: مسجد جامع ارومیه (اورمیه) همان آتشکده و معبد پیش از اسلام است که به مسجد تبدیل شده و قبله آن دقیقاً به سمت کعبه است.^۱ در منابع حدیثی پیشگوئی پیامبر اسلام(ص) درباره فتح ارومیه

۱ رجوع کنید «تاریخ رضائیه» به قلم محمد تمدن

به دست مسلمانان و تبدیل معبد آن به مسجد آمده است.^۱

فرزندان و نمایندگان کعبه (معابد) نه فقط در سرتاسر ایران امروزی بل که در سرتاسر فلات ایران^۲ حضور داشته و کاملاً فعال بوده اند.

ایرانیان و تجدید بنای کعبه: ابوالفرج اصفهانی در «الآغانی» آن جا که سخن از موسیقی دان معروف «ابن مسجع» سخن می گوید آورده است که ایرانیان مشغول ساختن کعبه بوده اند.^۳

ایرانیان و زیارت کعبه: فرید وجدیدر دائره المعارف ذیل «کعبه» می گوید: فارسیان کعبه را محترم می داشتند. زیرا معتقد بودند که روح هرمز (روح خدا- هرمز، هرمزد، هورمزدا) به کعبه دمیده شده (حلول کرده).

مسعودی از مورخین قدیم در «التنبیه و الاشراف» در این باره شعری از شعرای دیرین آورده که شاعر عرب جاهلی و پیش از اسلام می گوید:

۱ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۱۰۹، چاپ دارالاضواء.

۲ شرقاً کوه های هندوکش و رودخانه سند. شمالاً جیحون، دریای خزر (کاسپیان) و کوه قفقاز، غرباً رودخانه دجله و

خلیج فارس. جنوباً دریای عمان تا مصب رودخانه سند.

۳ مسعودی نیز («مروج الذهب» ترجمه پاینده ج ۱ ص ۲۵۶) آورده است: ایرانیان کعبه را تجدید بنا و تعمیر کرده اند.

زمزمت الفُرس علی زمزم وذاک فی سالفها الاقدم^۱

شاعری که در پیش از اسلام می زیسته می گوید: فارس ها در زمان های پیشین در کنار چاه زمزم، زمزمه می کردند. بنابر این ریشه این موضوع خیلی دیرین است.

اساساً واژه «زمزم» عربی نیست. زیرا در زبان عرب هیچ واژه رباعی (چهار حرفی) وجود ندارد مگر از زبان دیگر وارد شده باشد.

ایرانیان به دعا زمزمه می گفتند از آن جمله دعای مخصوص سفره. معنی این واژه و کاربرد آن امروز نیز در زبان فارسی رواج بسزائی دارد. نام چاه زمزم در کنار کعبه یک نام صد درصد ایرانی است. خاندان های ایرانی از آن جمله دربار شاهی اعم از زنان و مردان، هدایائی را به کعبه نذر کرده گاهی آن را در حین زیارت با دست خودشان و به طور مستقیم تحویل می دادند و گاهی آن را می فرستادند از آن جمله دو تندیس زرین آهو که ساسان نیای ساسانیان به کعبه هدیه کرده بود^۲.

۱ مسعودی «التنبیه و الاشراف» ص ۹۰.

۲ «تاریخ ابن خلدون»، ج ۲ ص ۳۳۸- «اضواء البیان» شنقیطی، ج ۳ ص ۳۳. اهداها الفرس.

چشمه زمزم همزمان با زندگی هاجر و اسماعیل (همسر و فرزند ابراهیم) در مکه وجود داشته و ما غیر از زمزم نام دیگری برای آن در تاریخ سراغ نداریم، آیا نام ایرانی آن چه قدر قدمت دارد؟ از همان پیدایش در زیر پای اسماعیل کودک، یا در زمان های بعدی بدین نام موسوم شده است؟-؟ لیکن مسلم است که رابطه ایرانیان با آن چشمه که بعد ها به صورت چاه در آمده، خیلی دیرین و کهن بوده است. و نیز نمی دانیم آیا واژه زمزم که امروز نیز در فارسی رواج دارد، یک واژه آریائی است؟ یا مانند واژه هائی از قبیل: شاه، درخت، آب، اسب^۱ و... یک واژه کادوسی است که هنگام ورود آریائیان به ایران، همزمان با پذیرش دین جاماسی کادوسی، وارد زبان آریائی ایران شده است-؟

در صورت اول، باید گفت نام گذاری چاه زمزم حداکثر به بیش تر از ۳۷۰۰ سال نمی رسد. و در صورت دوم احتمال قدمت آن به نزدیکی های زندگی هاجر و اسماعیل نبی، می رسد.

از جانب دیگر می دانیم که زبان اصلی هاجر، قبطی (مصری) و زبان ابراهیم سومری بود، فرزند شان نیز در کنار آن دو زبان با عربی آشنا شده است. بعید است که آنان از همان آغاز نام چشمه را با واژه فارسی زمزم

۱ رجوع کنید «انسان و چیستی زیبایی» بخش میترائیزم و زردشتی، در سایت بینش نو.

موسوم کنند، لیکن همان طور که گفته شد در متون تاریخی و حتی حدیثی نام دیگری برای آن چشمه نمی یابیم بنابراین دیرینگی این نام دستکم باید به پیش از ۳۵۰۰ سال برسد.

ویل دورانت می گوید: بروسوس بابلی تاریخ زندگی زردشت را حدود ۲۰۰۰ سال پیش می داند^۱.

این سخن بروسوس درست است یعنی آغاز پیدایش دین ایرانی به حدود ۴۰۰۰ سال پیش و عصر ابراهیم خلیل می رسد. لیکن بروسوس نیز دچار همان مشکل است که همه پژوهشگران درباره دین ایران دچار آن هستند و گمان می کنند که زردشت بنیان گذار دین است و با نام جاماسب آشنا نیستند موضوعی که در کتاب «انسان و چیستی زیبایی» به طور مستدل بررسی شده است.

و چون از جانب دیگر دلیل های محکم هست که زردشت شخصیت حوالی ۲۶۰۰ سال پیش است با سر در گمی مواجه می شوند. در مبحث «کعبه در دو دین آسیای شرقی» خواهیم دید که بنیان گذار هندوئیسم نیز معاصر ابراهیم خلیل بوده و بودا در حوالی ۲۶۰۰ سال پیش برای اصلاح آن

۱ ویل دورانت «تاریخ تمدن» ج ۱ ص ۴۲۲.

آمده است. یعنی با شگفتی تمام می بینیم که بنیان گذاران هر دو دین هندی و ایرانی معاصر ابراهیم(ع) بوده اند و دو پیامبر اصلاح گر یعنی زردشت و بودا نیز معاصر همدیگر بوده اند.

دو تندیس زرین آهو: ساسان نیای ساسانیان دو تندیس زرین آهو به کعبه هدیه کرده بود، و همیشه پرده کعبه که تقریباً کل آن را پوشش می داد از طرف دربارهای ایران هدیه می شد. نذورات و هدایای ملکه ها و بانوان دربارهای شاهی و نیز دربار شاهنشاهی ایران به سوی کعبه روان بود. شرح این امور را می توانید در «کامل ابن اثیر»، «مروج الذهب»، «اخبار مکه ارزقی»، «اعلاق النفیسه ابن رسته»، «التنبیه والاشراف مسعودی»، «تاریخ الکعبه خربوطلی» مطالعه کنید.

کعبه در دو دین آسیای شرقی: پیش تر گفته شد محققین اجماع دارند بر این که بودیسم و حتی برخی از خرده آئین ها که در آسیای شرقی بوده و هستند، در اصل به دین هندوئیسم بر می گردند و شاخه های آن هستند.

در مسافرتی که به هند، سنگاپور و مالزی داشتم به برخی از معابد سر می زدم و با برخی از مسئولان معبد ها به گفتگو می نشستم. آنان در اصل، دین خودشان را با ابراهیم و کعبه، مرتبط می دانستند و برخی از آن ها تاکید می کردند که دین شان برگرفته از خود ابراهیم است و موضوع صرفاً یک ارتباط و آشنائی در آن دور دست های تاریخ نیست.

شخصی تحصیل کرده که دوره دانشگاه طی کرده و در دین شناسی به ویژه در شناخت هندوئی و بودائی متخصص بود، می گفت: اعتقاد به ابراهیم و کعبه که ما به آن «کعبابا» می گوئیم از اصول پایه ای دین ما است.

می خواستم در این باره مدارکی را به دست آورم و موضوع مستند شود که برنامه همراهان این فرصت را برایم نداد.

پیش تر گفته شد نظر اجماع محققین این است که دین بودائی یکی از شاخه های دین هندو است که از خود آن بزرگ تر شده و گفته اند پیدایش بودائیت حوالی ۲۶۰۰ سال پیش است^۱ اما خود دین هندو خیلی قدیم و دیرین است.

ادیان همگی (غیر از اسلام) در اصول خود دچار تحولات و تطورات شده اند. در این میان یهودیان کمتر به تحولات دین شان اعتراف دارند. اما محققین مسیحی به رخداد های بزرگ در تحولات دین شان اعتراف می کنند و می پذیرند که تثلیث و نیز تحولاتی که پولس ایجاد کرد و یا یوحنا دمشقی درباره تندیس و شمایل پرستی کرد و... پس از عیسی(ع) در

۱ برخی ها رقم ۳۱۰۰ سال پیش و برخی نیز ۲۸۰۰ گفته اند.

دین شان پدید آمده است. درباره بودائی و هندو، مسئله به حد اجماع و ادعان عمومی رسیده است.

سیر تحوّل و تطوری هندو و شاخه هایش در همه متون مربوط و در دائره المعارف ها از آن جمله دائره المعارف فرید وجدی و حتی در «فرهنگ معین» ذیل واژه «برهما»، آمده است. فرید وجدی می گوید:

برهما در زبان سانسکریت نام خدای متعالی هندوان است خدائی که به ذات خود موجود است^۱. نه حواس آن را درک می کند و نه عقل، موجودی است نامحدود، اصل ازلی مستقل است که وجود جهان هستی از اوست.

هندوان در حدود بیش از ۳۰۰۰ سال پیش به تثلیث معتقد شدند که متشکل می شود از برهما خدای آفریننده، ویشنو خدای حافظ، و شیوا خدای مؤنث و متلاشی کننده. هندوان این سه خدا را به شکل خدای واحد تصور می کنند... اما آن چه لازم است توجه به این واقعیت است که هیچ اثری از این تثلیث در کتاب های اصیل هندو که «ودا» ها نامیده می شوند وجود ندارد. اساساً نامی از شیوا در آن ها به میان نیامده این واژه بعدها در آن دین

۱ فرید وجدی به اشتباه ولتر فرانسوی نیز اشاره می کند که برهما موسس دین هندوئی نیست خدای آن دین است.

پیدا شده است^۱ و... سپس وجدی در ادامه به نقل سخنان امیل بورنوف می پردازد که از بقایای عصر «دین ستیزی» اروپاست و ربطی به بحث ما ندارد.

آن چه برای ما مهم است سابقه دیرین این دین است که به حوالی ۴۰۰۰ می رسد و در پیش از ۳۰۰۰ سال پیش دچار تثلیث شده است. یعنی تاریخ پیدایش آن به عصر ابراهیم خلیل می رسد.

وجدی در ذیل واژه «بوذا» همان تثلیث دین هندو را در دین بودائی نیز بیان می کند و در ذیل واژه «کعبه» می گوید: هندیان می گویند روح شیوا (که اقوم سوم از تثلیث بودائی است) وقتی که به همراه همسرش به زیارت کعبه رفته بود، به کعبه حلول کرده است^۲.

همان طور که گفته شد مسافرت من به آسیای شرقی بدون دست یابی به مدارک و اسناد کتبی درباره این موضوع، خاتمه یافت و مطالب را به طور شفاهی دریافت کرده بودم، البته دسترسی به مدارک کتبی برای همگان سخت مشکل است. همان طور که آقای مختاری مترجم رساله «ایلیا» اثر

۱ دائره المعارف فرید وجدی، ج ۸ ذیل واژه برهما.

۲ هم اکنون مجسمه شیوا (به عربی: سیفا) در موزه پاریس هست که هندوان آن را با دو بال و سه دست در حال رقص،

تصویر کرده اند. رجوع کنید: المنجد بخش اعلام، ص ۶۴۷. چاپ بیست و ششم، لبنان مطبعه کاتولیک.

حکیم سیالکوتی^۱، در مقدمه ترجمه مذکور می گوید که برای تحقیق در ادیان آسیای شرقی رفته بوده و از نظر مدارک دست خالی برگشته. در حین برگشت رساله مذکور به دستش رسیده آن را ترجمه کرده و به «علی و پیامبران» موسوم کرده است. این رساله کوچک اما بس مهم توسط انتشارات کتابخانه بزرگ اسلام- تهران- چاپ شده است و در اکثر کتابخانه های مهم وجود دارد. من نیز در این موضوع قسمت هائی از آن را در این جا می آورم تا به مطالب پیش که از منابع دیگر آوردم افزوده شود:

رساله «کرشن بینتی» نوشته «پندت رام دهن» صفحه ۷۲- از انتشارات ساگری پستکالیه. دهلی. تاریخ چاپ ۱۹۳۱ میلادی این قطعه بدین صورت آمده است:

در جنگ مشهوری که بین «پاندوها» و «کوروها» واقع شد «شری کرشن جی» به میدان جنگ تشریف آورد و چون دید طرفداران حق، بسیار اندک و طرفداران باطل بی شمارند و مانند مور و ملخ زمین را فرا گرفته اند، پیروان خود را موعظه کرد و آن چه لازم بود به آنان فرمود سپس به گوشه ای رفت و زمین ادب بوسید و با پروردگار خود به مناجات پرداخت و گفت:

۱ سیالکوت: شهری است در شمال غربی هند که پس از تقسیم در بخش کشمیر پاکستان، قرار دارد.

ای خدای بزرگ جهان ای روح عظیم هستی ترا به ذات پاک خودت سوگند می دهم و به آن کس که باعث ایجاد زمین و آسمان شده^۱ و حیب تو است و به آن کسی که عزیز و بسیار محبوب او و نامش «آهلی» است و نزدیک «سنگ سیاه» در بزرگ ترین پرستشگاه های جهان جلوه گر خواهد شد عرض حال مرا بشنو و خواسته ام را بپذیر؛ اهریمنان و دروغگویان را نابود ساز و راستان را پیروزی مرحمت فرمای. ای خدا، ای ایلا، ای ایلا.

شری کرشن جی: مترجم محترم رساله ایلیا شرحی از بیوگرافی این شخصیت هندی نوشته است و سه منبع برای آن نام برده است:

«سوشل استیدز- چاپ دوم ص: ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵». و «گولدن هستری، چاپ اول ص ۳۲-۳۳» و «هماری کهانی» چاپ هشتم ص: ۴۹:

کرشن که لفظ «شری» در اول آن و لفظ «جی» به دنبالش، کلمه احترام مانند آقا، حضرت و جناب، در فارسی هستند. حدود سی قرن قبل از میلاد، در سرزمین «متهرا» در ماه «بهادون» ماه پنجم هندیان، متولد شد. هندوی را یکی از پیامبران عظیم الشان می دانند و کتاب «بهگوت گیتا» را که

۱ چه قدر به حدیث کسا و لولاک لما خلقت الافلاک، شباهت دارد.

مشمول بر تعلیمات اوست بسیار مقدس می شمارند. این کتاب مشتمل بر فلسفه، عرفان، تمدن، مواعظ و غیره می باشد و به زبان های مختلف ترجمه شده است.

اهلی: از الفاظ باستانی سانسکریت است که در زبان عربی علی یا عالی تلفظ می شود و فرموده خود کرشن جی هر گونه ابهام را از کلمه اهلی دور ساخته به طوری که جز بر وجود امیرالمومنین علی(ع) صدق نمی کند و نیازی به گفتگو در پیرامونش نیست.

و اما لفظ «ایلا»: یکی از دانشمندان بزرگ دینی هندو (کتاب- ناگر ساگر- نوشته: کرشن گوپال، ص ۲۱۱ چاپ دوم از انتشارات: نارائن بک دپو. آگره. سال چاپ ۱۹۱۷ میلادی) گوید:

در زبان های باستانی عهد «پراچین» نیز یک نوع زبان سانسکریت وجود دارد که ادعا شده قدیمی ترین زبان ها است در این زبان نیز الفظی هست که اکنون در خواندن، نوشتن و تکلم استعمال نمی شود.

«ایلا» که یک نام است از همین الفاظ به شمار می آید و معنایش «بسیار بلند مرتبه- یا- بسیار نامور» است و «آهل» یا «آهلی» یا «آلی» هم از همان لفظ ایلا گرفته شده چنان که در زبان عربی اعلی، عالی، علی، تعالی و غیره

گفته می شود. در «ویدها»^۱ این گونه الفاظ بسیار است مشتمل می شود که آیا این لفظ، عربی شکسته است یا سانسکریت است که داخل زبان عربی گردیده.^۲

اکنون با یاد آوری دو باره موضوعی که پیش تر بیان شد که هندوان و بودائیان معتقد هستند روح شیوا (خدای مؤنث هندو و بودائی) هنگامی که همراه همسرش به زیارت کعبه رفته بود به کعبه حلول کرده است، به بخش دیگری از رساله حکیم سیالکوتی توجه کنید:

مهاتما بده:

منبع: کتاب «بود هیا چمتکار» تالیف «ایل بهشناگرام- ای- آئی- ای» چاپ «اونکار پستکالیه کانپور سال ۱۹۲۷». و کتاب «بده گیان» چاپ سال ۱۹۳۱. و کتاب «بود هیا پرکاش» نوشته وئید شاستری لاله هرگوبند آهلوجیا، چاپ سرستونی پریس بمبئی چاپ سال ۱۹۱۱:

۱ «وید» از قدیمی ترین کتب مقدس هندوها است و آن به زبان سانسکریت باستانی است که با سانسکریت این زمان

تفاوت دارد- مترجم رساله ایلیا.

۲ حکیم سیالکوتی و نیز مترجم رساله، مسئله را به حدی بدیهی می بینند که توضیحی درباره «سنگ سیاه» که

حجرالاسود است و بزرگ ترین پرستشگاه که کعبه باشد، نمی دهند.

حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان ۹۱

مهاتما بُده که هنود یکی از پیامبرانش می دانند (و در سال ۶۲۳ قبل از میلاد متولد شده) رؤیائی دارد که برای «منتبری» نقل فرموده و ما اکنون به ذکر اندکی از آن می پردازیم:

ترجمه: روح بسیار بزرگی مرا مبارک باد گفت و چنین بشارتم داد: عبادت و بندگی تو پذیرفته و ثمربخش شد برو و به ذکر و یاد نام من باش تا هرچه خواهی برایت میسر شود. نام من «آلیا» است و ملاقات با من نزد دیوار شکافته شده در جای بسیار پاک و مقدس (کعبه) به صورت یک بچه^۱ خواهد بود^۲ اما هنوز به آن زمان بسیار مانده.

استغاثه مهاتما بُده: هنگامی که دشمنی و مخالفت گمراهان و گرفتاری های دیگر، مهاتما بُده را ناراحت و پریشان کرده بود، چنین دعا و استغاثه کرد:^۳

ای مطلوب طالبان و عزیز عزیزان ای «آلیا» ای پیروز شونده بر همه بیا و جلوه خود را نشان داده و مرا یاری فرمای. ای شیر خدا،^۴ روبهان دنیا می

۱ در انجیل هم از حضرت امیر(ع) به بچه تعبیر شده است- مرقس باب ۱۰، آیه ۱۵- مولف رساله ایلیا.

۲ دیوار کعبه برای فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی شکافته شد و علی(ع) در داخل کعبه متولد شد.

۳ مطابق عقاید ما کلمه «توسل»، بهتر است.

۴ اسدالله الغالب.

۹۲ جامعه شناسی کعبه

خواهند مرا بخورند ترا سوگند می دهم به آن کسی که دست^۱ و بازویش هستی و به آن کسی که نیرو و قدرتش در تو است^۲ مشکل مرا بگشای.

تو نامی داری که نام خدا است بیا که نظر به چهره تو افکندن برابر هزار عبادت است.^۳ زیرا تو چهره خدای متعال هستی.^۴

ای محبوب من تو همه چیز هستی و من در صورت عدم ارتباط با تو هیچ نیستم تو همه چیز را می بینی و از حال همه آگاهی تو رنج و مشقت مرا می دانی^۵ و می توانی آن را برطرف کنی، اوم آلیا، اوم آلیا.

این دعا که معروف است به دعای «بده گیا» در اکثر کتاب های بده مذهببان مذکور است و آخرش چنان است که نقل شد.

ولی «رام نارائن بنارسی» در صفحه ۵۴، از رساله «بده گیا» چاپ شده سال ۱۹۳۱ میلادی چند جمله دیگر را هم به عنوان جزء آخر این دعا از

۱ یکی از القاب علی(ع) ید الله است.

۲ لقب دیگرش قدرة الله است.

۳ النظر علی وجه علی عباده (مولف رساله ایلیا).

۴ و لقب دیگرش وجه الله است.

۵ اشهد انک تسمع سلامی و تره جوابی (زیارتنامه امام رضا-ع-).

یک کتاب چینی^۱ نقل کرده است که ترجمه اش چنین می شود:

خدایا بواسطه آن وجود مقدسی که بسیار مهربان و برای همه رحمت^۲ است مرا یاری کن.

خدایا بواسطه اولاد پاک او مرا نجات بخش.

خدایا بواسطه نام پاک او مرا عزت بخش و آبرویم را حفظ فرمای.

می خواستم این بحث (رابطه کعبه با ادیان آسیای شرقی) را همین جا به پایان ببرم اما حیضم آمد پیشگوئی مهاتما بدهد را که در رساله مذکور آمده در این جا نیاورم. به دلیل مشکلات تایپی از آوردن متن هندی آن صرف نظر می کنم و خواستاران را به رساله حکیم سیالکوتی و ترجمه آقای مختاری که تحت عنوان «علی و پیامبران» است. و نیز به منابع و مدارکی که در آن ذکر شده، وا می گذارم:

۱ اکثریت قریب به اتفاق مردم چین پیرو بدهد و بودائی هستند.

۲ و ما ارسلناک آلاً رحمةً للعالمین (مؤلف رساله ایلیا)، سوره انبیا، آیه ۱۰۷.

پیشگوئی مهاتما بدهد در بستر مرگ: هنگامی که مهاتما بدهد در بستر مرگ آرمیده بود و آخرین لحظات عمر را طی می کرد عزیز ترین شاگرد و مرید خاص وی که «آند» نام داشت در خدمتش نشسته بود و چون او را به حال احتضار دید سخت به گریه و زاری پرداخت.

مهاتما بدهد که این را مشاهده کرد به تسلی و دلداری او پرداخت و تبسم کنان فرمود: آند عزیز اندوهناک مباش، اشک مریز، من کراراً به تو گفته ام که به واسطه مرگ دوست داشتنی های دنیوی را ترک گفتن و از همه چیز دنیا جدا شدن، جزء سرشت انسان است (هر انسان باید بمیرد و از همه چیز دنیا جدا شود) اگر من اکنون از این جهان می روم یک امر شگفت انگیز و یک حرف تازه ای نیست.

آند سخنان مرا خوب در خاطر بسیار: تنها من برای هدایت بشر به دنیا نیامده ام و خاتم سلسله نبوت هم نیستم، زمانی خواهد آمد که شخص دیگری به نبوت مبعوث گردد.

وی نور خدا باشد و از حکمت کامل برخوردار و نیک بخت و خوش طالع بود اسرار هستی را می داند، رهنما و مصلح بی همتای بشر و آموزگار انس و جن خواهد بود.

چون آنند درباره آن پیامبر رحمت توضیح بیش تری خواست مهاتما بده-
چنین فرمود:

وی کسی است که پیامبری بدو ختم خواهد شد او را بر سر، تاجی پنج
پهلوی باشد^۱ مانند خورشید و ماه بدرخشد و نام الماس بزرگ آن «آلیا» باشد.

به یاد داشته باش که آن انسان های پاک، در ابتدا آفریده شده اند^۲ ولی
هنوز به ظاهر شدن شان بسیار مانده است.

ستمگران دردانه های (فرزندان) وی را بسی زیان و آزار رسانند و برای
ریشه کن ساختن آنان چیزی فروگذار نکنند و دست به هر عمل ضد انسانی
زنند.

اما خدا نام او و مقصد او و نسل او را تا آخر دنیا باقی خواهد گذاشت.

آنند! مانند من و تو مردم بسیاری در انتظار آن جناب، خسته خواهند شد.
خوشا به حال آنان که با او و همراهان او همراهی کنند. اکنون بیش از این
نمی توانم به تو یاد دهم.

۱ پنج تن آل عبا.

۲ اصول کافی، ج ۱ ص ۴۴۰: قال الله تبارک و تعالی: یا محمد ائی خلقتک و علیاً نوراً (یعنی روحاً بلا بدن) قبل ان اخلق

تداوم علاقه و رابطه پی روان مذاهب هندی با کعبه تا به امروز:
به یک گزارش از سایت «شیعه نیوز» - ۱۳۸۷/۹/۲ - توجه فرمائید:

واقعه ای که اعجاب همگان را برانگیخت:

رییس فرقه سیک های هندوستان، به زیارت خانه خدا رفت

اگرچه امروز می گویند که در مکه باید فقط مسلمانان بروند اما خود
گرونانک - رییس فرقه سیک ها - در چند قرن پیش به حج رفته و از آنجا
به ترکیه و ایران و تا کرمان هم رفته است.

مکه مکرمه به عنوان محل قرار گرفتن قبله مسلمانان علاوه بر جمعیت
یک میلیارد و اندی مسلمانان جهان علاقمندانی نیز در میان سایر فرق دارد.

به گزارش «شیعه نیوز» به نقل از تابناک؛ علاوه بر ابراز ارادت و علاقه
مسیحیان که بارها در سفرنامه ها و سایر متون به چشم می خورد شواهد
نشان از آن دارد که هنوز نیز از این ابراز ارادت و نیاز به قبله مسلمانان
غافل نشده اند.

بنابر این گزارش؛ در کنگره اخیری که با نام سومین عرس بیدل دهلوی
برگزار شده بود پروفسور چهندر شکر استاد هندی زبان فارسی و رییس
دپارتمان زبان فارسی دهلی نو که به همراه ده تن از استادان زبان فارسی هند

برای شرکت در این مراسم به ایران آمده بودند ضمن اشاره به سفرنامه حج گفت: در ادب فارسی خیلی از هندوها نقش برجسته ای دارند و حتی برخی از هندوها به سفر حج هم مشرف شده اند.

اگرچه امروز می گویند که در مکه باید فقط مسلمانان بروند اما خود گرونانک- رییس فرقه سیک ها- در چند قرن پیش به حج رفته و از آنجا به ترکیه و ایران و تا کرمان هم رفته و امروزه در ترکیه یک لوح یادبود سنگی هست که به سفر گرونانک از حج به قونیه اشاره می کند.

وی یادآور شد که در همین سفر اخیر که چند هفته پیش بود در روز ولادت امام رضا همراه با دیگر استادان میهمان از سراسر دنیا به زیارت امام رضا مشرف شدم و امام رضا را زیارت کردم^۱.

کعبه و صابئین: صابئین از نظر نژادی یک مردم واحد نیستند متشکل از نژاد کلدانی بین النهرین و نژاد ایرانیان پهلوی غربی زاگرس، می باشند. معلوم است که بخش ایرانی بعدها به آن پیوسته است. آنان دین خود را به ادریس (پیامبر معروف که تورات او را اخنوخ می نامد و یونانیان به نام هرمس می

۱ این گزارش خبری را بعداً به این کتاب افزوده ام همان طور که در پایان مقدمه آمده کتاب در ۲۶/۴/۱۳۸۷ به پایان

شناسند) نسبت می دهند. قرآن نیز دین صائبی را در ردیف ادیان رسمی آورده است.

صابئین دوازده بنا یا بگوئیم پیکره داشته اند که هیچ کدام به صورت انسان نبوده است همگی شکل هندسی داشته اند: هیکل *علة العلل*، هیکل عقل، هیکل سیاست، هیکل ضرورت، هیکل نفس. این پنج پیکره به شکل مدور بود. و هیکل زحل شش ضلعی و مسدس بوده. هیکل مشتری مثلث، هیکل مریخ مربع مستطیل و هیکل خورشید مربع، و هیکل زهره مثلثی در درون مربع مستطیل، و هیکل قمر هشت ضلعی بوده است. و خدا را خالق جهان و خالق خدایان دوازده گانه می دانسته اند.

ظاهراً در تاریخ تندیس سازی که با پیدایش تحریف در ادیان، پیش می آمده، صابئین تنها مردمی هستند که به اجرام آسمانی و دانش ریاضی، نقش اول را داده اند. کلدانیان در دانش ریاضی، ستاره شناسی و دریانوردی اولین مردم تاریخ هستند. می توان گفت آن بخش از ایران نژادانی که به صابئین پیوسته اند به دلیل زمینه ذهنی خورشید پرستی و میترائیزم ایرانی به آن گرویده اند. اما خود تاریخ پیدایش صابئه دیرین تر از پیدایش میترائیزم در ایران است. میترائیزم در ایران پس از آمدن آریاها و پذیرش دین جاماسبی، پیدا شده اما صابئین همان طور که اشاره رفت خودشان را به ادریس منتسب می کنند که خیلی پیش از ابراهیم بوده است.

به هر صورت برای یک محقق علاقمند مفید است اندیشه فلسفی صابئین را مطالعه کند^۱ تا دریابد که اصل غیر عقلانی «وحدت در عین کثرت» که پایه اصلی خدا شناسی محی الدین بن عربی و جان مایه تصوف اوست، بر گرفته از صابئین است که او آن را به اسلام نفوذ داده است و بعدها ملأ صدرا در تقلید از او آن را به عنوان اصل اساسی دین خود قرار داده است.

صابئین امروز هم در عراق و ایران به صورت فرقه خیلی کوچک هستند زروانیان (زربانیان)، زرهانیان نیز نامیده می شوند. فرید وجدی در دائره المعارف تنها یک فرقه از آن ها را به اسم «خربانیه» نام می برد، شاید بتوان گفت زربانیان در برخی متون قدیمی عربی ضربانیان (ضربانیه) ضبط شده سپس در نسخه برداری ها به اشتباه خربانیه خوانده شده.

به هر صورت: صابئین ۱۲ پیکر مقدس داشته اند و هفت خانه مقدس که یکی از آن خانه ها کعبه بوده است.^۲

پیش تر نیز به اختصار اما مستدل، گذشت که اساساً همه مردم بین النهرین که بنیان گذار اولین تمدن هستند، از عربستان به آن جا رفته اند و

۱ رجوع کنید: دائره المعارف فرید وجدی ذیل «صابئین».

۲ همان ذیل واژه «کعبه».

الف بای مدنیت و خشت اول تمدن را از آن جا با خود به بین النهرین برده اند.

کعبه در آئین یهود:

۱- یهودیان همیشه افتخار می کردند که نیای بزرگ شان ابراهیم، کعبه را ساخته است.

۲- یهودیان برای کعبه احترام قائل بودند و در آن حاضر شده و به نام دین ابراهیم خدا را عبادت می کردند.^۱

۳- دو تمثال از ابراهیم و اسماعیل در درون کعبه و در کنار بت های عرب وجود داشت.^۲

۴- قبر حضرت ابراهیم و حضرت اسحاق هم اکنون در الخلیل به سوی کعبه است. ممکن است کسی ادعا کند که آن قبرها به سوی بیت المقدس هستند نه بسوی کعبه، زیرا الخلیل در حد فاصل بیت المقدس و مکه است و در مقام ادعا هر دو جهت مساوی است. اما بدیهی است که بیت المقدس در

۱ دائره المعارف فرید وجدی ذیل واژه کعبه.

۲ همان.

حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان ۱۰۱

زمان داود و هیکل سلیمان نیز در زمان سلیمان تاسیس شده است^۱ یعنی حدود ۱۱۰۰ سال پس از حضرت ابراهیم.

۵- قبر حضرت دانیال (که به نص^۲ تورات از اسرای یهود در بین النهرین بوده، هنگامی که کوروش در حوالی ۵۰۰ قبل از میلاد بابل را فتح کرد، در زمره یهودیانی که به ایران آمدند به شوش آمده و در آن جا وفات کرده است) رو به کعبه است، نه به طرف بیت المقدس.

۶- همچنین قبر حضرت حبقوق در تویسرکان ایران (که او نیز مانند حضرت دانیال از اسرای یهود در بین النهرین بود به ایران آمده) رو به کعبه است و نه به طرف بیت المقدس.

قبر حضرت حبقوق در توی سرکان مورد تایید یهودیان^۳ و نیز مورد تایید واتیکان است که تصویری از مجسمه او از واتیکان ارسال شده و بر بقعه او نصب شده است.

۱ در برگ های بعدی در این باره بحث خواهد شد.

۲ سایت یهود نت- انجمن کلیمیان تهران

۱۰۲ جامعه شناسی کعبه

یهودیان، چند سال پیش می خواستند جنازه این پیامبر را سرقت کرده ببرند که دستگیر شدند. کتاب حبقوق در سفر ۳۵ تورات آمده است. و در مباحث بعدی گفتاری مشروح در چگونگی قبر این پیامبر خواهد آمد.

۷- از جمله بهانه های صهیونیست ها برای شعار «از نیل تا فرات» وجود کعبه است که به دست ابراهیم ساخته شده.

۸- تورات ظهور اسلام را در میان اولاد اسماعیل که ساکن مکه بودند پیشگویی کرده و محل کعبه را یکی از سه مکان مقدس، شمرده است:

الف: فصل ۱۷، از سفر تکوین شماره ۲۰، می گوید: و در حق اسماعیل ترا شنیدم، اینک او را برکت داده ام و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیم خواهم نمود.

ب: فصل ۱۸، از سفر تثیه، از زبان موسی(ع) می گوید: ۱۷، و خداوند به من فرمود آن چه که گفتند نیکوست ۱۸، از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت تا هر آن چه به او امر می فرمایم به ایشان برساند ۱۹، و واقع می شود شخصی که کلمات مرا به اسم من بگوید، نشنود من از او انتقام می کشم.

حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان ۱۰۳

توضیح: (۱) - اسحاق و اسماعیل دو برادر هستند موسی از نسل اسحاق و پیامبر اسلام از نسل اسماعیل است.

(۲) - مراد از جمله «کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت»: متن تورات به صورت کتیبه هائی به طور مکتوب به موسی (ع) نازل شده، اما قرآن کلام خدا است که به توسط وحی به دهان پیامبر اسلام (ص) گذاشته شده و به طور مکتوب نازل نشده.

عیسی (ع) نیز اولاً به حکم خدا بدون پدر متولد شده و نیز از میان بنی اسرائیل برخاسته نه از میان برادران بنی اسرائیل. و ثانیاً: بنابه اعتقاد خود مسیحیان انجیل کلام خود عیسی است نه کلام خدا. و مطابق عقاید اسلامی نیز روشن نیست که آیا انجیل واقعی به صورت الواح و کتیبه ها به حضرت عیسی نازل شده یا به سبک قرآن آمده؟ - تنها کلام خدا که مسلماً به دهان پیامبری گذاشته شده قرآن است.

ج: فصل ۳۳، از سفر تثئیه: ۱، و دعای خیری که موسی مرد خدا قبل از وفاتش بر بنی اسرائیل کرد این است ۲، که گفت خداوند از «سینی» بر آمد و از «سیعیر» بر ایشان تجلی کرد و از کوه «فاران» درخشنده شد و با هزاران هزاران مقدسان ورود نمود و از دست راستش به ایشان شریعتی آتشین رسید.

سینی یا سینا و سیعیر یا ساعیر و فاران نام سه کوه هستند که اولی محل نزول وحی به حضرت موسی و محل شروع بعثت او بود. دومی محل شروع

۱۰۴ جامعه شناسی کعبه

بعثت حضرت عیسی و سومی در مکه و در کنار کعبه است که محل بعثت پیامبر اسلام (ص) می باشد.

در دعای معروف «سمات» که به طور مستند هم از امام باقر (ع) و هم از امام صادق (ع) نقل شده جملات زیر وجود دارد:

و بمجدک الّذی ظهر علی طور سیناء فکلّمتم به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران.

مراد از «شریعت آتشین» که در متن تورات آمده، جنبه جهادی اسلام است. یهودیان افرادی مانند منتسکیو و نیز همه مسیحیان را تحریک کردند تا در سرتاسر دنیا بر علیه اسلام تبلیغ کنند که اسلام دین شمشیر است و کردند^۱ اما هم یهودیان و هم مسیحیان که هر دو به تورات اعتقاد دارند

۱ جالب این که در خود انجیل آمده که عیسی می خواست نهضت و قیامش را به شمشیر مسلح کند که نتوانست - انجیل لوقا باب ۲۲ آیه ۳۶. و انجیل متی باب ۱۰، آیه ۲۴.

عیسی (ع) در میان یهودیان و بر آنان مبعوث شد، چندین سال در میان شان تبلیغ کرد، رسالت او را نپذیرفتند مگر گروهی از مستضعفین که امکانات حمایت از او را نداشتند. قرن ها چنین گذشت تا قسطنطین امپراتور روم در قرن چهارم میلادی به زور شمشیر مسیحیت را بر بت پرستی اروپا پیروز گردانید و به شکستن بت ها در سرتاسر امپراتوری فرمان داد و هر کس که دین جدید را نمی پذیرفت کشته می شد. برای شرح بیش تر، رجوع کنید: دائره المعارف، ذیل «نصرانیه»، ص ۲۴۵. و به همه منابع تاریخی مربوط.

وقتی به این سخن تورات می رسند وامانده می شوند. زیرا کتاب شان یک شریعت آتشین را تایید کرده است.

۹- یهودیان زیادی به شبه جزیره عرب کوچ کرده بودند آبادی ها و شهرک های متعددی نیز در آن سرزمین بنا کرده بودند از قبیل خیبر، فدک و... از جمله شهرک های شان در کنار مدینه. آنان همیشه در انتظار ظهور پیامبر بزرگ از کنار کعبه و شهر مکه بودند قرن ها با این انتظار به زیارت کعبه و بررسی اوضاع مکه می رفتند تا نشانی از پیامبر موعود به دست آورند. حتی مطابق پیشگویی های پیامبران شان، به اهل مدینه می گفتند: آن پیامبر از مکه به یثرب مهاجرت خواهد کرد و همین توصیف های پیشگویانه بود که زمینه ذهنی مردم مدینه را برای دعوت از پیامبر(ص) به مدینه آماده کرده بود.

تحریف و تطورات آن: یهودیان پس از ظهور اسلام به تحریف حقایق

دست زدند حتی متون اصلی خود را دستکاری کردند. به شرح زیر:

اولین مشکل یهود با اسلام: یهودیان که نبوت عیسی(ع) را نپذیرفته و به اعدام او فتوی داده بودند، منتظر بودند پیامبر مکی بیاید و مسیحیت را براندازد. اما بر خلاف انتظارشان دیدند که او نبوت عیسی(ع) را به رسمیت می شناسد و بالاتر از آن او را یک پیامبر اولی العزم می داند.

آنان پیامبر مکی را کاملاً زیر نظر داشتند و پیش از هجرت به مدینه، با شنیدن آیات مختلف قرآن درباره عیسی (به ویژه سوره مریم) که در پیش از هجرت نازل شده بودند، شوق و اشتیاق شان نسبت به پیامبر مکی فروکش کرد. اما شکیمندان منتظر وقایع آینده بودند که ناگهان پیامبر(ص) را در مدینه دیدند که بر اساس پیمان محرمانه ای به آن شهر هجرت کرده است. به شدت از این که زمینه پذیرش پیامبر(ص) را در ذهن اوس و خزرج فراهم کرده بودند پشیمان شدند و نیز از این که چرا پیش تر به تخریب همان زمینه که خودشان ساخته بودند، اقدام نکردند خود را نکوهش می کردند.^۱

پس از هجرت پیامبر(ص) به مدینه، مسئله عیسی(ع) ورد زبان یهودیان شده بود می گفتند چگونه ممکن است کسی بدون پدر متولد شود که آیه در جواب شان آمد: «انّ مَثَلَّ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ»: مَثَلَّ عِيسَى مِثْلَ اٰدَمَ كَمِثْلِ اٰدَمَ است که او را از خاک آفرید و به او فرمود باش و شد (آل عمران ۵۹). یعنی همان طور که آدم بدون پدر و مادر، آفریده شده.

۱ بر خلاف امروز که مسیحی و یهودی دست به یکی کرده اند تا اسلام را از بین ببرند و پاپ ژان پل دوم به قول خودشان

خون عیسی را به یهودیان بخشید و یهود ها را از قتل عیسی تبرئه کرد.

یهودیان حجاز گزارشات کعبه، مکه و پیامبر(ص) را به همه یهودیان جهان می رسانیدند و دقیقاً در برابر اسلام کل یهودیان جهان را نمایندگی می کردند.

عامل دوم در روی گردانی یهود از پیامبر مکی(ص) روحانیان یهود بودند که به روشنی می دیدند اگر اسلام را بپذیرند، مقام، سمت و مجرای اقتصادی خود را از دست خواهند داد. همان عامل که در عدم پذیرش عیسی(ع) اولین عامل بود.

رسول خدا و قرآن، آنان را با مهربانی تمام به پذیرش اسلام دعوت می کردند اما لجاجت یهودی (که در تاریخ معروف است) کار را به خیانت کشانید یهودیان ابتدا با پیامبر(ص) پیمان بستند که هیچ همکاری ای با دشمنان اسلام نداشته باشند سپس در جنگ احزاب به مشرکینی که مدینه را محاصره کرده بودند کمک کردند با تمام امکانات در مقابل اسلام ایستادگی کردند که راهی غیر از درگیری نظامی باقی نمانده بود.

دومین مشکل یهودیان در برابر اسلام: اکنون که یهودیان حجاز و بر اساس گزارشات آنان، یهودیان جهان، اسلام را رد کرده اند و بر علیه آن در حمله نظامی مشرکین بت پرست عرب، همکاری کرده اند و جنگ هائی مانند جنگ بنی قریظه، و خیبر پیش آمده، با پیشگوئی هائی که در متون

دینی خودشان درباره پیامبر مکی حتی درباره جزئیات نسب، محل تولد، هجرت او، و... آمده چه کار کنند؟ راهی نداشتند غیر از تحریف متون.

این بار مسئله سخت بزرگ و سنگین بود، ماجرای عیسی(ع) یک ماجرای درون یهودی و یک واقعه بود که در میان خودشان و از محل زندگی خودشان و از نژاد خودشان، رخ داده بود. پیشگوئی ها درباره عیسی ابعاد متعدد نداشت با یک شعار «این آن موعود نیست و ما منتظر آن موعود هستیم» با چند تحریف در متون، مسئله تمام می شد. این بار با پیشگوئی های فرا نژادی، با تعیین جغرافیای دور دست، با مرکزیت فاران و مکه و با قداست کعبه که همگی در متون شان آمده و به کودکان شان نیز آموخته بودند، رو به رو بودند. مجبور بودند دست به تحریفات دامنه داری بزنند و مسلمات بزرگ تاریخی را (که همه مردم خاورمیانه در آن زمان به مسلم بودن آن ها معتقد بودند همان طور که امروز هم علی رغم خواسته یهودیان همه دنیا آن ها را مسلم می دانند) انکار کنند.

اولین تحریف: فاران کجاست و ذبیح کیست؟ برای این که از اسلام انتقام بگیرند، مدعی شدند آن پسر ابراهیم که در منطقه فاران و مکه به دست ابراهیم قربانی می شد و خداوند برای ارج نهادن به او، او را از ذبح شدن معاف داشت، اسحاق بود نه اسماعیل. و مراد از فاران آن ناحیه است که در کنار کوه سینا است نه مکه.

این تحریف خیلی سنگین بود و هزینه زیادی می طلبید. زیرا ابراهیم یک فرد بی سر و صدا و مجهولی نبود تا بتوان در اصول زندگی او دست به تحریفات بزرگ زد او شخصی بود که در میان سومر و آکد آن انقلاب بزرگ را ایجاد کرده، از آتش بزرگ سالم بیرون آمده، از بین النهرین تبعید شده، به فلسطین رفته باز قدرتمندان امکان سکونت به او نداده اند، به مصر رفته با حکومت آن جا در گیر شده سپس برگشته در فلسطین ساکن شده کعبه را ساخته که مردمان ایران، هند و چین با آن آشنا هستند همان طور که خود او را می شناسند، پیش از ساختن کعبه پسرش را در کوه های مکه به قربان گاه برده که مردمان مختلف علاوه بر کعبه به زیارت آن قربان گاه هم می روند.

فاران کجاست؟: در این جا لازم است اندکی در سرگذشت واژه «فاران» و شخص و جایی که به آن نامیده شده اند، درنگ کنیم:

مطابق تورات، پس از آن که ابراهیم از بین النهرین اخراج می شود همراه همسرش سارا به مصر می رسد (حوالی ۱۸۵۰ قبل از میلاد) با پادشاه عرب و دولت عرب عمالقه مواجه می گردد که تورات از آن شاه با عنوان «ابی ملک» تعبیر می کند نه فرعون. در آن زمان عرب عمالقه مصر شرقی (فاصله میان رودخانه نیل و دریای سرخ) را از دست مصریان خارج کرده و بر آن مسلط بودند. عمالقه از حوالی ۲۲۱۳ سال پیش از میلاد، به تدریج در مصر

شرقی جمع شده بودند و تا سال ۱۷۰۳ در آن سرزمین مانده اند، در آن سال مصریان بومی توانستند آنان را از سرزمین شان بیرون کنند.^۱

یوسف نبیره ابراهیم در حوالی ۴۰۰ سال پیش از حضرت موسی توسط کاروانی به مصر رسید و به عنوان برده به وزیر دارائی دولت عمالقه فروخته شد سپس پدرش یعقوب و نیز برادرانش به او ملحق شدند، حضرت یوسف در زمان حکومت ریثان یاسیان^۲ بن ولید بن هروان بن آراشه بن فاران، به مصر رسیده و در زمان حکومت قابوس بن مصعب بن معاویه بن سلوان بن فاران، وفات کرده است.^۳ قرآن نیز (که از پادشاهان مصر با عنوان فرعون یاد می کند) در ماجرای یوسف عنوان «ملک» را به کار می برد تا به عرب بودن آن دولت توجه داده باشد.^۴

پس مشاهده می کنیم که واژه «فاران» یک واژه عربی عملقی است.

۱ دائره المعارف فرید وجدی ذیل واژه عرب.

۲ «پرستید» در تاریخ خود او را «خیان» می نامد، و پیدا است که دو کلمه خیان و سیان بسیار به هم نزدیک هستند (قصص بلاغی، بخش فرهنگ).

۳ ابن اثیر «الکامل فی التاریخ» ج ۱ ص ۱۴۵ و ۱۴۷.

۴ قرآن از سه فرعون یاد کرده است: فرعونی که حضرت موسی در خانه او بزرگ شد، فرعونی که حضرت موسی پس از برگشت از مدین با او درگیر شد و فرعون ذی الاوتاد یعنی بزرگ بنیان گذار اهرام مصر. که مفسران دربار خلافت هر سه را با هم یکی کرده اند و حتی گاهی ملک عمالقی معاصر حضرت یوسف را نیز فرعون نامیده اند.

عرب عمالقه از شبه جزیره عرب حرکت کرده ابتدا بخشی از جنوب فلسطین و سینا را تصرف می کنند سپس به مصر نفوذ کرده اند. آنان نام دو مکان را «فاران» گذاشته اند: ناحیه مکه و سپس محلی در کنار کوه سینا و مرز فلسطین.^۱ که در زمان ابراهیم هم در بخشی از مصر و هم در هر دو فاران ساکن بودند.

پس از آن که مصریان در ۱۷۰۳ پیش از میلاد عمالقه را از مصر بیرون راندند آنان به فلسطین و نیز به صورت قبایل به طرف عربستان عقب نشستند^۲ (یعنی باز هم در هر دو فاران ساکن بودند) و در دیگر بخش های جزیره العرب، از قبیل یمن نیز قدرتی به هم زدند.^۳ یاقوت حموی در معجم البلدان دچار یک اشتباه لغوی شده است می گوید: فاران یک واژه عبرانی است. و این سخن او چندین اشکال دارد:

۱- زبان عبرانی پس از ابراهیم(ع) پیدایش یافته و زبان اولاد یعقوب (بنی اسرائیل) است در حالی که فاران از شخصیت های پیش از ابراهیم است. ریّان بن ولید بن هروان بن آراشه بن فاران. و یوسف بن اسحاق بن ابراهیم،

۱ یاقوت در «معجم البلدان» ذیل فاران به هر دو موضع اشاره کرده است.

۲ دائره المعارف فرید وجدی، ذیل واژه عرب.

۳ المنجد، اعلام، ذیل واژه عمالیق.

معاصر هم هستند. فاران پدر پنجم ریّان است و ابراهیم پدر سوم یوسف. و نیز: تشکّل و تکوّن یک زبان، نیازمند زمان های طولانی است و حتی در زمان یوسف زبان شناخته شده ای به نام «زبان عبرانی» سخت مشکل است.

۲- واژه فاران ریشه عربی مشخص دارد: فأرالشیی: دفته و خبأه: شیء را دفن کرد و پوشش داد. وبه معنی مخفی کرد، مخفی شد نیز آمده است.

فأران (بروزن فعالان، مانند سکران و امثالش، صیغه صفة مشبّهه است) به معنی پوشش دهنده، شامل شونده. و درباره شخصیت ها به معنی جمع کننده، همه را به زیر سایه یا قدرت خود در آورنده، می باشد. که در قرن های بعدی در تورات بدون همزه آمده و معلوم است که یک واژه مهاجر در زبان دوم دچار تغییر می شود.

دکتر معین تحت تأثیر این تحریف در ذیل واژه فاران، هم فاران را فقط نام ناحیه مذکور در سینا می داند و هم می گوید: مطابق روایات تورات، ابراهیم و اسحاق در برخی از سفر های خود در این دشت، غربت اختیار کردند.

یهودیان این «غربت ابراهیم و اسحاق» را ساختند و جای گزین غربت هاجر و اسماعیل که هر از گاهی ابراهیم نیز به آن ها سر می زد، کردند. در حالی که چنین غربتی در تاریخ عمر ابراهیم در فاران سینا نبوده است و جز تحریفات یهودیان هیچ گواهی از تاریخ برای آن وجود ندارد. اما غربت

هاجر و اسماعیل در فاران مکه و ساختن کعبه در پایان آن غربت توسط ابراهیم و اسماعیل، از مسلمات علمی مردمان خاورمیانه و حتی فراتر از آن، بود و هست.

قاموس کتاب مقدس (مجمع الكنائس الشرقیه) ص ۷۴ می گوید:

اسماعیل ۱۶ ساله بود که اسحاق را مسخره کرد و سارا از ابراهیم خواست هاجر و پسرش اسماعیل را طرد کند. پس او هم آن دو را طرد کرد. مادر و پسر در صحرای بئرسج^۱ در جنوب فلسطین از تشنگی در معرض هلاک بودند. خداوند هاجر را به چاه آبی رهنمون شد و دوباره به او وعده داد که پسرش اسماعیل منشأ یک امت عظیم خواهد بود. و از آن زمان اسماعیل در صحرای فاران در جنوب فلسطین در مرز جزیره سینا ساکن شد و در به کارگیری نیروی جسمی خود ماهر گشت. مادرش از مردم خودش از مصر همسری برای او گرفت و دوازده پسر برای اسماعیل متولد شد که پدران قبایل عرب شدند.

۱ در متن تورات از جمله تورات ترکی چاپ ۱۸۹۱ لیبسکو، و تورات فارسی چاپ «انجمن پخش کتب مقدسه در میان

ملل»، ۱۹۸۶، لفظ «بئر شیع» یا حرف «ش» آمده است.

نقد: ۱- کافی است تنها عبارت «در جنوب فلسطین» و «در جنوب فلسطین در مرز جزیره سینا» را از متن این سخن بردارید آن گاه متن را دوباره بخوانید، سیمای تحریف کاملاً خودش را نشان می دهد.

و آن گاه به متن تورات مراجعه کنید می بینید که اثری از دو عبارت مذکور در آن نیست و از جعلیات قاموس است.

۲- از متن تورات معلوم است که آن محل که هاجر و اسماعیل در آن جا بوده اند یک صحرای بی آب و علف بوده و آبی که از زیر پای کودک نوزاد (اسماعیل) در آمده به حدی اهمیت داشت که موضوع یک پیمان میان ابراهیم و رئیس عمالقه می شود، این ویژگی با شرایط بی آب و علف مکه سازگار است. نه با فاران سینا.

۳- جالب این که در متن تورات سخن از ۱۶ سالگی اسماعیل به میان نیامده و حتی عنوان «طفل» و «کودک» آمده است طفلی که مادرش مسؤل تهیه آب برای او است و یک جوان ۱۶ ساله باید مسؤل تهیه آب برای مادر باشد. و نیز تورات تصریح می کند: از طرف خدا به هاجر گفته شد هم اینک از زیر پای کودک آب در آمده و هاجر رفت کودک را سیراب کرد.

۴- هنوز هم در تورات ها هست که هاجر کودک را (و در تعبیر دیگر: پسر را) در زیر یک بوته قرار داد. آیا پسر ۱۶ ساله را زیر بوته قرار می

دهند؟!.

۵- هم اکنون دو نسخه از تورات روی میز پیش چشم من است: یکی تورات به زبان ترکی چاپ لیسبق ۱۸۹۱ میلادی، و در آن واژه «اوشاق» که به معنی طفل و کودک است آمده.

و دیگری تورات به زبان فارسی چاپ «انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل» تاریخ ترجمه به فارسی ۱۹۰۴ و تاریخ چاپ ۱۹۸۶ میلادی، که در آن کلمه «پسر» آمده روشن است در فاصله چاپ دو تورات مذکور، جریان تحریف همچنان ادامه داشته ابتدا طفل به پسر تحریف می شود سپس همان پسر ۱۶ ساله تلقی می گردد و تحریف در تحریف می گردد. و ظاهراً هنوز هم ادامه دارد.

اما متون تاریخی می گویند: وقتی که آب زمزم از زیر پای اسماعیل جاری شد، مردمی از عمالقه که در نزدیکی کعبه ساکن بودند خبردار شدند که چشمه آبی در نزدیکی کعبه پدید آمده به آن جا رفتند و با هاجر پیمان بستند که در کنار آن آب با هم زندگی کنند.^۱ اما تورات تحریفی می گوید ابراهیم و «ابی ملک» - شاه عمالقه - همان شاهی که ابراهیم هنگام سفر به مصر با او مواجه گشت، این پیمان را بسته اند.

۱ از جمله، دائره المعارف فرید و جدی ذیل واژه مکه.

۶- یهودیان نتوانسته اند خواسته سارا را که به ظاهر خیلی خشونت آمیز و سنگدلانه است، توجیه کنند، عبارت «اسماعیل اسحاق را مسخره کرد» را آورده اند. در حالی که مسئله از نظر متخصصین «کلام اسلامی» کاملاً حل شده است و فرشته وحی هم نظر سارا را تایید کرده که باید هاجر و اسماعیل به صحرای بی آب و علف فاران در کنار کعبه، برده شوند و ابراهیم به فرمان خدا عمل کرده است و حکمت مسئله نیز تشکیل همان امت عظیم است.

یهودیان به هر پیامبری خطاهائی را نسبت می دهند که افراد معمولی مرتکب آن گونه خطاها نمی شوند و متون شان پر است از این قبیل افتراها تا چه رسد به سارا. و تعدادی از انبیاء را نیز کشته اند.

و جالب این که در منازعات و مناظرات متعدد و فراوان که میان پیامبر اسلام(ص) و یهودیان حجاز، و گروه های یهودی که از سرزمین های دور برای بررسی و مطالعه دین جدید می آمدند، همه چیز مطرح شده و موارد اختلاف به بحث و مناظره گذاشته شده اما در آن میان هیچ بحثی و نزاعی و مناظره ای درباره تبعید هاجر و اسماعیل به فاران مکه، به میان نیامده و از نظر طرفین یک امر مسلم و کاملاً مورد قبول بوده است. این شما و این هم

تاریخ زندگی پیامبر(ص) و مناظرات او با یهود و یا مناظرات اصحاب او با یهودان.^۱ و نیز مناظرات امام رضا(ع) با یهودیان.

این تحریفات همگی ساخته و پرداخته دوران پس از دو قرن اول اسلام، است. و مهم تر این که یهودیان برای این ادعای تحریفی خود هیچ مدرکی و سندی که به دوران پیش از اسلام مربوط باشد، ندارند نه سند خطی، تورات خطی، کتب اقماری تورات خطی، و نه دلیل و مدرک قوم شناسی و نه مدرک باستان شناسی، هیچ چیز ندارند.

۷- یهودیان هیچ وقت نامی از آن «دوازده سرور» که خدا وعده داده از اسماعیل به وجود خواهند آمد، ذکر نمی کنند تا معلوم شود این پسران چه نامی داشته اند. تنها گفته اند که هر کدام از آنان پدر یک قبیله در میان عرب خواهند شد، به ویژه خداوند آن دوازده نفر را «سرور» نامیده، چگونه پسران اسماعیل سرور نامیده می شوند که حتی نام روشنی هم در تاریخ ندارند؟ و خبری از سروری شان نیست. معلوم است که مراد دوازده

۱ این امر مسلم همچنان در میان مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و دیگر ملل، تا حوالی سال ۲۰۰ هجری، بود و کسی در آن خدشه نمی کرد. و هیچ نقل مخالفی در متون تاریخی مردمان مذکور، وجود نداشته؛ مناظرات دیگر شخصیت های اسلامی با یهودیان و مسیحیان که به تورات نیز معتقد هستند در طول دو قرن اول اسلام، و در هسته اصلی آن ها مناظرات امامان شیعه به ویژه مناظرات امام رضا(ع)، جز. به جز. در متون تاریخی ثبت است و هیچ اثری، نمونه تردیدی در آن مسلم، مشاهده نمی شود.

امام است. شاید پرسیده شود: چرا در این سخن تورات عنوان دوازده امام آمده اما یادی از پیامبر اسلام(ص) نشده؟

اولاً: دیدیم که در تورات وجود پیامبر اسلام(ص) و مبعث او پیش گوئی شده است.

ثانیاً: معلوم نیست که در همین مورد نیز یادی از پیامبر(ص) نشده باشد. زیرا ممکن است تحریف فوراً به سراغش رفته و چون هنوز اطلاعی از وجود ائمه(ع) نداشته اند، برای مدتی آن را سالم گذاشته اند. در زمان های بعد که با آن شخصیت ها آشنا شده اند با عنوان پدران ۱۲ قبیله تحریف کرده اند.

یهودیان از همان آغاز که دیدند قرآن و پیامبر(ص) عیسی(ع) و مریم را تأیید می کند و دین او را به رسمیت می شناسد به تدریج بنای کینه و دشمنی با اسلام و مگه را گذاشتند، هر چه توانستند به مکه اهانت کردند در مسافرتی که به لندن داشتم تابلوی یک مرکز فسق و فجور و عیاشی که مالکش یهودی بود را دیدم نوشته بود «مگه لوزون». اما با این وصف اهانتی به کعبه نمی کنند. زیرا نمی خواهند افتخار ساختن کعبه توسط نیای قدیمی شان ابراهیم را از دست بدهند تنها هدف شان بریدن رابطه پیامبر مکی از کعبه است.

در قرون اخیر نیز در یک تضاد گرفتار شده اند: از طرفی می خواهند کعبه محترم بماند و از جانب دیگر مشاهده می کنند کعبه عامل قوام مسلمانان است. صهیونیست ها که تنها معیارشان نژاد است نه دین، در شعار «از نیل تا فرات» کعبه را مال ابراهیم و سندی برای خودشان می دانند و از جانب دیگر آن را عامل مقاومت در برابر خود می بینند.

۸- باز شاهد تحریف در خود تحریف هست: اگر هاجر و اسماعیل در فاران جنوب فلسطین به آب و خاکی دست یافته بودند، پس چگونه سال ها پس از آن ابراهیم به همراه اسحاق در همان جا مدت زمانی را غریبانه به سر برده اند؟! بر فرض هاجر با انگیزه هووگری و دشمنی با فرزند سارا، و اسماعیل به دلیل دشمنی با سارا و اسحاق- که متون یهودی از نسبت دادن این گونه اتهامات به برگزیدگان خدا ابائی ندارند- روی خوش به اسحاق نشان نداده اند، اما ابراهیم را چرا باید در دیار غربت غریبانه رها کنند؟! آیا هاجر که مخاطب بشارت الهی می شود و اسماعیل که به عنوان پدر امت عظیم برگزیده می شود، این قدر از اصول اخلاقی دور بودند؟!

اساساً در متن تورات سخن از غربت ابراهیم در فاران به میان نیامده، می گوید: ابراهیم در سرزمین فلسطین غریب زیست. و این بدیهی است زیرا او از بین النهرین بود. همیشه تحریف ها خودشان ماهیت خودشان را نشان داده اند. آن همه مسیحیان و یهودیان محقق که به کتاب عهد عتیق اعتراض و

انتقاد می کنند به خاطر این است که آشکارا تحریفات را در آن می بینند و درباره آن تحریف ها کتاب ها هم نوشته اند.

در احادیث اهل بیت(ع) ماجرای ابراهیم، سارا، اسماعیل و اسحاق به صورت کامل و زیبا به شرح رفته است.^۱

کعبه و مسیحیت:

۱- مسیحیان در اصول دین و احکام شریعت به همه آن چه یهودیان معتقد هستند، معتقد می باشند. تنها فرق شان این است که یهودیان عیسی(ع) و انجیل را نمی پذیرند. مسیحیان تورات و کتب اقماری آن را «عهد عتیق» و انجیل را «عهد جدید» می نامند. بنابر این آن ۶ اصل که درباره رابطه یهودیان با کعبه به شرح رفت، همگی اصول ارتباطی دین مسیح با کعبه هستند. حتی مسیحیانی در آن نگرش صهیونیستی که گذشت، با یهودیان هم عقیده هستند زیرا که صهیونیست ها را تأیید می کنند.

۱ رجوع کنید: بحارالانوار ج ۱۲، از اول تا ص ۱۷۱ - ج ۱۳ ص ۳۴۷، ۳۴۸ - ج ۱۴ ص ۱۶۲ - ج ۱۴ ص ۲۲۱ - ج

۱۰ باب مناظرات الرضا(ع) - البته در این موارد نقل های مردود نیز هست.

حضور کعبه و نقش آن در جامعه های جهان ۱۲۱

۲- مجله «الحرم» چاپ قاهره شماره ذیقعدہ ۱۳۷۴ هجری قمری متنی از نسخه خطی بسیار قدیمی زبور که نزد «اهزان الله دمشقی» پیشوای دینی مسیحیان بود، از زبان حضرت داود آورده که در ذیل درج می شود:

۱- مطعنی شل قثو کینمراقت پاهینوا فی وز «ایلی» متازه

امطع ملغ شلو شماتت پزاناد همنیقته خلد وقت فل «حدار»

کمر توه شیهوپلت انی قاه بوتاه خزیمه رث چین «کعباه» بنه

اشود کلیامه کاذو قثوتی قنمر ۲ عندو پریمه پرینم فل خلد ملغ

خاپوشنی پم ۳ مغلینم عت جنحاریون.

ترجمه: اطاعت آن بزرگوار که «ایلی» نام دارد واجب است و فرمان برداری از او همه کارهای دین و دنیا را اصلاح می کند آن شخصیت والامقام را «حدار» (حیدر) نیز می گویند.^۱ او دستگیر و مدد کار بی کسان

۱ در فرهنگ یهودیان قدیم واژه «حیدر» یا «حدار» یک کلمه شناخته شده ای بود، وقتی که مرحب خیبری رجز

امیرالمومنین(ع) - انا آلدی ستمنی امی حیدره - را می شنود مطابق پیشگوئی های خودشان دچار هراس می شود. بحار، ج ۲۱ ص

۱۲۲ جامعه شناسی کعبه

و شیر شیران باشد نیرو و قدرتش بسیار و تولدش در کعبا (کعبه) خواهد بود.

بر همه واجب است که دامن آن بزرگوار را بگیرند و همانند غلام حلقه بگوش اطاعتش کنند.

بشنود هر که گوش شنوا دارد بفهمد هر که عقل و هوش دارد بیندیشد هر که دل و مغز دارد که چون وقت بگذرد دوباره باز نمی گردد.^۱

۳- تصویری از حضرت مریم و عیسی(ع) در داخل کعبه در کنار بت های عرب قرار داشت. اگر مسیحیان به کعبه اعتقاد نداشتند، هرگز قریش اجازه چنین کاری را نمی داد. زیرا قریش هیچ اعتقادی به مسیحیت نداشت. یعنی حضور آن دو تمثال نه به خاطر علاقه قریش به مسیحیت، بل به خاطر علاقه مسیحیان به کعبه بود.

۴- مسیحیان علاوه بر پیشگوئی های کتاب عهد عتیق که نمونه هائی از آن به شرح رفت، بر اساس پیشگوئی های انجیل (که خواهد آمد) در انتظار پیامبری بودند که از مکه و کنار کعبه مبعوث خواهد شد، در حدی که در آغاز با اسلام مدارا و مماشات می کردند. نجاشی پادشاه مسیحی حبشه

۱ رساله «ایلیا» حکیم سیالکوتی، ترجمه مختاری با عنوان «علی و پیامبران».

مهاجران اسلام را پذیرفت و مورد حمایت قرار داد. قیصر نیز به نامه پیامبر(ص) جواب احترام آمیز داد برخلاف خسرو پرویز که نامه پیامبر(ص) را پاره کرد.

در این جا برای پاسخ یک پرسش باید کمی درنگ کنیم: ماهیت حمله ابرهه به نیابت از دولت مسیحی حبشه، برای تخریب کعبه، چه بود؟

حمله ابرهه به کعبه: در حوالی سال ۵۷۵ میلادی که جنگ های طولانی میان ایران و روم مستمر بود، ایرانیان توانستند جاده ابریشم را قطع کنند. رومیان به شدت در مضیقه قرار گرفتند. برای جبران آن با دولت هم مذهب خود در حبشه پیمان اتحاد بستند. حبشیان با کمک های مالی رومیان بخشی از یمن را از سلطه ایران خارج کرده و کنترل جاده بخور^۱ را در دست گرفتند تا از آن طریق، مواصلات روم و اروپا با آسیای شرقی برقرار شود.

دولت حبشه، شخصی به نام ابویکسوم ابرهه بن اشرم^۲، از اهل یمن را به فرمانداری آن بخش از یمن گماشت. او همان طور که از نام، کنیه و نام

۱ پیش تر نیز اشاره شد: جاده بخور از بندرهای ساحلی مدیترانه - صور، صیدا، عکا، به اردن، مدینه، مکه می رسید و در جدّه وارد دریای سرخ می شد و به دریای عمان و شرق آسیا می رفت و تنگه باب المندب در یمن نقطه حساس آن بود.

۲ المنجد، اعلام، واژه ابرهه. - دائرة المعارف، همان واژه.

پدرش پیداست^۱ از عرب های قحطانی و بت پرست بود. برای خوش آیند حبشیان مسیحی شد و برای اثبات صداقت خود کلیسایی در یمن ساخت و مردمان عرب را برای عبادت و زیارت به آن جا فرا می خواند. در نامه ای نیز گزارش کارش و تاسیس کلیسا و تبلیغ مسیحیت را به شاه حبشه گزارش داد.^۲

مردم عرب که به غیر از کعبه هیچ بیت و ساختمانی را مقدس نمی دانستند، به معبد ابرهه اهانت کرده آن را ملوث کردند. ابرهه انگیزه این اهانت را می دانست، جهت انتقام به سوی کعبه لشکر کشید (سال ۵۷۰ میلادی)^۳، امکانات دولت حبشه و نیز آن تعداد از نیروهای آن دولت که در اختیارش بود، را به همراه افراد قبیله خود در این لشکرکشی به کار گرفت. او که در یک نبرد با ایرانیان پیروز شده بود در این اقدام نظامی شکست خورد و زمینه ضعف دولت حبشه و امپراتوری روم در یمن فراهم گشت.

۱ ابرهه: از ماده «بَرَه» به معنی «از بیماری رهیده». آبره: یعنی سالم تر. و «ه» در آخر آن «تا» تاکید است همان طور که در آخر لفظ «علامه» است.

یکسوم: از ماده «کَسَم» به معنی «خُرد کرد». یکسوم، یعنی کسی که خرد می کند و نیز یعنی مکان پر از گیاه: با برکت.

آشرم: از ماده شرم صیغه اسم تفضیل، به معنی «شقه کننده، پاره کننده».

۲ دائره المعارف، همان.

۳ المنجد، همان.

هیچ مدرکی از تاریخ در دست نیست که یورش برای تخریب کعبه به دستور دولت حبشه باشد. ابویکسوم که هیچ آگاهی ای از مسیحیت نداشت گمان می کرد کارش مورد تایید و تشویق دولت حبشه خواهد بود. حتی اگر بر فرض بپذیریم که حرکت نظامی او با اطلاع دولت حبشه بوده باز دلیل نمی شود که قصد تخریب کعبه نیز با اطلاع آن دولت بوده است.

۵- مسیحیان نجران: قبایلی از یهود که پیش تر اشاره شد، در شمال حجاز در انتظار پیامبر مکی بودند. بخشی از مردم نجران که مسیحی بودند در جنوب حجاز در انتظار بودند و در نظارت بر بعثت پیامبر(ص) و پیش رفت اسلام، از رومیان نمایندگی می کردند. در سال هشتم هجرت در جنوب اردن و شمال حجاز (موته) میان رومیان و اسلام درگیری نظامی رخ داد. مسیحیان نجران به دلیل همان نظارت و نمایندگی شان، در سال دهم هجری به طور داوطلبانه هیئتی را به ریاست دو کس به اسامی عاقب و سید به مدینه فرستادند تا با پیامبر(ص) مناظره کنند. ماجرا به مباحثه کشیده شد. یعنی قرار گذاشتند طرفین بر علیه همدیگر نفرین کنند تا خداوند طرف ناحق را مجازات کند. زمان و مکان مباحثه معین شد. پیامبر(ص) به همراه علی(ع)، فاطمه(ع)، حسن(ع) و حسین(ع) در محل مباحثه حاضر شد. وقتی که مسیحیان آنان را مشاهده کردند به همدیگر گفتند: این ها چهره هائی هستند که اگر از خدا بخواهند کوه ها را زایل کند، خواهد کرد. و از

مباحثه خودداری کردند و با پیامبر(ص) پیمان بستند. از جمله مواد پیمان این بود که دین شان را ابزار فتنه قرار ندهند.^۱

پرسش این است: اگر آنان رسول خدا(ص) را در ادعای نبوت، صادق نمی دانستند، چرا از مباحثه فرار کردند؟ و اگر او را صادق می دانستند، چرا اسلام را نپذیرفتند؟

این سوال خیلی مهم، اساسی و استوار است. زیرا در تاریخ چنین موضوعی نمونه دوم ندارد. و هیچ پاسخی برای آن نیست مگر این که آنان استقلال رای نداشته اند و با کلیسای مرکزی شرق که آن وقت در قسطنطنیه بود در ارتباط بوده اند و بدون اجازه آنان نمی توانستند تصمیم بگیرند. و چون یقین داشتند که اسلام دین شان را به رسمیت می شناسد و حقوق شان محفوظ است پیشنهاد پیمان دادند. آنان این امتیاز را به خوبی می دیدند زیرا آن بخش از مردم نجران که بت پرست بودند پیش از آن بدون کوچک ترین امتیاز به اسلام دعوت شدند و راه دیگری برای شان نبود.

آنان به هر دلیل (بر خلاف یهودیان) اقدامی نکردند که خیانت محسوب شود. اما هرگز مسلمان نشدند. زیرا سران کلیسای قسطنطنیه مانند خبرهای

۱ سیره ابن هشام و نیز متون تفسیری ذیل آیه مباحثه، ۶۱ آل عمران.

یهودیان، کاملاً درک کرده بودند که پذیرش اسلام مساوی است با برچیده شدن مقام و سمت شان، به همین دلیل زمینه های درگیری نظامی را فراهم کرده و گفتند آن پیامبر موعود که قرار است از مکه و کنار کعبه مبعوث شود، این نیست، او خواهد آمد باید انتظارش را کشید.

در طول تاریخ، هیچ دولتی از هیچ پیامبری استقبال نکرده است. اگر گشتاسب از زردشت حمایت کرده اولاً او شاه نبود یک «کیا» و «مرزبان» و به اصطلاح امروزی یک استان دار بود که گاهی ایرانیان به گیاه شاه نیز می گفتند و شاه مرکزی و بزرگ را شاهنشاه می نامیدند. ثانیاً بی تردید گشتاسب یک انگیزه شخصی بر علیه دولت مرکزی داشته است (انگیزه مثبت یا منفی) که از یک پیامبر حمایت کرده است. در هر صورت آن روز حکومت گشتاسب، دولت مرکزی نبود.

نبوت ها همیشه عامل انقلاب بودند و تضاد کامل با وضع موجود داشتند، بدیهی است که هیچ دولتی به آن راضی نمی شود. و همین طور همیشه سران آئین موجود با پیامبران مخالفت ورزیده اند زیرا خودشان و معابدشان را در معرض انقلاب می دیدند. و از همان آغاز هجرت به تدریج معلوم گشت که دولت روم و حبشه، حکومتی را که در مدینه به نام اسلام تاسیس شده، تحمل نخواهند کرد. بدین دلیل پس از هجرت با اسلام درگیر شدند و نجرانیان را نیز با توجیهات متقاعد کردند تا اسلام را نپذیرند.

۶- انجیل یوحنا: فصل ۱۴:

۱۵، اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید ۱۶ و من از پدر خواهم خواست و او تسلّی دهنده دیگری به شما خواهد داد تا به ابد با شما خواهد بود. ۱۷ روح راستی که او را جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد اما شما او را می شناسید زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود... ۲۶ لیکن آن تسلّی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد شما را هرچیز خواهد آموخت و هر چه من به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

توضیح: جمله «تا به ابد» دقیقاً و تصریحاً خاتمیت را اعلام می دارد و عینیت اصول اجتماعی امروز نشان می دهد که دیگر پیامبری نخواهد آمد. مسیحیان هنگامی که در کلیسا انجیل را می خوانند از پیامبر خاتم و پیامبر موعودی که در آینده خواهد آمد سخن می گویند. اما وقتی که از کلیسا خارج می شوند در اندیشه برگشت عیسی از آسمان و نیز در اندیشه حادثه بزرگ آرماگدون، هستند و حتی برای زمینه سازی این ماجرای پیشگوئی شده، به ممالک اسلامی لشکرکشی می کنند و هیچ توجه نمی کنند که مطابق عقاید اصولی خودشان این ماجراها همگی پس از بعثت آن پیامبر رخ خواهد داد نه پیش از آن، پس آن پیامبر چه شد و کیست؟!.

پیشگویی منابع مسیحی درباره پیامبر اسلام زیاد است، چون موضوع بحث ما کعبه است علاقمندان را به خود همان منابع و به متونی که در این باره نوشته شده اند از جمله «قصص قرآن» صدرالدین بلاغی به ویژه بخش فرهنگ آن، وا می گذارم.

۲۶ و چون آن تسلی دهنده بیاید که از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد.

توضیح: قرآن آمد و شهادت داد، حضرت مریم را از اتهامات یهودیان منزّه کرد و حقانیت عیسی(ع) را تایید کرد و او را از ادعای الوهیت مبری کرد.

۷ لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من بروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد... ۱۲ و دیگر چیزهای بسیار دارم که به شما بگویم لیکن حالا نمی توانید متحمل شوید ۱۳، اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت^۱ و شما را به آینده خبر خواهد داد.

۱ ماینطق عن الهوی ان هو آلا وحی یوحی - سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

پی روی کنید. یعنی چیزی را به او نسبت دادند که یک فرد نادان عرب از آن منزّه است. گفتند در ماجرای اسرای بدر خداوند نظر عمر را تایید کرد و نظر پیامبر را نکوهش کرد^۱ و اتهامات دیگر، که گفت: ما اودی نبیّ کما اودیت: هیچ پیامبری به اندازه من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت.^۲

هنوز هم مسیحیان و یهودیان جهان، اشرف الانبیاء را (نعوذ بالله) کاذب و نبوتش را افترا می دانند که به خدا بسته است. اما شخصیت ابراهیم محفوظ و مصون مانده است.

قدرت فرساینده تاریخی حتی درباره خدا نیز تصورات عجیب و غریب ایجاد کرده گاهی در قالب تثلیث، گاهی با اقنوم های چند گانه، گاهی نیز او را «مصدر مخلوقات» قرار داده^۳ و او را ناتوان از «ایجاد» تصور کردند. گاهی نیز در قالب موهوم عرفان، او را «مجموع همه اشیاء» دانستند. این بشر و تاریخش چه ها که نکرده اند. اما با این همه شخصیت ابراهیم از

۱ تفسیر «البحرالمحیط» ابن حیان اندلسی، و چندین تفسیر دیگر ذیل آیه ۶۷ سوره انفال.

۲ تفسیر «البحرالمحیط» ابن حیان اندلسی - ذهبی «تاریخ اسلام» ج ۴۱ ص ۳۳۳ - الوافی بالوافیات ج ۱۵ ص ۲۸۵.

۳ باور اصلی ارسطوئیان.

شخصیت ابراهیم و کعبه از ناحیه خدا تضمین شده اند

از معجزات قرآن

شخصیت همه پیامبران در تاریخ، مورد تحریف قرار گرفته غیر از ابراهیم(ع). پیامبران شرق آسیا در نظر مردم به خدا تبدیل شدند همان طور عیسی(ع)، میان شخصیت زردشت و جاماسب به شدت مشتبه شده و شخصیت شان در هم آمیخته، تورات درباره حضرت لوط صریحاً می گوید که (نعوذ بالله) با دختران خود زنا کرد. درباره یعقوب می گوید که با خدا گلاویز شده و کشتی گرفت. موسی از سخن خدا عصبانی شد و گفت تو فتنه گری. و... و بالاخره درباره پیامبر اسلام(ص) عده ای از امت خود می گویند: به مردم مدینه دستور داد که نخل ها را تلقیح نکنند. محصول مدینه از بین رفت. سپس گفت من این قبیل مسائل را نمی دانم^۱ از من فقط در احکام دین

۱ تفسیر آلوسی ج ۱۳ ص ۷۲ نقل از صحیح مسلم. - غزالی المستصفی ص ۱۴۰ و ۳۴۶.

تحریف مصون مانده است. خداوند کاری درباره ابراهیم کرده که حتی درباره خودش نیز چنان نکرده است و این جاست که با یکی از معجزات بزرگ قرآن روبه رو می شویم.

قرآن که آورنده آن نه درس خوانده بود و نه تاریخ، امّی بود: یعنی چیزی از دیگران نیاموخته بود^۱ درباره ابراهیم می گوید: او دعا کرد و دعایش پذیرفته شد: «**واجعل لی لسان صدق فی الآخرین**»^۲ خدایا آیندگان را درباره شخصیت من طوری قرارده که با زبان صدق سخن بگویند، «و قرارده برای من زبان صدق در آیندگان».

درست است بیش تر جزئیات زندگی او در دست تاریخ نیست و درباره برخی از کارهای معمولی او اشتباه یا تحریف رخ داده لیکن هیچ تحریفی در شخصیت او رخ نداده است.

۱ امّی درباره پیامبر(ص) به معنی کسی که خواندن و نوشتن نمی داند، نیست او عالم تر از این سخنان است. امّی یعنی استاد

ندیده هر چه دارد از خودش است. و پیامبر(ص) می توانست هم بنویسد و هم بخواند. لیکن مامور بود که قرآن را با دست خود ننویسد.

۲ سوره شعرا، آیه ۸۴.

شخصیت کعبه: کعبه نیز در میان همه مکان های مقدس دنیا، تنها بیت ناس (و بیت الله) است که شخصیتش از تحریف در امان مانده است. کلیساهای، کنیسه ها، معابد هندو و بودائی و هر معبدی که در تاریخ بوده از سه جهت تحریف شدند:

۱- نقش مدنی و جامعه سازی و تمدن سازی خود را به تدریج به نهادهای بدلی به ظاهر همسنگ خود دادند و صرفاً یک مکانی برای عبادت و رابطه فردی با خدا شدند.

۲- سادگی خود را از دست دادند به بلندترین و پر شکوه ترین ساختمان ها تبدیل شدند که خم و پیچ شان را باید با برگه کروکی پیمود.

۳- به تدریج به جای این که مروج دانش ها و مدنیت شوند، مرکز خرافات شدند.

کعبه از هر سه انحراف در امان ماند. حتی مدیران امروزی آن که صریحاً می گویند کعبه فقط یک معبد و حضور در کنار آن تنها برای عبادت است و نباید امور غیر عبادتی در آن دخالت کند، باز حضور آن همه مردم بزرگ ترین نقش اجتماعی و سیاسی کعبه را در نظر جهانیان به نمایش می گذارد. زیرا که قرآن فرموده است «**جعل الله الکعبه البیت الحرام**

شخصیت ابراهیم و کعبه ۱۳۵

قیاماً للناس^۱ خداوند کعبه را که بیت محترم است وسیله قیام مردمی، قرار داده است.

کعبه حتی در دوره ای که بت ها را در داخل آن قرار داده بودند، باز سادگی و نقش قوامی خود را حفظ کرده بود، مردمان از دور دست ها به زیارت آن می آمدند و قوام اجتماعی آن برقرار بود. حتی عرب های بت پرست در سایه آن و سرزمین حرم آن، و ماه های حرام آن، امکان زیست اجتماعی و اقتصادی می یافتند و بازارهایی مثل بازار عکاظ در سایه کعبه عوامل حیاتی شان بود. خانه همه مردم جهان بود^۲، ساده و بدون پذیرائی مادی و بدون طمطراق و بدون هر نوع معماری اشرافی.

همان طور که برخی از کارها و فعل های ابراهیم تحریف شده^۳ زمانی نیز از کعبه به عنوان مجمع الاصنام کار کشیدند، اما شخصیت آن هرگز به ماهیت دیگر تبدیل نگشت. پایدارترین خانه خدا، بیت ناس، است که هست. پایداری ای که در تاریخ نمونه دوم ندارد (این شما و این هم منابع تاریخی) در حالی که دیرین ترین مکان مقدس است به حدی که دست

۱ سوره مائده، آیه ۹۷.

۲ در بخش های پیش به شرح رفت.

۳ در مبحث «ذبیح کیست» و «فاران کجاست» گذشت.

۱۳۶ جامعه شناسی کعبه

تاریخ به آغاز آن نمی رسد. و قرار است از نو با موعود همه انبیاء و فرزندان ابراهیم، دست بیعت دهد و تمدن غریزی جهان را به تمدن فطری انسانی مبدل کند، تاریخ را با خود کشیده و تا به امروز آورده و آن را آبتن کرده که دهکده جهانی را با تمدن فطری انسانی، بزاید.

مصون و محفوظ ماندن شخصیت ابراهیم و شخصیت کعبه، خواست ویژه الهی است نه یک مسئله طبیعی. زیرا طبیعت تاریخ، فرسائیدن و تحریف کردن بوده و تا امروز هم هست. آن دست فرا طبیعی که این کار را کرده وعده داده است که جامعه واحد جهانی فطری انسانی را نیز خواهد آورد، اوضاع و شرایط اجتماعی جهان آغاز و شروع این وعده را نشان می دهند و هوشمندان علوم انسانی جهان، این حقیقت را در تکوّن واقعیت، کاملاً و به وضوح مشاهده می کنند.

کعبه و دمکراسی

باید توضیح داد: کلمه «خانه مردمی» یا «بیت ناس» که این همه در این دفتر تکرار شده به این معنی نیست که کعبه و فرزندانش محل و کانون دمکراسی بوده اند یا خواهند بود. نبوت ها هیچ کدام با دمکراسی غربی سازگار نیستند. زیرا:

اولاً: هرگز با دمکراسی صادقانه برخورد نشده.

ثانیاً: امکان برخورد صادقانه با آن وجود ندارد. زیرا منشاء صرفاً غریزی دارد و طرفداران آن هنوز توان تفکیک روح غریزی و روح فطری را ندارند، انسان را یک موجود صرفاً غریزی دانسته و دمکراسی را برای این موجود غریزی نسخه داده اند و می دهند. اصل و اساس چنین اندیشه ای در مرحله ابتدائی انسان شناسی لنگ است.

ثالثاً: دمکراسی غربی نه تنها از نفوذ خود خواهی ها و خود کامگی ها، جلو گیری نمی کند بل که عرصه کاملاً مساعد با آن هاست.

رابعاً: بر فرض اگر دمکراسی با صداقت اعمال شود، معیار و ملاک در آن، و جان مایه آن «اکثریت» است و اکثریت مردم دانشمندان و متخصصان نیستند. و حتی اگر فرض شود اکثریت یک جامعه با دانشمندان باشد، باز آنان در رشته معین خود متخصص خواهند بود، رشته های علوم از همدیگر جراحی شده اند. کیست که شخصیت اندیشه ای خود را از تخصص لوله کشی شده خود، فارغ داشته باشد و متخصص نظامی به همه چیز از لوله اسلحه نگاه نکند، متخصص بهداشت جسمی همه چیز را در شکم انسان نبیند، متخصص روان شناسی همه چیز را در عقده های روانی مشاهده نکند. معلم مدرسه همه چیز را در گچ و تخته خلاصه نکند، دامدار انسان را یک دام نبیند و متخصص امور جنسی انسان را مجسمه شهوت نداند و... و...

کعبه اولین خانه مشورت بوده که اولین سمبل مدنیت است، مشورت با دمکراسی گنگ و کاغذی (برگ رای) فرق ماهوی زیادی دارد. در مشورت اکثریت ملاک نیست، بهترین اندیشه ملاک است. اندیشه های خرد باید به اندیشه بزرگ ارزش دهند به ویژه به اندیشه هائی که از افرادی ناشی می شوند که علم شان شخصیت شان را جراحی و لوله کشی نکرده است.

در مشورت کعبه ای علم و عقل در کنار هم، در هسته مشورت قرار دارند نه ارزش عالم و جاهل یکی است و نه ارزش عالم با عاقل یکی است.

معنی «مردمی» همان «مردمی» است، معنی «مردمی» «اکثریت» نیست که اقلیت آن با تصمیم اکثریت دشمن باشد. نتیجه مشورت کعبه ای مورد قبول همه مردم است و این نکته بس ظریف و در عین حال بس بزرگ و مهم است. برای توضیح این نکته مثالی می آورم و پیش از آن تذکر می دهم که هیچ کاری با امور سیاسی امروز یا این قرن ندارم و طرفدار هیچ حزبی نیستم فقط مثال می آورم:

در انقلاب ایران پارلمان تشکیل شد و دمکراسی دستکم به اندازه دیگر کشورهای دنیا به راه افتاد، اما اگر نبود آن رهبری ها و دخالت های امام خمینی در آن همه آشوب ها و جنجال ها، چه بر سر این جامعه می آمد. به هر صورت همه دست اندرکاران علوم انسانی همگی اذعان دارند که آن دخالت ها و تصمیم ها نظام امروزی ایران را به وجود آورده است.^۱

۱ همین مثال هست که در برخی نوشته هایم می آورم و نشان می دهند که به انقلاب ایران اعتقاد دارم، اما چون بیش

متفاوت دارم نه انقلابیون با من خوب هستند و نه ضد انقلابیون، برخی ها به نفع خود کار می کنند من به ضرر خودم.

همه جامعه آن دخالت ها را می پذیرفتند حتی آنان که در نظر فردی خود با آن مخالف بودند. بدون کینه و احساس بد درونی به آن ها خوشبین می شدند.

اقلیتی بودند که شاید آمارشان نیز کم نبود نسبت به آن تصمیمات احساس غضب می کردند لیکن چون خود آن اقلیت به دمکراسی غربی ایمان داشتند پاسخ شان همان ایمان خودشان بود که شما اقلیت هستید. به عبارت دیگر: آنان در اصل از مردم انقلابی نبودند تا مصداق «اقلیت مردم» باشند و در اصل و اساس خارج از آن حیطه بودند که در مشورت ها جای داشته باشند. مشورت میان مردم و افرادی است که در اصل با هم مشترک باشند و این یکی دیگر از تفاوت های اساسی مشورت کعبه ای با دمکراسی غربی است.

و این ماهیت مشورت در آن خانه اولین، که در بگه به وجود آمد سپس سمبل مدنیت و زیست اجتماعی قرار گرفت، است.

برای توضیح همین نکته بزرگ در آغاز این دفتر به ناچار به مثال «دیک باشی» و «برآفتاب» و در قبال آن «دیوان خانه خان» بی دیوان، و سقیفه شیخ عرب، متوسل شدم، تا ماهیت نهاد مشورتی فطری و کعبه ای با ماهیت نهاد های غریزی شورائی، که بدل به ظاهر همسنخ نهاد های فطری هستند، روشن شود.

و گمان دارم فرق میان جامعه کعبه ای با جامعه استبدادی که خود باز یک جامعه مبتنی بر انگیزه های غریزی است، روشن شده باشد. فرق نمی کند اعمال و اجرای انگیزش های غریزی، ماهیت غریزی دارد خواه به صورت دمکراسی غریزی، و خواه به صورت استبداد، هرگز عاملیت غیر غریزی در آن نخواهد بود. و چنین است که سر دمکراسی به سنگ خورده و از اداره جهان عاجز گشته است.

انسان حیوان نیست که فقط با انگیزه های غریزی اداره شود. انسان یک روح دیگر به نام روح فطرت دارد که علاوه بر هر دلیل علمی، ناتوانی دمکراسی در اداره جامعه جهانی خود دلیل دیگر بر فطری بودن انسان است.

جهان انسان امروز در مضطرب ترین و ناعادلانه ترین، و غیر منطقی ترین بخش تاریخی خود است و همه چیز شاهد است که دمکراسی غربی چاره راه نیست.

۲- اولین قریه^۱ که شکل یافته، بگه است.

۳- اولین خانه مردمی در بگه وضع شده است.

۴- مادر تمدن ها بگه و مادر خانه های مردمی کعبه است.

۵- تمدن و مدنیت دو دوره را طی کرده است:

الف: دوره اول: از آدم تا ابراهیم: پدر تمدن در این دوره آدم بوده است و مادرش کعبه.

ب: دوره از ابراهیم تا به امروز: پدر تمدن در این دوره ابراهیم است و مادرش کعبه.

این همه رابطه و روابط میان ادیان و پیامبران، و نیز میان کعبه و معبد های سرتاسر جهان دقیقاً نشان می دهد که ستون فقرات تاریخ و تمدن، دین ها و نبوت ها به محور کعبه و معبدها، بوده است. ستون فقراتی که دنده ها یک به یک از آن روئیده و در حرکت های اولیه اش کج شده دل، جگر، روده و معده، پاک و ناپاک را درمیان گرفته است. این ستون فقرات محکم و استوار ایستاده گرچه دنده هایش کج و منحرف است و کثافت های زیادی

۱ قریه در اصطلاح قرآنی به «مجتمع انسانی» گفته می شود از یک دهکده کوچک تا بزرگ ترین شهر.

پدر تاریخ و مادرش

نقد تاریخ نگاری

اگر انسان از دوآلیسم فیکسیسم توراتی و ترانسفورمیسم نشأت یافته از عصر دین ستیزی اروپا برهد، و نظر سوم را در پیدایش انسان از نگاه قرآن و اسلام مشاهده کند^۱، سپس تاریخ کعبه را آن طور که در این دفتر (که البته خیلی خلاصه و ناقص) آمده بررسی کند با ۶ اصل اساسی آشنا می شود:

۱- اولین زیستگاه انسان در «بگه» بوده است.

۱ شرح این موضوع در «تبیین جهان و انسان» بخش انسان شناسی، در سایت بینش نو.

در بطن این تاریخ، هست. قلب این تاریخ کعبه است خون حیاتبخش پیام و الهام را به همه جامعه ها رسانیده و می رساند گرچه سلول های دور و نزدیک بدن از وجود چنین قلبی بی خبر باشند.

اگر تاریخ بدین گونه نگریسته شود هنجارها اصل، و ناهنجاری ها به عنوان انحراف از راه فطرت، شناخته می شوند. و اگر تاریخ از دیدگاهی که ویل دورانت می نگرد نگریسته شود «عصر خرد» مساوی می شود با اعتباری بودن هنجار و ناهنجار. چه صحیح و درست و علمی بود اگر او بخش آخر کتابش را به جای «عصر خرد»، «عصر غریزه» نام گذاری می کرد! نگرش کعبه محوری، بگه محوری و ابراهیم محوری به تمدن و تاریخ، در نظر عادی شگفت است به طوری که تصویر آن به صورت یک واقعیت عینی بینش انسان را درباره سیر تمدن و تشکل تاریخ و جامعه انسانی، دگرگون می کند؛ دنیائی نو و سرگذشت نوینی برای انسان و جامعه، در ذهن ترسیم می کند. اما هم حقیقت است و هم واقعیت.

۱ ویل دورانت در «تاریخ فلسفه» وقتی که به «پاراتو» و نظر او درباره «خرد» و «رفتار عقلانی» می رسد نظریه او را نمی پذیرد و با بیان صمیمانه لیبرالانه بینش او را رد می کند. اما هر آدم عاقلی که عنوان «عصر خرد» او را ببیند به راحتی می فهمد همان «خرد» است که پاراتو تعریف می کند بدون کوچک ترین کم و کاست.

کاملاً درک می کنم پذیرش این روش و بینش برای مردمان امروزی (به ویژه آنان که خودشان را در این رشته و علوم مربوط به آن، متخصص می دانند) سخت و دشوار است. اما پرسش این است: آیا هر نوع تجدید نظر، و باز نگری به خود و به افکار خودمان، ممنوع است؟ آیا یک شک و یک تردید در آن چه به مغزمان خورانیده اند، گناه است؟ هیچ احتمال نمی دهیم که روند روزگار به ویژه در دوره رنسانس و عصر دین ستیزی مغز بشر را شستشو داده است-؟ آیا اگر یک باز آزمائی نکنیم به راستی متحجر نیستیم و متحجر نمی شویم؟؟؟

امروز ما دقیقاً بت پرست هستیم، در تاریخ، آثار یونانیانی از قبیل هرودت و توسیدت بت ما شده اند. در زیست شناسی ترانسفورمیسم مطلق، بت اصلی ما شده است یک قاعده زیستی را درست مانند یک قاعده ذهنی ریاضی، «مطلق» انگاشته ایم در حالی که همگی عقیده داریم که در عالم واقعیات (غیر از خدا) هیچ مطلقى وجود ندارد. آیا ترانسفورمیسم هیچ استثنائی ندارد و اجازه نمی دهد که یک موجود استثنائی به نام انسان از گیاه (نه از حیوان) تکامل یابد؟؟

گیاه یک روح دارد و حیوان دو روح. آیا محال است یک موجود سوم به نام انسان به دریافت روح سوم نایل آید؟!^۱ کدام دلیل علمی بر این اطلاق انگاری، داریم؟ در حالی که همه ادله علمی در عرصه زیست شناسی، انسان شناسی، دیرین شناسی، جامعه شناسی، تمدن شناسی و تاریخ تحلیلی بر علیه این اطلاق انگاری است.

اگر نگاه نو، تجدید نظر، باز آزمائی سخت و دشوار است به دلیل تربیت رسوب آفرین است که ما را چنین بار آورده است در نتیجه پذیرش روش و بینش بگه ای، کعبه ای و ابراهیمی در پیمایش راه تمدن شناسی برای مان سخت تر و دشوارتر می شود. این سختی و دشواری نه از ناحیه «حقیقت» است و نه از ناحیه «واقعیت». از ناحیه ما است که مدرنیته و عصر دین ستیزی ما را چنین بار آورده است که توان دیدن روی حقیقت را نداریم در نتیجه از دریافت ماهیت «واقعیت» نیز در تاریخ باز می مانیم.

حتی آن مورخ ایرانی به خود اجازه نمی دهد تا بداند نام هیچ پادشاهی و نام هیچ کسی در ایران کوروش و یا داریوش نبوده. اولی «کورو» و دومی «دارا» بوده (کامبیز صحیح است نه کمبوجیه) که یونانیان حرف «ش» را به آن ها چسبانیده اند. وقتی که از باز نگری در چنین مسائل کوچک ناتوان

۱ شرح این موضوع در «تبیین جهان و انسان» در سایت بیشش نو.

هستیم چگونه می توانیم در بزرگ ترین مسئله که سرنوشت مدنیت و سیر تمدن است توان تحمل نظر نو و پیشنهاد نو را داشته باشیم. باید همچنان آن چه از آغاز رنسانس به خورد مردم جهان داده اند (و توصیفگرانی مانند ویل دورانت توصیفگری را به جای علم به خورد جهانیان داده اند) را از معده به دهان آورده از نو نشخوار کرده و دوباره فرو بریم.

مراد این نیست که این قبیل موضوعات بزرگ در دوران پیش از رنسانس در بستر صحیح یا علمی قرار داشته که مصداق یک ارتجاع باشد؛ ارتجاع به کوری و نادانی. مراد این است: اگر دوران پیش از رنسانس دچار خرافات بود و به جای علم و دانش، خود را با افسانه و خرافه قانع می کرد، در عصر ما نیز غلط های درشتی، آن هم در اصول علوم، ما را متحجر کرده است و از دریافت حقایق علمی به شدت محروم کرده است.

تاریخی که یونانیان بنانهاده و برای دنیا داده اند از اساس ناقص و کوتاه نگر است که غیر از یونان و پیرامونش را نمی بیند. در این تاریخ، انبیاء حضور ندارند، تنها از موسی(ع) به بعد سه پیامبر آخرین توانسته اند به

۱ هنوز هم بسیاری هستند که تاریخ تمدن ویل دورانت را یک اثر علمی می دانند. او که غیر از شهوت چیزی را نمی بیند

و غیر از غریزه شهوت هیچ عامل محرک برای تاریخ نمی شناسد و غیر از غریزه شهوت و شکم هیچ عاملی برای تمدن و

مدنیت نمی بیند.

تاریخ راه یابند این نیز به این دلیل است که اولاً موضوع از دست یونانیان خارج شده بود و ثانیاً امکان نادیده گرفتن شان نبود.

یونانیان تا حمله اسکندر، از نظر فرهنگ، تربیت، تعقل، عقب مانده و خود را نیازمند یادگیری از ایرانیان، می دانستند. «گزنفن» با هدف ارتقای فرهنگ یونان کتاب «پرورش کوروش» را نوشت تا آموزش و پرورش را از ایرانیان یاد بگیرند. او در این کتاب یک شخصیت فرضی (نه کوروش واقعی) را موضوع کتابش قرار داده و به محور آن، اصول بینش خود را که برگرفته از ایرانیان است شرح می دهد.^۱ در عصر «دین ستیزی» و عصر مدرنیته کاری کردند که یونان سرمشق و قبله جهانیان باشد.

یونانیان نه برای دنیای قدیم تاریخ داشتند و نه برای اعصار بعدی. آنان تنها در یک مقطع چند متن تاریخی نوشته اند. نگاه آنان به تاریخ جهان به سه هزار سال پیش نمی رسد؛ هرودت که پدر تاریخش نامیده اند متوفای ۴۲۰ پیش از میلاد است و کار او تنها به محور تاریخ یونان و رم، سندیت دارد که به نوعی با اطراف مدیترانه نیز در ارتباط است.

۱ کتاب «امیل» ژان ژاک روسو، در گزینش یک شخصیت فرضی به نام «امیل» بی تأثر از «پرورش کوروش» نیست.

مقصود برخورد منفی و ارزش زدائی از کار یونانیان نیست، مراد «مبنا قرار دادن» نوشته های یونانی برای تاریخ جهان است که لقب «پدر تاریخ» برای هرودت نمونه این بنای جهانی نادرست است.

نگاه یونان به تاریخ جهان هم از نظر زمان و هم از نظر مکان به شدت محدود است آنان از نظر زمانی خبری از ۳۰۰۰ سال پیش نداشتند و از نظر مکان نیز وقایع بیرون از سواحل اطراف مدیترانه را نه می دیدند و نه می شنیدند. اکتشافات دو قرن اخیر و باستان شناسی و خواندن کتیبه ها و استفاده از متون دینی، آن چه را که امروز به نام تاریخ در دست ما است، تکمیل کرده است. لیکن چون نوشته های یونانیان بت پرست^۱ که «شهوت» محور فرهنگ شان بود، معیار و مبنا قرار گرفت، هم تاریخ پیش از خود و هم تاریخ بعد از خود را مسخ کرد؛ نگرش تک بعدی، تعریف غریزی از انسان، تفسیر جامعه و سیر تمدن به محور غریزه، ماهیت نادرست و مجعول به تاریخ داد.

در «تاریخ توصیفی» و گزارشات حوادث و جریان های تاریخی، چیزی تدوین کرده و در پیش روی ما گذاشته اند که تکلیف «فلسفه تاریخ» را نیز روشن کرده است و هیچ راهی برای یک پژوهنده و محقق در فلسفه تاریخ

۱ رجوع کنید: «جامعه شناسی کاربرد تک واژه الرحمن در انهدام توتیمسم عرب» در سایت بینش نو.

نمانده است مگر این که عامل به وجود آورنده تاریخ و جامعه، را فقط شهوت و شکم بداند و همین طور موتور محرکه تاریخ، و همچنین استارت اولیه آن موتور را.

این تاریخ با این ماهیتش، تکلیف دیگر علوم انسانی را نیز روشن کرده است؛ دانش انسان شناسی هیچ چاره ای ندارد مگر پی روی از آن، و باید پیش فرض «انسان حیوان است» را بپذیریم سپس به مسائل دیگر بپردازیم. و همین طور دانش روان شناسی فردی، و همچنین (تاسف انگیز تر از همه) دانش روان شناسی اجتماعی. معلوم نیست دیگر چه چیزی برای پژوهشگران و محققان این علوم باقی می ماند، که به اصطلاح واقعاً ول معطلند.

در حالی که از بدیهیات مسلم و بی چون و چرای علمی است که باید جریان قضیه بر عکس باشد: ابتدا به انسان شناسی پرداخته شود، سپس براساس آن به روان شناسی فردی، و آن گاه بر اساس آن به روانشناسی اجتماعی، و بر اساس آن ها نیز به دانش «تاریخ تحلیلی» که نوبت به جامعه شناسی برسد.

اگر با این روال موجود، انسان به اوج اعلای علوم انسانی برسد (که نرسیده و تنها با یک سری مقولات مضطرب و آشفته روبه رو است) باز این سرافکنده را دارد و خواهد داشت که سیر معکوس و وارونه را طی کرده و همه چیز را از تاریخ توصیفی گرفته است آن هم از تاریخ توصیفی که

قاعده هرمش قاعده نیست یکی از سطوح جانبی آن است. یعنی اشکال در دو اصل اساسی است:

۱- روش وارونه در زایش علوم از همدیگر.

۲- سطح جانبی تاریخ یعنی شهوت را به عنوان قاعده آن قرار دادن.

اگر تاریخ را مردمان آسیای شرقی می نوشتند، همین ماهیت را می یافت که امروز هست؟ و اگر مردم خاورمیانه می نوشتند چگونه می گشت؟ بی تردید جان مایه آن، یونانی نمی گشت. و مسئله مهم همین جان مایه است.

مقصود از این سخن تمسک به «اگر» و ایده ئال گرائی خیالپردازانه نیست، یک پرسش علمی است که ما را به بی ریشه بودن ماهیت تاریخ مدوّن کنونی رهنمون می شود و ما را به آن نادرستی های اساسی متوجه می کند.

اگر مردم آسیای شرقی یا خاورمیانه تاریخ را می نوشتند (که چنین عرضه ای نشان ندادند) باز با یک مشکل بزرگ روبه رو می شدیم. زیرا همیشه و همه جا قلم به دست مستبدان بوده نه در دست نهاد های مردمی، و دست بالا آن مبادی و مبانی در جای گاه اصول، قرار می گرفته که از نهاد های بدلی به ظاهر همسخن با نهاد های مردمی، برخاسته اند. نه از نهادهای مردمی اصیل.

همان طور که مشاهده می‌کنیم آثاری که از اکتشافات تاریخی و خواندن کتیبه‌ها و باستان‌شناسی به دست آمده و تاریخ نگاشته شده به دست یونانیان را تکمیل کرده، از آن همه انبیاء تنها یک کلمه «نوح بابلی» در میان هست و دیگر تمام. یادی از هود (پیامبر آکد-عاد- در دوره اول آکد) صالح (پیامبر سومر- ثمود- در دوره اول سومر) یونس (پیامبر آشور) و... در میان نیست.

هاله ای کدر و نامشخص و تار، از سیمای هرمس- ادریس- در تاریخ هست که فرهنگ بت پرستی یونان چهره نامشخص او را مشوش تر کرده است او را الهه ای از الهه‌ها کرده که فرزند زئوس و ربّ النوع تجارت و فصاحت باشد تندیس (بت) او را با کلاهی بالدار می ساختند.

ادریس پیامبری است متولد نواحی فاصله میان بین النهرین و ساحل مدیترانه که به مصر مهاجرت کرده و علاوه بر امور دین، فنون متعدد از قبیل معماری، اختراع «قلم»، خیاطی، امور اقتصادی به مردم یاد داده است.^۱ گویا به همین جهت که به امور مادی نیز پرداخته نامش در تاریخ مادی و غریزی، مانده است.

مهم این است: هر چه در میان الهه‌ها و خدایان یونان در دوره اولیه می‌گردیم نامی از هرمس نیست. آنان در دوره بعدی نام او را در ردیف خدایان شان قرار داده‌اند. گرچه در این باره نمی‌توان نظر قطعی داد. زیرا در آشفته بازار خدایان بی‌شمار یونانی که گاهی چند خدا یک ماموریت واحد دارند، قضاوتی قاطع، آسان نیست.

برفرض اگر هرمس یکی از خدایان دوره اولیه یونان نیز باشد، بنابه ادله تاریخی باید گفت آنان ادریس را به آن خدای شان تطبیق داده‌اند. چنان که در میان مردمان غیر یونانی او را یک پیامبر می‌شناسند از جمله منابع تاریخی یهود (که سهم عمده ای در تاریخ مدون که امروز در دست ماست دارند) هرمس را «اخنوخ» می‌نامند.

امروز بینش «هرمنوتیسم» و متد «هرمنوتیک» بر اساس تصویری که یونانیان از هرمس داشته‌اند، در علوم انسانی مطرح است که در ماهیت مطلق اش، همان سیمای مشوش هرمس در تاریخ را، تداعی می‌کند و سنگی را روی سنگی باقی نمی‌گذارد و به سرگردانی می‌انجامد.

عالم علم و دانش را طوری کانالیزه کرده اند که همه چیز از یونانیان بت پرست شروع می شود؛ تاریخ علوم، تاریخ فلسفه، گوئی کسی در این دنیا نه مغز داشته و نه عقل، نه علمی داشته و نه فلسفه، در حالی که همه علوم و فلسفه یونان در قبال چند تکه از متون آسیای شرقی، بس ناچیز است. متونی که کاری روی آن ها انجام نیافته و همچنان مانده اند. زیرا یونان زدگی طوری همه را مشغول کرده است که نیازی به این کار احساس نمی شود.

تجبر و تصلب به حدی اندیشه اهل دانش را گرفته حتی آن آقائی که خودش در نوشته هایش به طور مکرر عبارت «الهه های یونان» و «خدایان یونان» را به کار برده وقتی که عبارت «یونانیان بت پرست» را می شنود به شدت تکان می خورد مگر می شود یونان بت پرست باشد. همه بدی ها و کمبود های فرهنگی یونان به خوبی ها و کمالات، تبدیل شده است.

نه در مقام رقابت نژادی هستیم و نه در مقام تهاجم به یک مردم، به کارهای مثبت همگان از جمله یونانیان ارج می نهم، لیکن لازمه این آن نیست که متجبر شویم و واقعیات آشکار منفی را که اصل و اساس علوم انسانی را منحرف کرده است نادیده بگیریم.

دوری ۱۴۰۰ ساله مردمان غیر مسلمان از کعبه

دوره سوم ماموریت کعبه

در این دفتر، بحث از پیدایش تمدن و سیر مدنیت به محور دو دوران بود: دوران اول از آغاز مدنیت تا زمان ابراهیم(ع). دوران دوم از حضرت ابراهیم تا به امروز که ۴۰۰۰ سال می باشد.

از همه تمدن ها و ادیان جهان، برای صدارت کعبه و مادر ادیان و تمدن ها بودنش، نشانه هائی آورده شد و نمونه ها را پی گیری کردیم. اما سوال این است: چرا کعبه امروز و عملاً در برنامه های دیگر ادیان، غایب است؟

پاسخ: علاوه بر جزئیاتی که درباره برخی ادیان توضیح داده شد به ویژه درباره یهودیت و مسیحیت، باید گفت: ۱۴۰۰ سال است که به دلیل تغییر

برنامه الهی، پی روان ادیان دیگر، از زیارت کعبه ممنوع شده اند. و این رقم در میان ۴۰۰۰ سال رقم خیلی درشت و مدت زمان بس طولانی را شامل می شود و کعبه را از ذهن آنان دور کرده است. اکنون به ذهن بیاورید: اگر این فاصله ۱۴۰۰ ساله نبود حضور کعبه در میان جامعه های مختلف تا چه حد بود.

زمانی شیوا و همسرش (دو شخصیت بزرگ دین هندو و بودائی) از آن راه دور و با امکانات چند هزار سال پیش به زیارت کعبه می آیند، اما امروز با امکانات مدرن کسی از آن دور دست ها کاری با کعبه ندارد. اگر نبود این ممنوعیت، امروز پی روان همه ادیان در کنار و در خلال هم در کنار کعبه به زیارت می پرداختند.

اما نه خدا پلورثالیست است و نه اسلام. آن چه خدا و اسلام می خواهد حقیقت ناب است نه کمیت. معابد تحریف شده، دیگر از چشم کعبه افتاده اند، فرزندان که فرسوده شده اند در راه کعبه نیستند با آمدن اسلام نوبت برنامه جدید است و نقش جدید برای کعبه در نظر گرفته شده که ماموریت کعبه در دوره سوم است.

کعبه در دوره اول امواج مدنیت و اصول زندگی اجتماعی را همراه با امواج مردمان مهاجر، از مرکز خود به اطراف صادر کرده و مردمان را در

جای جای قاره ها اسکان داده است؛ آشور، آکد، سومر، آلان، لیتانی، قبطی، هندی، چینی، منچوری و...

و در دوره دوم تنها به صادر کردن امواج مدنی از بالای سر همان مردمان پرداخته، موج پشت سر موج فرستاده است. هر موج که به پایان و ساحل رسیده، محو شده است درست مانند امواج دریا.

در درگیری میان غریزه و فطرت، فرزندان کعبه فرسوده شده اند، خانه های مردمی از زیّ کعبه خارج شده و به دو آفت سنگین دچار شده اند: از ماموریت امور اجتماعی معزول گشته اند. دچار طمطراق ها و آرایش ها و آلایش ها گشته اند.

معزول شدن از امور اجتماعی: «بیت النَّاس» ها به «صرفاً عبادت گاه» تبدیل شده اند، هیچ نقش مستقیم، در امور اجتماعی و اداره جامعه ها ندارند. بدل های به ظاهر همسنخ غریزی (سناها، پارلمان ها و بزرگ شان سازمان ملل، بزرگ مرکز جور و ستم) این نقش را از آن ها گرفته اند. خانه های مردمی فقط مکان های فردی و فقط در محور راز و نیاز با خدا، تلقی می شوند که تنها مصداق «معبد» هستند نه خانه مردم یا خانه خدا برای حرکت دادن به مدنیت و تمدن فطری که انسان برای آن آفریده شده. معابد ناتوان تر از آن هستند که از جنگ، ظلم، تجاوز، بدبختی های

اجتماعی جلو گیری کنند، بدبختی هائی که اگر این تمدن غریزی، وجود نداشت به وجود نمی آمدند.

تمدن امروزی منشاء و منبع و عرصه بزرگ ترین گرفتاری های انسان است گرچه مدرنیته به خود ببالد. انسان متمدن است اما تمدن بدلی، خوش بخت است اما خوش بختی کاذب. تمدن در لباس تلبیس و در بستر تدلیس است. به حدی جهان را از سلاح های جهان سوز انباشته است که بمب های اتمی موجود، قادرند چندین بار کره زمین را از بین ببرند. کافی است سربازی اشتباه کند یا افسری مست شود و با انگشتش دگمه ای را فشار دهد. بخشی از جهان از پرخوری در رنج است و در صدد تخفیف وزن بدن های پر خور، و بخش دیگر از گرسنگی می میرند، کودکان به خاطر چند لقمه غذای ناچیز در آغوش مادران جان می دهند.

سال ها ملیاردها دلار در جامعه های پرخور برای تختخواب و دارو و درمان و پزشک سگ ها و گربه ها، صرف می شود. در مقابل آن، مردمان جامعه های فقیر نه پزشک دارند نه دارو و...

۱ قدرتمند ترین معبد، واتیکان است که یکی از اصول اساسی اش «کار قیصر به قیصر واگذار» است. هر از گاهی پاپ ابراز

نظر ناصحانه در اخلاقیات دارد اما کسی اهمیتی به آن نمی دهد. زیرا واتیکان یک دربار است نه خانه مردمی. و مانند

دربارهای مشروطه فقط حق رفاهمندی دارد.

این شرایط نه می تواند فلسفه وجودی و آفرینش انسان را توجیه کند و نه بوئی از معنی انسانیت داشته باشد. و این در صورتی است که جوامع مسرف تنها در مال خودشان اسراف می کردند. و چون چنین نیست و جوامع مسرف جامعه های فقیر را استعمار کرده و به فلاکت می اندازند. نه تنها تمدن ما بوئی از انسانیت ندارد، کاملاً ماهیت ضد انسانی دارد و دقیقاً مصداق پرسش فرشتگان است که «**اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء**». اگر یک حیوان وحشی برای سیر کردن شکم خود یک حیوان دیگر را می کشد، انسان متمدن به تمدن غریزی، با یک بمب هزاران هزار را یک جا می کشد آن هم نه برای سیر کردن شکم خود بل برای فراهم کردن اسراف کاری و عیاشی مفرط و دیوانه وار خود.

انسان امروز به شدت بیمار است هم در عرصه روان فردی و هم در عرصه روان اجتماعی. اما به هر دیوانه بگوئی تو دیوانه ای می گوید دیوانه خودت هستی من عاقل ترین عاقل ها هستم. مدرنیتیه دیوانه ای است که خودش را عاقل ترین عاقل ها می داند.

کسی می تواند در این مورد به طور صحیح داوری کند که بتواند خویشتن خویش را از این دیوانگی، حفظ کند، وگرنه این موضوع همیشه بدون داوری خواهد ماند.

کعبه یک خانه ساده حتی بدون معماری پیچیده، بدون هر نوع طمطراق و خم و پیچ هنوز هم آن بوی «دیک باشی» یا «برآفتاب» را دارد اما فرزنداناش که امروز معبد نامیده می شوند آن همه جاه و جلال از سنگ و آجر و گچ و پیچیدگی معماری، به هم زده اند. معابد هندو، بودائی، مسیحی و یهودی با ساختمان های عظیم و مبهوت کننده در رسوبات خرافات در هم تنیده، طوری لمیده اند که حتی تنها نقش عبادی خود را نیز که امروز دارند، به عکس ایفا می کنند. همگی دچار تثلیث، اقانیم ثلاثه و اربعه شده و آن چه در آن ها نمانده شناخت صحیح از خدا و عبادت صحیح است. انسان شناسی خرافی، و تنظیم بستر خرافی رابطه انسان با خدا، عزل و انعزال از اجتماعیات، عدم احساس مسؤولیت در اداره جهان بل مسئله به حدی معکوس شده که دخالت در امور مدنی و اجتماعی برای فرزندان کعبه ننگ تلقی می گردد گوئی اگر نگاهی به جامعه داشته باشند خویشتن خویش را نقض کرده اند و بر علیه فلسفه وجودی خود عمل کرده اند.

این بار دیوان خانه خان یا سقیفه شیخ قبیله، بیت های ناس را به صورت کامل فریب داده است ردای احترام بر تنش کرده و خورد و خوابش را فراهم کرده برایش لا، لا، خوانده و او را به خواب ناز غریزی فرو برده است.

آخرین موجی که کعبه ایجاد کرد اسلام بود، خانه های مردمی با نام مساجد به عنوان فرزندان کعبه ساخته شدند. مسجد مدینه با دیواری گلی و

کوتاه تر از قد انسان بدون فرش و زیر انداز، بدون هر نوع پذیرائی. زیرا که خانه خدا و خانه همه مردم است کسی از مردم صاحب خانه نیست تا از دیگران پذیرائی کند.

اما به محض وفات پیامبر(ص) آن که تکلیف امت را تعیین کرد مسجد نبود، سقیفه بود، سقیفه بنی ساعده، گرچه در سادگی شبیه مسجد بود اما از شکم مادری به نام «غریزه» زاده شده بود عامل پدید آورنده آن نژاد و قبیله گرائی بود که مالکش مشخص بود «قبیله بنی ساعده»، نه خدا و نه مردم. و یک بدل به ظاهر همسرخ با خانه مردمی. سقیفه ای که رقیب کعبه و مسجد بود.

انسان همان طور که یک موجود فطری است یک موجود غریزی هم هست و غریزه هرگز از بین نمی رود و قرار نیست از بین برود، قرار است زندگی فردی و اجتماعی انسان روی اعتدال غریزه و فطرت پیش برود. درگیری این دو، تاریخ و جامعه را به صورتی که تا امروز مشاهده می کنیم و هرگز به سرحد مطلوب انسانی نرسیده، پیش برده است اما به آن اعتدال نرسیده است. نهاد غریزی به نام سقیفه بنی ساعده فوراً کار خود را کرد و بر مسجد حاکم شد بل اقتضای ماهوی خود را بر مسجد تحمیل کرد.

کعبه در دهکده جهانی: در مقام بحث از «واقعیت منهای حقیقت» نه تمدن و نه سیر تمدن و نه آن چه بر تمدن گذشته است و نه تمدن امروزی،

هیچ کدام را محکوم نمی کنیم؛ ظاهراً قرار بوده چنین باشد همیشه غریزه تجاوز طلب با فطرت عدالت خواه درگیر شود، امواج کعبه به ساحل برسد (و گاهی به ساحل نرسیده) محو شود اما همان امواج مانند تازیانه هائی برگردۀ تاریخ و مدنیت وارد آمده انسان را از حد زیست غریزی مطلق به درآورد و به تاریخ حرکت دهد همان طور که تاریخ و مدنیت را به وسیله همین تازیانه ها در آغاز به وجود آورده است.

تنها یک سخن هست: آن چه تا به امروز بر تاریخ و مدنیت گذشته، فلسفه وجودی انسان و آفرینش او نیست و ماجرا در مدرنیته خاتمه نخواهد یافت و این سر شوریده روزی به سامان خواهد رسید. هر روز خدا، هزار سال است^۱ و هنوز از پیدایش مدنیت حداکثر بیش از ۸ روز نگذشته است. ولی ماموریت انسان تلاش برای رسیدن به آن تمدن و مدنیت انسانی مطلوب است که از مصداق «**یفسد فیها ویسفک الدماء**» خارج شده و به مصداق «**انی اعلم مالا تعلمون**» برسد و خواهد رسید.

بنابر این مراد از سرایش بالا که درباره ابعاد منفی و جنون آمیز تمدن کنونی بود، بحثی است در عرصه «حقیقت»- نه واقعیت- و هدف از آن شش چیز است:

۱ و ان یوماً عند ربک کاف سنه مّا تعدّون- سوره حج آیه ۴۷.

۱- ماموریت کعبه پایان نیافته و طرحی نو خواهد انداخت و موج جدید که ثمره آن یک تمدن لایق به شأن انسان و انسانیت است، در راه است. اضطرابات و تزلزلات در درون جامعه جهانی به خوبی آغاز این مرحله را نشان می دهد.

۲- رئالیسم و واقعیتگرایی مطلق امروزی، یک اندیشه صرفاً غریزی و منشأ جنون و دیوانگی است. باید در اندیشه «حقیقت» بود. آفرینش انسان، فلسفه و حکمت عالی تری دارد.

۳- تمدن فقط زائیده غریزه نیست، محصول درگیری غریزه و فطرت است و این «واقعیت» است که رئالیسم امروزی از درک آن عاجز است.

۴- بر خلاف نظر فوکویاما، مدرنیته آخر دنیا و آخر کاروان سیر انسان نیست، مدرنیته ایستگاه جنون این کاروان است.

۵- از آغاز این دفتر تا این جا (که مکرر گفته شد بحث کاملی نیست) این همه بحث درباره کعبه به خاطر یک نکته است: «در پشت موتور تاریخ» دست دیگری نیز هست که غیر از عوامل مادی و حتی غیر از عوامل طبیعی است؛ نبوت ها، حفاظت از شخصیت ابراهیم و صیانت کعبه از تحریفات غریزی، منشأ طبیعی ندارند، طبیعت انسان مانند طبیعت حیوان به سر خود رها نشده، اگر غریزه حیوانی انسان از ناحیه طبیعت یاری و کمک

می شود، فطرت انسانی نیز به وسیله آن دست، از فوق طبیعت، یاری شده و اینک نوبت دیگری است.

۶- آن دست فوق طبیعی، طبیعت را نیز در خدمت خود می گیرد: فرعون تمدن دیروز موسای نبوتی را در دامن خود پروراند و فرعون تمدن امروزی با تقلاهای خود زمینه را برای موسای دیگری آماده می کند که فرزند ابراهیم و کعبه بیاید و دست بر آن سنگ سیاه بگذارد از نو نمایندگان کعبه را در سرتاسر جهان به «بیت الناس» و «خانه خدا» تبدیل کند و خانه خدای هستی و خدای تمدن، بگرداند. از آغاز این دفتر این همه بحث برای این بود که ایمان و باور به «جامعه واحد جهانی نبوتی ولایتی» به آرمان اندیشی و خیال گرایی، و غیر واقعگرایی متهم نشود.

در نظر اول احساس می‌شود که میان این سه گروه از احادیث تعارض و ناهماهنگی هست. اما با نگاه دقیق معلوم می‌شود که پیام هر سه گروه در یک بستر جامع، قرار دارد و هیچ گونه تعارضی در میان شان نیست.

بگّه در آغاز نام آن اولین مجمع و خانه ناس، بوده که در اولین قریه پدید شده است و سپس در مرحله دوم که کعبه سمبل همه خانه های ناس شده و مردم آن قریه موظف شدند از داخل آن استفاده نکنند (به شرحی که پیش تر گذشت) و زیارتگاه همگانی گشت، اطراف آن، محل ازدحام مردمان مختلف از قریه های مختلف قرار گرفت. و در مرحله سوم که به انبوه زائران افزوده شد به طوری که شهر مکه کاملاً محل ازدحام گشت، همه آن شهر مصداق بگّه (محل ازدحام) شد.

بنابر این، پیام هر سه گروه از احادیث، یک پیام واحد جامع است.

قاعده معروف «الجمع مهما امکن اولی من الطّرح» در دانش حدیث شناسی و علم «اصول»، ما را موظف می‌کند در صورت وجود پیام واحد جامع، هیچ کدام از حدیث های به ظاهر متعارض را کنار نگذاریم.

اما در این به اصطلاح «جمع بین الاحادیث»، باید یک نکته را در نظر داشته باشیم: آن اولین خانه مردمی که در اولین قریه به وجود آمده، موضوعاً نمی‌تواند «محل ازدحام» باشد. تنها می‌تواند مصداق «محل جمع»

بحث حدیثی و تاریخی درباره دو واژه بگّه و مگّه

بگّه: بگّه یعنی «محل ازدحام». این معنی آن است در زبان امروزی عرب. زبان های سامی از جمله عربی، همگی از ریشه واحد هستند. آیا این کلمه در آن «زبان مادر» نیز به همین معنی بوده است؟ در چند حدیث آمده که بگّه همان جای گاه کعبه است.^۱ بنابر این بگّه یعنی همان مساحتی که کعبه بر آن بنا شده و چهار دیوارش آن را احاطه کرده است. در چند حدیث دیگر نیز آمده که بگّه عبارت است از اطراف کعبه که مردم زائر در آن ازدحام می‌کنند^۲ (نه جای خود کعبه) و در چند حدیث دیگر نیز آمده است که بگّه یعنی همان مگّه^۳.

۱ بحار، ج ۱۴ ص ۲۹۷ و نیز، ج ۱۰ ص ۱۲۷ و نیز، ج ۹۶ ص ۷۸ ح ۹ و ۱۰ و ۹۶ ص ۷۸ ح ۹ و ۱۰ و ۱۱.

۲ بحار، ج ۹۶ ص ۷۷ ح ۳ و ۷۸ ح ۱۲ و ۱۳ و ۷۹ ح ۱۴.

۳ در همان حدیث ها که در ردیف «۲» هستند سوال کننده می‌گوید چرا مکه، بگّه نامیده شده؟ جواب می‌شود: چون

محل اجتماع مردم است. یعنی بگّه همان مگّه است. و، ج ۹۶ ص ۷۷ حدیث ۵، پنج اسم برای مکه می‌شمارد که یکی بگّه است.

باشد. اما بگه در لغت امروزی عربی به معنی محل ازدحام است. نظر به این که بن واژه «بک» و «بک بیک» در زبان عرب از لغت های کم استعمال است در حدی که می توان گفت به قدری نادر است که به منزله عدم استعمال می باشد. در قرآن تنها یک بار آمده سپس در متون تفسیری به محور همان یک بار در کتاب ها آمده است. مشتقات آن (که می توانست به صیغه های زیادی برسد) حتی در متون لغوی نیز نیامده است. و به اصطلاح ادبی کلمه بگه در زبان قدیم و جدید عرب، یک لفظ «غریب» است و گفته اند که به کار گیری لفظ غریب محل فصاحت و بلاغت است. پس چرا قرآن، آن را به کار برده است؟

اگر این قاعده را نپذیریم، باز مسلم است که به کارگیری این لفظ به خاطر یک نکته است نکته ای که جنبه استثنائی و ویژه دارد. قرآن می توانست به جای بکه، لفظ مگه را بیاورد که معروف همگان بود. بنابر این:

۱ و در واقع اطلاق این قاعده قابل پذیرش نیست. زیرا در مواردی که معنی مورد نظر متکلم، غریب باشد باید از لفظ غریب استفاده کند تا آن معنای استثنائی را که مخاطب با آن آشنا نیست و برای اولین بار آن را می شنود، به ویژه بودن آن معنی توجه کند و با معانی دیگر که در ذهن دارد اشتباه نکند. اتفاقاً یکی از موانعی که برای ما پیش آمده و نمی گذارد پیام برخی از آیه ها- به ویژه پیام برخی از آیه های مکی- را دریابیم، همین موضوع است که اکثر مفسران الفاظ غریب آیه ها را به معانی ای که در ذهن خود یا در ذهن عمومی بوده معنی کرده اند. از جمله آیات کیهان شناسی در سوره های مکی.

۱- آیه نشان می دهد که به جنبه تاریخی موضوع، توجه دارد. که عنوان بکه به عنوان مکه، قدمت دارد. و این از لحن آیه کاملاً پیداست.

همان طور که امروز اگر کسی درباره حوادث دیرین همدان سخن بگوید و از کلمه «هگمتان» استفاده کند، می خواهد سخن تاریخی خود را با عنوان تاریخی قرین کند. و این یک سلیقه بسیار ستوده است.

آیه در مقام بیان اولین خانه ناس در اولین قریه است و استفاده از لفظ بگه بی تردید بر دیرین تر بودن آن نسبت به لفظ مگه، دلالت و حتی تاکید دارد.

۲- در مثال مذکور شاید هیچ رابطه ای میان معنی هگمتانه با همدان نبوده باشد. اما در موضوع بحث ما معنی اول بگه یعنی «محل جمع» با معنی دوم یعنی «محل ازدحام» چندان فاصله ندارد.

در این جا این پرسش به ذهن می آید: زمانی که بکه نام آن خانه مردمی بوده، نام خود قریه چه بوده است؟ در متون حدیثی نام دیگری برای آن آمده که بار جامعه شناختی زیبایی، دارد: کلینی در فروع کافی (ج ۱ ص ۲۲۳). آن را «بساسة» و جزری در «النهایه» آن را «باسه» که هر دو به معنی «اگر کسی در آن قریه ستم و خطائی می کرد، قریه او را محکوم و مجازات می

کرد^۱ می باشد. که یکی از نقش های اجتماعی مهم خانه ناس، رسیدگی به خطاها و تنبیه یا مجازات خطا کاران است.

لغت: بسئه: طرده: طرد کرد او را^۲.

این واژه و مشتقات آن نیز در این معنی در زبان قدیم و جدید عرب، کم تر به کار رفته است و بیش تر در معنی دیگر استعمال می شود. و این نیز نشان از کاربرد آن در آن «زبان مادر» دارد.

هنگامی که کعبه به سمبل جهانی و مادر دیگر خانه های ناس، تبدیل می شود و قریه^۳ باسه یا بساسه به احترام بگه، بگه نامیده می شود. همان طور که قریه سناباد به خاطر احترام امام رضاع^۴ به مشهد موسوم می شود.

و چون آیه می فرماید «ببگه» یعنی «در بگه» معلوم می شود که عنوان دوم را در نظر دارد که بگه نام قریه بوده است.

۱ در بحار نیز، ج ۹۶ ص ۷۷، از امام صادق (ع) آورده است.

۲ در اولین سطر های این دفتر مقوله «دش آتماخ»، یعنی طرد کردن فرد گنه کار، به شرح رفت که سنگ گنه کاران را می

انداختند.

مگه: در قرآن کلمه مگه نیز یک بار آمده است^۱ اما در مقام بیان یک امر تاریخی نیست و از درگیری نظامی که میان مسلمانان و قریش رخ داده، سخن می گوید. بدیهی است که سیمای همان زمانی این لفظ را به کار برده است. آیا در زمان های پیشین نیز همین چهره را داشته یا متحول شده؟- چیزی در این باره از آیه استفاده نمی شود.

پیش تر از متون تاریخی نقل شد که اصل این کلمه «مکا- یا- مگا» و از لغات بابلیان (زبان مشترک سومر و آکد) و به معنی «بیت» است.

در قبال این اصل تاریخی، حدیث هائی داریم که واژه مگه را به عربی معنی کرده اند، معنائی که با یک پیام مهم علمی همراه است: از امام (ع) می پرسند: چرا به مکه، مکه گفته اند؟ می فرماید: برای این که روی زمین خشکی نبود اولین نقطه ای که به خشکی گرائید جای گاه کعبه بود و خشکی از آن جا به جاهای دیگر کشیده شده^۲ یعنی نه تنها بکه اولین قریه و اولین خانه ناس بود و از این جهت «امّ القری» و مادر تمدن ها است، بل که اولین نقطه است که خشکی از آن جا شروع شده و از این جهت نیز ام القری است. و در حدیث های دیگر آمده: جای گاه کعبه پس از آن هرگز

۱ سوره فتح، آیه ۲۴.

۲ بحار، ج ۱۰ ص ۵۵ و ۱۲۷ و ج ۵۶ ص ۶۴ و ۲۳۲ و ج ۹۶ ص ۸۵.

به زیر آب نرفته و به همین جهت نام دیگر کعبه «بیت العتیق»^۱ یعنی بیت آزاد، است.^۲ همچنان که رقبه آن از مالکیت افراد آزاد است و کسی مالک آن نیست.^۳

زمین شناسانی که در تحولات بزرگ خشکی ها و اقیانوس ها کار می کنند توضیح می دهند که در اثر چین خوردگی های بزرگ چندین بار خشکی ها و اقیانوس ها جابه جا شده اند و نقشه هائی نیز ترسیم نموده و منتشر کرده اند. جالب این که در همه آن نقشه ها جای گاه کعبه خشکی است و هرگز به زیر آب نرفته است در حالی که قاره های بزرگ به زیر آب رفته اند. کعبه از این حوادث، آزاد بوده است.

این معنی عربی برای واژه مگه که از بن واژه «مک» و «مک یمک» است، نیز کم استعمال، و نادر می باشد. غربت واژه می تواند دلیل، یا دستکم قرینه ای بر متحوّل بودن آن باشد. اما در صورت پذیرش تحوّل، میان معنی اول که «بیت» است با معنی دوم که حدیث به همراه اصل مهم علمی بیان

۱ سوره حج، آیه ۲۹ و ۳۳.

۲ بحار، ج ۹۶ ص ۵۹ ح ۱۸.

۳ همان، ج ۱۶ و ۱۳.

می کند، فاصله هست بل هیچ ارتباطی وجود ندارد. آیا راهی برای جمع میان آن سند تاریخی با این حدیث هست؟

در این جا باید به یک «اصل» در ادبیات و رویه اهل بیت(ع) توجه شود: ائمه طاهرین در پاسخ هر پرسش سعی می کردند جوابی را بدهند که سخن شان در ذهن مخاطب سؤال دیگری ایجاد نکند.^۱ اگر در پاسخ پرسش از معنی مگه به ریشه آکدی آن اشاره می کرد می بایست یک درس چندین جلسه ای نیز برای شرح تاریخ آکدی، مهاجرت شان از حجاز به بین النهرین و... بر پا می کرد، و پرسش کننده شاید بیش از نیم ساعتی نمی توانست در حضور امام باشد.

البته این رویه یعنی پرهیز از ایجاد سؤال یا سؤالات دیگر، وقتی بود که یا مخاطب شرایط علمی برای توضیح بیش تر را نداشت و یا وقت و زمان برای آن نبود. و گرنه؛ در مواردی به شرح جزئی ترین جزئیات می پرداختند؛ مانند حدیث «توحید مفضل» که فقط یک حدیث است در عین حال یک کتاب است.

۱ قابل توجه آنان که در سایت های پاسخ و پرسش، به سؤالات مردم جواب می دهند.

درباره پرسش از کلمه مکه، چون هم تلفظ دیرین (مکا) معنی علمی عالی دارد و هم تلفظ دوم (مکه) یک پیام علمی عالی دارد، تنها به معنی دوم اشاره شده است. و به اصطلاح «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی کند» معنای مکه عربی این است و معنای لفظ دیرین مکا آن است و یکی این وجه تسمیه را دارد و دیگری آن وجه تسمیه را.

درست است: دو وجه تسمیه ایجاب می کند که لفظ نیز از اصل دوتا باشد، نه یکی تحوّل یافته از دیگری. اما در این باره یک مبحث بحث کرده ایم تحت عنوان «شخصیت ابراهیم و کعبه از ناحیه خدا تضمین شده اند»: یک دست فرا طبیعی در پشت سرگذشت کعبه هست که کاری می کند هم کلمه مکا یک معنی علمی برای دست اندرکاران علوم انسانی (تاریخ تحلیلی، جامعه شناسی) داشته باشد و هم سیمای تحوّل یافته آن یعنی مکه نیز یک معنی مهم علمی برای دست اندرکاران زمین شناسی داشته باشد. یک تسمیه در دو دوره دو وجه را نشان دهد. این تسمیه قضای الهی است و امام از آن خبر می دهد. و گرنه؛ چه کسی به هنگام پیدایش خشکی حضور داشت تا این نام گذاری را بکند.

برخی ها مانند ابن الکعبی ابو عبیده و غیره، برای بگه و مکه معنی هائی گفته اند و گاهی به حدیث نیز نسبت داده اند، که نادرست بودن شان واضح است مثلاً گفته اند بگه از «بکی» است به معنی گریه.

خورشید یک پدیده اجتماعی است و نه طلوع و غروب آن. اما کعبه نه تنها یک پدیده مدنی است بل سمبل مدنیت است.

قرار است انسان یک موجود متمدن، تاریخ ساز و جامعه ساز باشد، نه یک موجود طبیعی که قبله و جهت گیریش اشیاء یا مقوله های طبیعی باشد. چه قدر فرق هست میان ماهیت یک قبله با ماهیت قبله دیگر؟! بدیهی است هیچ پیامبری یک مقوله طبیعی را قبله قرار نمی دهد.

گفته شد قبله یعنی جهت گیری، جهت گیری یک مقوله و رفتار اجتماعی است نه طبیعی، غذا خوردن یک رفتار طبیعی است همین طور آب خوردن و... اما یک موضع گیری سیاسی یک رفتار کاملاً اجتماعی است. قبله نه تنها خود یک رفتار کاملاً اجتماعی است، بل که به همه موضع گیری ها و رفتار های اجتماعی جهت می دهد سمت و سوی آن را تعیین می کند.

در کنار کعبه خانه دیگری را می بینیم که زمانی قبله بوده است بهتر است کمی درباره آن درنگ کنیم:

قبله بودن بیت المقدس: شهر بیت المقدس را حضرت داود تاسیس کرده است. اما «هیكل» آن جا را پسرش حضرت سلیمان ساخته است. بنابر این، پیش از داود شهری به نام بیت المقدس، (یا اورشلیم) وجود نداشته، و پیش

کعبه قبله همیشهگی تاریخ

قبله بودن بیت المقدس

قبله: روی کرد: جهت گیری: جهت گیری فرد و جامعه. اولین چیزی که از موضوعیت قبله می فهمیم وحدت جهت گیری افراد جامعه است. و چون کعبه «بیت الناس» و «قیاماً للناس» است نه «بیت للعرب» و نه بیت برای یک جامعه خاص، بنابر این کعبه قبله همه مردم جهان است و جهت گیری همه مردم جهان به یک سمت، آن هم به سمت اولین خانه مردمی که سمبل مدنیت است، همه مردم جهان را به یک جامعه واحد تبدیل می کند، و همان طور که گفته شد خواهد کرد، و این برنامه دوران سوم ماموریت کعبه است.

امروز قبله برخی از جامعه ها مشرق است و قبله برخی دیگر مغرب است. مشرق و مغرب دو مقوله طبیعی هستند نه اجتماعی و مدنی. زیرا نه

از سلیمان چیزی به نام هیکل سلیمان - یا: مسجد اقصی و مسجد صخره - وجود نداشت تا قبله کسی یا جامعه ای باشد.

برخی منابع، مؤسس شهر بیت المقدس را «خامودی» آخرین پادشاه هیکسوس ها (عرب عمالقه^۱) در فلسطین دانسته اند؛ ماسیوسکی این نظر را بر اساس «احتمال» ابراز کرده است.^۲ اما مطابق احادیث اسلامی این نظریه، قطعی اعلام شده است.^۳ در این صورت نیز درباره موضوع بحث ما فرقی حاصل نمی شود. زیرا هیکل (مسجد اقصی و صخره) از بناهای سلیمان است و پس از داود بنا شده است خواه بنیان گذار شهر داود باشد و خواه خامودی و یا هر کس دیگر. سلیمان از ۹۷۰ پیش از میلاد تا ۹۳۵ به مدت ۳۵ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرده است.^۴ برخی نیز وفات او را در سال ۹۲۵ نوشته اند^۵ و برخی دیگر ۹۳۲.^۶

۱ مصریان، عرب عمالقه را «هیکسوس» یعنی «رعیت» می نامیدند - دائرة المعارف وجدی ذیل واژه مکه.

۲ وصیتنامه فرعون، بخش ششم، ماتیا شولتس.

۳ تفسیر ها، ذیل آیه ۵۸ سوره بقره.

۴ المنجد، اعلام، مطبعه کاتولیک لبنان.

۵ دائرة المعارف وجدی ذیل سلیمان.

۶ سایت یهود نت، تاریخچه یهود.

در حالی که سابقه تاریخ کعبه به قدری دیرین است که دست تاریخ به آن نمی رسد و در همان زمان های دیرین نیز مورد احترام همه جامعه ها و همه تمدن ها بوده است همان طور که به اختصار به شرح رفت.^۱

آیا هیکل سلیمان از روز اول به عنوان قبله ساخته شده یا فقط یک کنیسه بود؟ -؟ این پرسش وقتی جدی تر می شود که مشاهده می کنیم خود تورات به طور نصّ اعلام می کند که آن معبد «محراب» داشته است که در زبان یهودی «هخال» گفته می شود. کعبه محراب ندارد زیرا محراب های جهان موظف هستند به سوی کعبه باشند. اما معبد سلیمان محراب داشته اکنون پرسش این است آن محراب به چه سمتی و به کدام جهتی بوده است؟

نه تنها کعبه حتی مسجد الحرام نیز محراب ندارد. اما معبد سلیمان محراب داشته است. تورات به زبان ترکی ترجمه از زبان عبرانی و کلدانی چاپ لیبسیق ۱۸۹۱ میلادی و تورات فارسی چاپ (انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل ۱۹۸۶) کتاب دوم تواریخ ایام، باب سوم شماره ۱۶، تصریح کرده اند که معبد سلیمان محراب داشته است^۲ این دلیل قاطع است

۱ رجوع کنید، بخش تاریخ کعبه در: فرید وجدی دائرة المعارف، ارزقی اخبار مکه، مسعودی التنبیه والاشراف، مروج

الذهب، خربوطلی تاریخ الکعبه، ابن رسته اعلاق النقیسه.

۲ سایت انجمن کلیمیان ایران www.iranjewish.com نیز به آن تصریح کرده است.

که هیکل سلیمان نه تنها به عنوان قبله ساخته نشده بل که خود نیازمند قبله بوده و محرابش به سوی قبله ای بوده است و بدیهی است آن قبله غیر از کعبه نبوده است. و به هر صورت وجود محراب دلیل است که هیکل سلیمان قبله نبوده است.

محراب: محراب یک کلمه عربی است که به سه معنی به کار می رود:

۱- رزمگاه: محل رزم و مبارزه.

۲- جای گاه رهبرعبادت در عبادت های دسته جمعی.

۳- محل عبادت در عبادت فردی- از باب مثال: همراه چند نفر به باغ یکی از دوستان رفته بودیم، سکوی کوچکی در گوشه باغ قرار داشت. یکی از همراهان به صاحب باغ گفت: توی این باغ زیبا این قبر چیست که درست کرده ای؟ گفت: قبر نیست آن محراب من است نماز هایم را روی آن سکو می خوانم.

در ترجمه تورات و متون یهودی و مسیحی کلمه محراب در معنی دوم و سوم به کار رفته است هر جا سخن از ساختمان و بنای معابد به میان آمده به معنی «جایگاه رهبرعبادت دسته جمعی» و هر جا که سخن از یک اثر یادگاری یک فرد به میان آمده گفته شده این جا محراب فلان پیامبر است یعنی محل عبادت فردی آن پیامبر.

در موضوع بحث ما که «محراب معبد سلیمان» است به همان معنی جای گاه رهبرعبادت دسته جمعی است که شرح آن در متن تورات آمده است و تصریح شده که آن معبد از نظر اهمیت و قداست به سه بخش تقسیم می شد:

۱- هیکل: یعنی مجموعه ساختمان و همه بخش های آن معبد.

۲- قدس الاقداس: یعنی بخش ویژه که در درون هیکل قرار داشت.

۳- محراب که در درون قدس الاقداس بود.

از روزی که مسیحیان و یهودیان تصمیم گرفتند کتب مقدس شان را به زبان های مختلف ترجمه کنند برای این کار لجنه ها و شوراهائی تشکیل دادند مانند «شرکت انتشار انگلیز و خارج» که تورات و انجیل های چهار گانه به زبان ترکی را در ۱۸۹۱ میلادی چاپ کرده است و مانند «نهضت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل» و مانند «مجمع الکنائیس الشرقيه»، این مراکز موظف بودند که هر چه در متون شان به نفع اسلام باشد، را به نوعی در جهت دیگری قرار دهند. این کار هنوز هم ادامه دارد. به طوری که هر چه زمان می گذرد بر کم و کیف تحریف ها افزوده می شود کتابی که قبلاً چاپ شده با آن چه در دهه های بعدی چاپ شده فرق می کند زیرا نکات مورد نظرشان را با گذشت زمان کشف کرده و به تحریف می پردازند. پیش تر نمونه ای را مشاهده کردیم و نمونه دیگر را نیز در همین مبحث خواهیم دید.

این کار را در سه صورت انجام داده و می دهند:

۱- در هر مورد که امکان تحریف کامل، بود تحریف کردند. مانند ماجرای «ذبیح» و کوه «فاران» که پیش تر به شرح رفت. این کار لطمات زیادی بر خود تورات و کتب اقماری آن وارد آورد، از باب مثال: کسی که کتاب حبقوق نبی را می خواند شگفت زده می شود^۱ از طرفی فکر می کند لابد این کتاب سخنان و پیام های ارزشمندی دارد که به عنوان کتاب یک پیامبر در کنار تورات اصلی چاپ شده است و از جانب دیگر هرچه آن را می خواند و دوباره و سه باره می خواند، سخنی و معنی مهمی در آن نمی یابد جز دعوی یک فرد با خدای خودش. گفتمانی است میان پیامبر و خدا که شایستگی ندارد گفتمان یک فرد ساده معمولی باشد تا چه رسد به یک پیامبر.

کتاب مذکور حاوی پیشگوئی هائی درباره پیامبر اسلام(ص) بود به حدی تحریف کردند که به صورت یک اعجوبه و سخن درهم و برهم در آمد. اگر به جای این تحریف آن را برداشته و به دور می انداختند (همان طور که درباره انجیل بارنابا کردند) به نفع شان بود تا بدین گونه مثله کردن.

۱ تورات؛ سفر ۳۵ کتاب حبقوق در سه باب.

۲- در هر مورد که تحریف کامل، برای شان امکان نداشت صورت و معنی متن را مشوش کردند تا عبارت متن دارای جهات مختلف و احتمالات متعدد باشد و معنی روشن خود را از دست بدهد تا در موقع لزوم آن احتمال را که مساعد نظر خودشان است و به نفع اسلام نیست، بگیرند. که نمونه اش خواهد آمد.

۳- هر آن چه را که در متن متون نتوانستند تحریف یا مشوش کنند به عهده «قاموس کتاب مقدس» گذاشتند که نویسنده یا نویسندگان آن، ارباب رجوع را به اصطلاح به نحوی دست به سر کنند.

در موضوع بحث ما (محراب معبد سلیمان) ابتدا در خود متن تورات یک تشویش ایجاد کردند که در تورات های پیشین یک عبارت صریح و روشن بود. سپس نویسنده قاموس آن را به حد بالاترین تحریف رسانیده است، او در ذیل واژه «محراب» می نویسد:

محراب: موخّر الهیکل او قدس الاقداس: محراب یعنی موخّر هیکل یا قدس الاقداس.

سپس می گوید: هذه الكلمة ترجمة للكلمة العبرية «دبیر» التي تعنى موخّر: این کلمه ترجمه کلمه عبری «دبیر» است که به معنی موخر است.

اولاً: این سخن شبیه این است که محراب را در عربی به معنی رزمگاه و نبردگاه با شمشیر و توپ و تفنگ، معنی کنیم. ممکن است چون محراب در وسط قدس الاقداس در آخر و منتهی الیه معبد بوده (چنان که رسم جهانی چنین است) از واژه دبیر استفاده شده.

ثانیاً: در سطرهای بعدی خواهیم دید که خود یهودیان کلمه محراب را ترجمه کلمه «هخال» می دانند نه دبیر.

ثالثاً: نویسنده قاموس خودش از این سخن عدول می کند با آوردن چند نمونه می گوید: از بررسی این شواهد بر می آید که لفظ محراب به عنوان کنایه از قدس الاقداس یا کنایه از کل هیکل به کار رفته است.

او می خواهد با استفاده از معنی و کاربرد سوم هر سه لفظ- هخال، دبیر، محراب- که به معنی «محل عبادت فردی یک شخص» است و در بالا به شرح رفت، ادعا کند که معبد سلیمان محراب نداشته به مجموعه آن معبد یا به بخش قدس الاقداس، محراب می گفتند، پس محراب که در متن تورات به طور مکرر درباره معبد سلیمان آمده، به معنی «محل عبادت» است نه به معنی محراب که در عرف همه مردمان جهان یک چیز شناخته شده ای است.

او می گوید در ترجمه عربی، کلمه محراب آمده در حالی که در ترجمه ترکی و فارسی نیز چنین است و در هر زبانی به همان معنی معروف

جهانیان ترجمه شده است زیرا امکان تحریف در متن وجود ندارد و به همین دلیل مسئله به عهده قاموس گذاشته شده.

ببینید چه قدر دقت کرده اند انصافاً در شناسائی نکات ضعف خودشان کاملاً موفق بوده و درصدد جبران آمده اند گرچه حقیقت پشت پرده نمی ماند.

نویسنده قاموس انصافاً تهوّر بی باکانه را به حدی رسانیده که آن همه کنیسه های موجود در جهان را نادیده گرفته، در همه کنیسه ها هخال (محراب) همین امروز موجود است؛ هخال در وسط کنیسه قرار دارد؛ سکوئی است که روی آن چیزی شبیه تریبون از سنگ ساخته اند روحانی شان یا رهبر عبادت دسته جمعی به روی سکو می رود و تورات را روی تریبون می گذارد و می خواند و حاضران که در اطراف نشسته اند به قرائت او گوش می دهند. امروز به هر کنیسه ای بروید این هخال را خواهید دید که دقیقاً مطابق نقشه قدس الاقداس هیکل سلیمان ساخته شده اند بدون کوچک ترین تفاوت.

همه این هخال ها روی شان به سمت بیت المقدس است. و پرسش این است روی هخال معبد سلیمان به کدام طرف بوده است؟

اکنون به متن دو تورات که تاریخ چاپ شان یک قرن با هم فاصله دارد توجه کنید:

تورات نسخه ترکی چاپ لیپسیق ۱۸۹۱ میلادی، فصل تواریخ ایام دوم، باب پنجم شماره ۷: و کاهنلر ربن عهدنن صندوقی اوز یرینه کروویلرن قنادلرینن آلتنه قدس الاقداس اونین محرابه آپاردیلر

ترجمه: و کاهنان صندوق عهد خدا را به زیر بال های کروویان به جای خودش به محرابی که در خانه قدس الاقداس بود، بردند.

تورات نسخه فارسی چاپ انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، ۱۹۸۶ میلادی همان باب و همان شماره:

و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه یعنی در قدس الاقداس زیر بال های کروویان در آوردند.

گفته شد میان چاپ این دو تورات یک قرن فاصله هست، عبارت اول تصریح دارد که محراب در درون خانه ای که نامش قدس الاقداس است قرار داشته و تابوت را در آن جا گذاشته اند. اما در عبارت دوم معلوم نیست جمله «یعنی در قدس الاقداس» چیست؟ آیا این جمله شرح محراب است یا شرح خانه است؟- در صورت اول محراب عبارت می شود از همان قدس الاقداس. اما در صورت دوم مراد از خانه قدس الاقداس و مراد از محراب جائی است که در قدس الاقداس قرار دارد.

در این جا تحریف کامل نشده زیرا امکان نداشت، به جای آن، «تشویش عبارت» شده و سخن مشوش شده است.

این یک واقعیت است که دست تحریف به طور مداوم در کار بوده و هست، هر جا که امکان تحریف کامل، بوده تحریف کرده اند و هر جا که امکان تحریف نبوده صورت قضیه را این چنین مشوش کرده اند.

تورات نسخه ترکی، همان فصل باب چهارم شماره ۱۹ تا ۲۲: و سلیمان آلهن ایوندکی آلتلری هامیسنی قایردی یعنی قزل مذبحی و سفره لری که تقدمه چورکلری اولرن اوستنده الور- و محرابن قباغنده قانونه موافق یاندرمق ایچون شمعدانلراینن اولرن قندیللرینی خالص قزلدان قایردی- و چیچکلراینن قندیللر و کلگیرلر قزلدان یعنی خالص قزلدان اییدی- و کلگیرلری و لنکریلری و قاشقلری و بخوردان لری خالص قزلدان قایردی و همده هیکلن مدخل یعنی قدس الاقداسن ایچری قاپولاری و هیکلین ایونین قاپولاری قزلدان اییدی.

ترجمه این بخش همان است که ذیلاً از تورات فارسی می آید با این فرق که لفظ هیکل را برداشته و به جای آن عبارت «خانه خدا» گذاشته تا بیش تر به کعبه در معنی «بیت الله» شبیه باشد.

تورات فارسی: سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدمه بر آن ها بود ساخت- و شمعدان ها و چراغ های آن

را از طلای خالص تا بر حسب معمول در مقابل محراب افروخته شود- و گل ها و چراغ ها و ابزارها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت- و کلکیرها و کاسه ها و قاشق ها و مجمر ها را از طلای خالص (ساخت) و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و در های هیکل از طلا بود.

این عبارت با شرح جزئیات با تعیین جا و محل هر چیز، به روشنی نشان می دهد که هیکل مجموعه آن معبد است و قدس الاقداس در درون هیکل و محراب نیز در درون قدس الاقداس بوده است.

در باب سوم از همان فصل، ابتدا هیکل را شرح می دهد سپس به شرح قدس الاقداس می پردازد و به دنبال آن در شماره ۱۶ و ۱۷ می گوید: و رشته ها' مثل آن هائی که در محراب بود ساخته آن ها را بر سر ستون ها نهاد و صد انار ساخته بر رشته ها گذاشت- و ستون ها را پیش هیکل یکی به دست راست و دیگری به طرف چپ بر پا نمود.

آیا این عبارت های روشن و صریح با ادعای نویسنده قاموس سازگار است؟! آنان احساس کرده اند که ممکن است کسی وجود محراب در معبد

سلیمان را دلیل بر قبله نبودن آن بل دلیلی بر این که آن معبد خود به یک قبله ای وابسته بوده، معرفی کند، در مقام این گونه سخنان بی جا، آمده اند، محراب را به معنی موخر و بلافاصله به معنی محل عبادت و کنایه از کل هیکل می گیرند. مسئله تا چه حد برای شان مهم است که این گونه به تاویلات و توجیهاات نادرست بین و آشکار، متوسل می شوند.

در آن طرف، حساسیت آنان را ببینید و در این طرف مسامحات ما را که طیفی از مردم ما گمان می کنند کعبه فقط از سال دوم هجری قبله شده است و طیف دیگری گمان می کنند که حضرت موسی نیز به سوی بیت المقدس عبادت کرده است در حالی که هیکل از ساخته های حضرت سلیمان است.

مسیحیان و یهودیان این نکته را نیز بدون ترمیم رها نکرده اند گفته اند: حضرت ابراهیم نیز زمانی از آن جا گذشته و قربان گاه کوچکی در آن جا ساخته بود. نویسنده قاموس اضافه می کند: حضرت ابراهیم در همان جای گاه هیکل می خواست اسحق را قربانی کند^۱ در حالی که خودش در جای

دیگری می گوید ماجرای ذبیح در کوه فاران بود^۱ در حالی که هیکل در روی کوه «مریا- موریا» بنا شده و میان شان کیلومترها فاصله است.

اکنون بر فرض، این سخن جعلی و تحریفی و در عین حال متناقض قاموس را بپذیریم، باز مسئله به وفق مراد تحریف کنندگان پایان نمی پذیرد. زیرا این پرسش پیش می آید: قبله آن همه پیامبران پیش از حضرت ابراهیم کجا بوده؟

نه کعبه محراب دارد و نه مسجدالحرام. زیرا که خودش قبله است و «اول بیت وُضِعَ لِلنَّاسِ» است که همه معابد و مساجد پس از آن ساخته شده اند و دست تاریخ به آغاز پیدایش آن نمی رسد و همه ادیان اعتقاد دارند که حضرت ابراهیم کعبه را تجدید بنا کرده است آیا او دو قبله داشته؟! دین و آئین او بر اساس «ثنویت» بوده؟! هیچ پیامبری در یک زمان دارای دو قبله نبوده حتی در آن زمان موقت (که شرحش خواهد آمد) نیز تنها بیت المقدس قبله بوده است.

قبله موقت: مدت زمان این «موقت» از چه زمانی تا به چه زمانی بوده است از چه وقتی شروع شده و تا چه وقتی ادامه داشته است؟

۱ در مبحث «ذبیح کیست» و «فاران کجاست» گذشت.

پاسخ این پرسش در چرائی این موضوع، است؛ چرا بیت المقدس در برهه ای از زمان نقش قبله را ایفا کرده است؟ باز باید به تاریخ کعبه برگردیم:

کعبه پس از تجدید بنا توسط حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل، دورانی تحت مدیریت اولاد اسماعیل بود. سپس عرب عمالقه عهدی را که با هاجر بسته بودند شکسته و اداره کعبه را به دست می گیرند. در دوران سوم قبیله جرهم آن را از دست عمالقه خارج می کنند. و در دوران چهارم از نو آل اسماعیل به این سمت خود می رسند و در دوران پنجم قبیله بنی خزاعه آن را از دست نسل اسماعیل می گیرند و در دوران ششم قریش (اولاد اسماعیل) به رهبری قُصی یکی از اجداد پیامبر اسلام (ص) آن را از دست بنی خزاعه خارج می کنند.

دوران اول و دوم حدود ۱۴۰۰ سال طول کشیده است زیرا آغاز دوره سوم یعنی آغاز مدیریت قبیله جرهم بر کعبه در قرن ششم قبل از میلاد است^۱ و تاریخ تجدید بنا به دست ابراهیم ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد است.

سه دوره دیگر (مدیریت بنی جرهم و مدیریت آل اسماعیل و بنی خزاعه) حدود ۱۰۲۲ سال بوده است. قصی رهبر قریش در قرن دوم پیش از هجرت^۲

۱ دائرة المعارف فرید وجدی ذیل واژه مکّه.

۲ همان، ذیل واژه کعبه.

آن را از دست بنی خزاعه گرفته است. یعنی حوالی سال ۴۲۲ میلادی زیرا تاریخ هجرت در ۶۲۲ء، است.

اکنون موضوع مهم و قابل توجه این است: عمروبن لُحی رئیس بنی خزاعه، اولین کسی است که بت ها را در داخل کعبه قرار داده است!

تاریخ زندگی عمروبن لُحی و نیز تاریخ قرار دادن بت ها در داخل کعبه، به طور دقیق، معلوم نیست این قدر روشن است که او در دوره استیلای بنی خزاعه بر کعبه، می زیسته است. بنابر این حدود ۲۰۰ سال پیش از هجرت پیامبر اسلام(ص) از مکه به مدینه، بت ها در داخل کعبه قرار داشته اند (و بیش از این رقم دقیقی نمی توان تعیین کرد). یعنی حدود ۴۲۲ سال پس از میلاد و حدود ۱۳۵۷ سال پس از سلیمان. و بر اساس بالاترین احتمال، حضور بت ها در کعبه بیش از ۴۰۰ سال نمی تواند باشد.

و در فصل «کعبه در آئین یهود» به شرح رفت که کعبه قبله حضرت دانیال و حضرت حبقوق، نیز بوده است که در حوالی سال ۵۵۰ قبل از میلاد می زیسته اند یعنی حدود ۴۰۰ سال پس از سلیمان، و این دلیل روشنی است

که مردم یهود نیز در آن زمان مانند پیامبران شان کعبه را قبله خود می دانسته اند.

لازم است کمی در این باره درنگ کنیم: امروز قبر حبقوق نبی در عمق چند متری قرار دارد همان طور که همه یا اکثر قبرهای قدیمی چنین هستند. زیرا مکان های مسکونی و اطراف شان به دلیل تخریب متناوب ساختمان ها همیشه بالا آمده و به تپه تبدیل می شده است. چون هر خانه و ساختمان که تخریب می شده بدون آن که آوار و نخاله آن به خارج از شهر و آبادی منتقل شود روی همان آوارها و نخاله ها از نو ساختمان سازی می کردند.

اما به نظر می رسد قبر حضرت حبقوق در زمان دفن نیز عمق بیش تری داشته است. زیرا قبر دو طبقه است در طبقه زیرین لحدی از آجر ساخته شده که دو طرف دیواره آن به صورت طاق سقف لحد را پوشانیده است و بدن در آن قرار دارد و در طبقه بالا اشیاء و چیزهایی به ودیعه گذاشته بودند که ماهیت شان برای ما معلوم نیست.

در حوالی سال ۱۳۳۶ شمسی، چند یهودی آن جا را کنده و می توانند اشیاء مذکور را ببرند لیکن طبقه پائین و بدن پیامبر دست نخورده همچنان در جای خود می ماند، معلوم نیست فرصت کندن طبقه پائین را نداشته اند یا با مشاهده طبقه بالا گمان کرده اند که هر چه هست همین است و به

ذهن شان نرسیده که شاید قبری در زیر باشد. و یا اساساً کاری با قبر نداشتند و تنها دنبال همان اشیاء بوده اند.

در سال ۱۳۷۲ برخی از مسئولین شهر تصمیم به حفاری مجدد می گیرند تا تکلیف قضیه را روشن کنند، حفاری در داخل بقعه شروع می شود پس از کندن چند متر، قبر ظاهر می شود و آجرهائی از آن را برمی دارند سر و گردن بدن نمایان می شود. به حجة الاسلام و المسلمین آقای بُرنا خبر می دهند ایشان به همراه آقای هاشمی به درون زیر زمین می روند و از نزدیک بررسی می کنند فیلم برداری نیز می شود که اکنون سی دی آن موجود است و از تلویزیون پخش شده و در مطبوعات نیز منعکس شد. در گزارش آقایان چهار موضوع اساسی وجود دارد:

۱- از همان جا که سر و گردن آشکار شده بود، مشاهده می شد که در اثر فرسایش ۲۵۰۰ ساله ذرات ریز آجر و ملاط به تدریج روی بدن، آمده است.

۲- بدن به پهلوی چپ قرار دارد.

۳- سر به طرف مشرق و پاها به طرف مغرب- و چون با جهت مشرق و مغرب زاویه داشت محاسبه کردیم که رو به بیت المقدس است.

۴- به هیچ چیزی دست نزدیم (حتی به آن گرد و غبار که روی بدن نشسته بود) تا از ناحیه مراجع تقلید کسب تکلیف شود، که دستور دادند آجرهای برداشته شده را مانند اول سر جای خود قرار دهید و خاک های برداشته شده را به جای خود بریزید. ما نیز همان کار را کردیم.

در طول بیست سال یادداشت هائی درباره کعبه و بیت المقدس به محور «قبله» داشتم برای تکمیل آن لازم شد سفری به تويسرکان داشته باشیم به صورت یک هیئت ده نفره به آن شهر کهن رفتیم تا برای مان روشن شود که آیا در زمان وفات حضرت حبقوق یعنی حدود ۵۵۰ سال پیش از میلاد بیت المقدس قبله بوده یا پس از آن قبله شده است؟-؟ طبق محاسبه ما بیت المقدس تنها حدود ۲۰۰ یا ۲۵۰ و حداکثر ۳۵۰ سال قبله بوده است که پایان آن، سال دوم هجرت پیامبر اسلام(ص) بوده است.

اگر قبر حبقوق نبی به طرف بیت المقدس بود، مدت زمانی که بیت المقدس قبله بوده به ۹۷۲ سال می رسید یعنی تقریباً سه برابر رقمی که محاسبه کرده بودیم.

البته در هر صورت هیچ فرقی در اصل مسئله، نداشت. زیرا معبد یا هیکل سلیمان پیش از سلیمان وجود نداشت در حالی که کعبه از آن دور دست های تاریخ که دست تاریخ به آغاز آن نمی رسد، قبله بوده است و در سال دوم هجرت نیز دوباره قبله شده است و بیت المقدس خواه ۳۵۰ سال و

خواه ۹۷۲ سال قبله باشد در هر دو صورت قبله بودنش موقت بوده است. اما روشن شدن یکی از دو رقم مذکور به طور مشخص، یک نتیجه علمی و تحقیقی بود و هست.

ابتدا به سراغ بقعه رفتیم، راهنما توضیحاتی را که می دانست مشروحاً بیان کرد. سپس عزم دیدار با آقایان برنا و هاشمی را کردیم جناب آقای برنا به مشهد مشرف شده بودند با آقای هاشمی در مسجد سیدالشهداء به صحبت نشستیم توضیحات بالا عین عبارت آقای هاشمی است که همراه جناب آقای برنا به داخل سرداب رفته بودند. چند روز پس از آن آقای برنا در تماس تلفنی توضیحات آقای هاشمی را تایید کرد.

اکنون ابتدا چگونگی دفن و قرار گرفتن بدن این پیامبر را با آئین یهود، مقایسه می کنیم و سپس با آئین اسلام:

مقایسه با آئین یهود: الف: یهودیان میت را در قبر به پشت می خوابانند (نه به پهلو) درست مانند حالت احتضار که در احکام مسلمانان هست. یعنی اگر میت در داخل قبر به حالت نشسته درآید رویش به طرف بیت المقدس باشد.

گرچه این گونه احکام یهودیان معروف و مسلم است باز به خاطر اطمینان و تامین مدارک کامل و رفع هر گونه شبهه به مرکز «استراخاتون»

که «مقام سارح بت آشیر» نیز نامیده می شود به شهر «پیر بکران» رفتیم از قبرستان وسیع آن جا و بخش های مختلف آن مرکز حتی از مرده شور خانه شان هم دیدار از نزدیک و هم فیلم برداری کردیم. توضیحات مشروح راهنما را نیز ثبت و ضبط کردیم. سپس در «انجمن کلیمیان اصفهان» واقع در نبش چهار راه فلسطین به گفتگوی مشروح با اعضای انجمن نشستیم که در این جا از توضیحات شان تشکر می شود.

و همین طور است گورستان یهودیان در مسگر آباد تهران و در هر جای دیگر.

اما بدن حضرت حبقوق به پهلو قرار دارد نه به پشت، در قبری که همه جوانبش با آجر و ملاط چیده شده و مانند یک صندوق و همچنان سالم و بدون ریزش مانده است که کف آن مسطح و سقف آن به حالت طاق می باشد.

بنابر این حبقوق نبی مطابق احکام و آئین یهودیان دفن نشده است.

ب: به آقای هاشمی گفتم: شما یقین دارید روی بدن به طرف بیت المقدس بود؟ قاطعانه گفت: بلی. سپس ادامه داد: مگر می شود بدن یک پیامبر بنی اسرائیل به طرف بیت المقدس نباشد!؟

گفتم هیکل سلیمان را حضرت سلیمان ساخته و پیش از آن نه معبدی در آن جا بود و نه هیکلی، حتی خود شهر بیت المقدس نیز چندان قدمتی ندارد مسلم است که پیامبران پیش از سلیمان چنین قبله ای نداشته اند. اکنون ما می خواهیم بدانیم بیت المقدس از چه تاریخی قبله شده است آیا از زمان خود سلیمان یا در قرن ها پس از آن و حقوق حدود ۳۵۰ سال پس از سلیمان بوده است و قبر او سند مهمی است برای این مسئله. بنابر این با زمینه ذهنی «مگر می شود قبر یک پیامبر بنی اسرائیل رو به طرف بیت المقدس نباشد» سخن نگو، بر اساس مشاهدات خودت توضیح بده.

لحن بیان آقای هاشمی از قاطعیت افتاد دچار تردید شد و گفت: من پله های پیچ در پیچ را دور زده و به آن پائین رفته بودم، نمی توانم نظر دقیقی بدهم.

گفتم می دانیم که جهت کعبه و جهت بیت المقدس در تویسرکان فاصله زیادی با هم ندارند لطفاً کمی فکر کنید تا پیش زمینه ذهنی دخالتی در نظرتان نداشته باشد.

گفت: نمی توانم نظر قاطعی بدهم بگذارید آقای برنا از مشهد بیاید با ایشان صحبت می کنم با شما تماس می گیرم.

چند روز بعد، در تماس تلفنی گفت: شماره تلفن آقای برنا را می دهم با خودش صحبت کنید.

آقای برنا در تماس تلفنی همان اظهارات اولیه آقای هاشمی را تکرار فرمودند و افزودند: در زمان سابق در اطراف مقبره قبرهای دیگر یهودیان نیز بود که امروز به پارک تبدیل شده است قبر پیامبر نیز مطابق آن ها بود. اما اظهارات خود هر دو بزرگوار نشان می دهد که قبر آن پیامبر مطابق قبر یهودیان نبوده زیرا به پهلو است نه به پشت.

بدیهی است هر دو بزرگوار بر اساس پیش زمینه ذهنی جهت قبله آن را تعیین کرده اند به ویژه با توجه به نزدیکی جهت کعبه و بیت المقدس در تویسرکان. در این قبیل مسائل هر کسی دچار زمینه ذهنی می شود که خواهم گفت خود من و نیز دانشمند بزرگی مانند شیخ حر عاملی صاحب «وسائل الشیعه» نیز دچار پیش زمینه ذهنی شده ایم.

به ویژه وقتی که آقایان مشاهده می کنند بدن به پهلو چپ قرار دارد ذهنیت شان مستحکم تر می شود و گمان می کنند که یهودیان همیشه به پهلو چپ دفن می کرده اند و نتیجه می گیرند که همه شرایط این قبر مطابق آئین یهود است پس حتماً قبله اش نیز بیت المقدس است.

از قضا مسئله برعکس است: به پهلو چپ بودن نشان می دهد که آئین یهود دو دوره متمایز را طی کرده است: دوره اول میت را به پهلو چپ می گذاشته اند و در دوره دوم به پشت. آغاز دوره دوم آغاز قبله شدن بیت

کعبه قبله همیشهگی تاریخ ۲۰۱

المقدس است. بنا بر این در زمان حضرت حبقوق بیت المقدس قبله نبوده است.

مقایسه با اسلام: باید اعتراف کنم: وقتی متوجه شدم که حضرت حبقوق به پهلوی چپ دفن شده، به شدت تعجب کردم حتی گمان کردم که آغاز قبله شدن بیت المقدس را باید به پیش از آن پیامبر ببریم زیرا پیش زمینه ذهنی من نیز مانند آقایان چنین حالتی را برایم ایجاد کرد.

و جالب این که این پیش زمینه ذهنی در دانشمند بزرگ مرحوم شیخ حر عاملی نیز بوده است که در «وسائل الشیعه» کتاب الطهاره باب ۶۱ عنوان باب را چنین آورده است: «باب وجوب توجیه المیت فی قبره الی القبلة بان يجعل علی جنبه الایمن و وجهه الیها»: باب وجوب قرار دادن میت در قبرش به سوی قبله به طوری که به پهلوی راستش گذاشته شود و رویش به قبله باشد.

اما در متن باب، برای رو به قبله بودن حدیث آورده لیکن هیچ حدیثی برای «به پهلوی راست بودن» نیاورده است. در آغاز باب با پیش زمینه ذهنی فتوی داده اما در متن خبری از پهلوی راست نیست. برای این موضوع نه در قرآن و نه در حدیث (غیر از مرسله ای که صلاحیت دلیل را ندارد) هیچ دلیلی وجود ندارد نه از پهلوی راست نامبرده شده و نه از پهلوی چپ. این کار فقط رسم و سیره مسلمانان است.

۲۰۲ جامعه شناسی کعبه

صاحب جواهر در جلد ۴ ص ۲۹۷-۲۹۶ در احکام دفن، پس از شرح آرای مختلف فقهی می گوید: «هذا کله والمسئلة بعده لا تخلو من شوب الاشکال»: با همه این سخنان مسئله (وجوب یا لزوم دفن به پهلوی راست) خالی از اشکال نیست. - زیرا هیچ دلیلی بر آن نداریم.

بنابر این دفن میت به پهلوی راست یا چپ از نظر دلیل قرآنی و حدیثی هیچ فرقی باهم ندارد. تنها رسم و سیره مسلمانان است که میت را به پهلوی راست دفن می کنند.

نتیجه: اگر پیش زمینه های ذهنی را کنار بگذاریم دقیقاً روشن می شود که حضرت حبقوق مطابق آئین دوره دوم یهود که آغاز آن قبله شدن بیت المقدس است دفن نشده و مطابق آئین دوره اول شان بوده که به سوی کعبه دفن شده است.

وقتی که بت ها در کعبه قرار گرفتند برای این که در عبادت موحدان ریبه ای، شبهه ای با بت پرستی پیش نیاید بیت المقدس به طور موقت قبله شده است.

پیامبر اسلام(ص) تا اواسط سال دوم هجرت به سوی بیت المقدس نماز خوانده است.^۱ یعنی کعبه حدود ۲۰۲ سال در اشغال بت ها بوده است. و بیت المقدس در این مدت محدود، قبله بوده است.

آیا در این فاصله پیامبرانی بوده اند که به خاطر حضور بت ها در کعبه، بیت المقدس را قبله قرار داده اند؟ براساس قاعده «زمین هیچ وقت بدون حجت نمی شود» باید گفت: یا پیامبر و پیامبرانی و یا امامانی بوده اند و این کار را کرده اند. و یا دستکم کسان صلاحیت داری بوده اند که این کار را مطابق اصول عقاید شان کرده اند.

اکنون برای بررسی همه جانبه موضوع، مسئله را در میان مثلث بت پرستان، یهودیان حجاز و اسلام، مطابق آن چه در متون آمده، مشاهده کنیم. زیرا از طرفی بت پرستان ایراد می گرفتند که محمد(ص) چرا قبله آباء و اجدادی (ابراهیم و اسماعیل) خود را رها کرده است. و یهودیان می گفتند محمد(ص) از ما تقلید می کند که به بیت المقدس روی آورده است:

پیش تر گفته شد: یهودیان حجاز با همه انتظاری که درباره پیامبر موعود مکی، داشتند، با ظهور پیامبر مکی عشق انتظار شان فروکش کرد زیرا

مشاهده کردند که این پیامبر، حضرت عیسی و دین او را به رسمیت می شناسد او و مادرش مریم را از هر اتهامی تبرئه می کند و بالاتر از این، او را یک پیامبر اولی العزم و هم شأن موسی و ابراهیم معرفی می کند. این موضوع به همراه انگیزه های دیگر موجب گشت که آنان نسبت به پیامبری که انتظارش را می کشیدند کینه بورزند و خیانت نیز بکنند.

مدینه به مرکز مناظرات دینی و پاسخ و پرسش های عقیدتی میان مسلمانان و خود پیامبر(ص) از یک طرف و یهودیان از طرف دیگر، تبدیل شده بود. یهودیان از همان آغاز حضور پیامبر(ص) در مدینه به هر بهانه ای اسلام را به زیر سؤال می بردند وقتی که در سال دوم هجری قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تحول یافت، برای هر دو طرف مشخص گشت که دیگر تفاهم میان مسلمانان و یهودیان زمینه ای ندارد.

پیش از آن، یهودیان می گفتند: تو پی رو ما هستی وگرنه به قبله ما نماز نمی خواندی.^۱ قبله ما را می پذیری اما با ما مخالفت می کنی. و گاهی نیز می گفتند: این پیامبر قبله خودش را هم نمی شناخت ما راهنمائی کردیم که بیت المقدس را قبله قرار دهد.^۲

۱ بحار، ج ۱۹، ص ۱۶۹ و ۲۰۱.

۲ همان، ص ۱۹۸- و نیز: ج ۸۴، ص ۵۹.

۱ دائره المعارف فرید وجدی ذیل واژه کعبه و دیگر منابع مربوطه که پیش تر ذکر شدند.

کعبه قبله همیشهگی تاریخ ۲۰۵

یهودیان می دانستند که اسلام دین شان را به رسمیت شناخته و با آنان برخورد نظامی نخواهد کرد، هرچه می توانستند بر اذیت و آزارشان می افزودند به ویژه مسئله قبله را بیش از هر مسئله ای به رخ می کشیدند.

پیامبر(ص) از آغاز در انتظار تحول قبله به کعبه بود قبله ای که اولین بیت ناس بود و همه انبیاء به آن طرف جهت گیری می کردند، بدیهی است که چنین تحولی آرزوی بزرگ او بود، و می دانست که اذیت ها و زخم زبان ها با تحول قبله نیز تمام نخواهد شد به طوری که پس از تحول قبله به کعبه، خود همین تحول را وسیله زخم زبان ها کردند هم بت پرستان و هم یهودیان.

قرآن: **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنُعَلِّمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ**^۱ و قرار ندادیم قبله ای را که بر آن بودی مگر تا بدانیم چه کسی از پیامبر پی روی می کند و چه کسی به گذشته خود بر می گردد.

بیت المقدس را قبله قرار ندادیم مگر برای این که روشن شود چه کسی از بت ها دست بر می دارد و چه کسی مرتجعانه به آن ها وفادار می ماند.

۱ سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲۰۶ جامعه شناسی کعبه

بت پرستان مکرر می گفتند: تو چرا قبله اجداد خودت ابراهیم و اسماعیل را ترک کردی^۱ و مسلمانان می گفتند: چون کعبه را پر از بت کرده اید. بنابر این قبله قرار گرفتن بیت المقدس برای روشن شدن دقیق خط مرز توحید و بت پرستی بوده است. اینک پیامبر و مسلمانان از مکه خارج شده و به مدینه مهاجرت کرده اند، اینان که از همه چیزشان گذشته اند دیگر برای نماز خواندن به سوی کعبه هیچ شائبه ای وجود ندارد، بل در مدینه شائبه دیگر پیش آمده که بهانه دست یهودیان است، برای تحول قبله به کعبه (به اصطلاح) مانع مفقود و مقتضی حاصل شده است.

قرآن: **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَتَنُوآئِيكَ قِبْلَةَ تَرْضَاهَا**^۲ گردش چهره ات را به سوی آسمان می بینم تو را به قبله ای برخواهیم گردانید که رضایت تو را حاصل کند.

فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ^۳ پس برگردان رویت را به طرف مسجد الحرام.

۱ بحار، ج ۸۴ ص ۴۴.

۲ سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۳ همان.

سَيَقُولُ السَّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ
لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: سفیهان به
زودی خواهند گفت چه چیز آنان را از قبله شان بر گردانید، بگو مشرق و
مغرب همگی مال خدا است او هدایت می کند هر کسی را که بخواهد بر
صراط مستقیم.

این پیش بینی نشان می دهد که آرزوی پیامبر(ص) برای تحول قبله برای
آسودن از زخم زبان ها نبود بل به خاطر برگشت از قبله موقت به قبله
اصلی بوده است. گرچه زخم زبان ها نیز در فراهم آمدن زمینه تحول، بی
تأثیر نبوده اند اما عامل اصلی و حتی درجه دوم نیز نبوده اند.

در این جا یک پرسش هست: اگر تحول قبله از کعبه به بیت المقدس به
خاطر حضور بت ها بوده، چرا تحول آن از بیت المقدس به کعبه در زمانی
بوده که هنوز بت ها در داخل کعبه بوده اند و چرا این تحول دوم تا روز
فتح مکه به تاخیر نیفتاد؟؟

پاسخ: نظر به این که فتح مکه در نزد خدا حتمی بود و در آیه «انَّ الَّذِي
فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» وعده آن را به پیامبر(ص) داده
بود، و از طرفی در توجه مردم مدینه به سوی کعبه ریشه بت پرستی نبود،
زیرا جنگ بدر را پشت سر گذاشته و سران بزرگ بت پرستان را کشته
بودند و تکلیف بت ها دقیقاً روشن شده بود و هیچ جای ریه و شبهه ای
نبود. و اساساً وقت آن رسیده بود که مردم مسلمان مدعی مدیریت کعبه
شوند و مدیریت بت پرستان را مردود و نامشروع، اعلام کنند و چنین
موضع گیری با قبله قرار دادن بیت المقدس سازگار نبود بل در حقیقت نقض
غرض می شد. و وقت آن رسیده بود که پیامبر(ص) در تحقق تحول قبله
آرزومندانه ساعت شماری کند. زیرا ادامه وضع موجود در واقع به معنی به
رسمیت شناختن مدیریت بت پرستان بر کعبه، بود.

تذکر یک نکته لازم است: در برخی از نقل های بی سند و ضعیف آمده
که حضرت موسی نیز به طرف بیت المقدس قبله می کرده در حالی که
روشن است در آن زمان اساساً نه شهری به نام بیت المقدس یا اورشلیم
وجود داشته و نه مسجد اقصی و یا مسجد صخره. شهر مذکور حداکثر از

تاسیسات «خادمی» آخرین پادشاه هکسوها است که به دست جانشین طالوت (شائول) یعنی داود، سقوط کرد.

برخی از مفسران دربار خلافت در تفسیر آیه ۸۷ سوره یونس: «و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتاً و اجعلوا بیوتکم قبله»؛ و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم تان در مصر بیت هائی قرار دهید و برای آن بیت ها قبله تعیین کنید.

گفته اند یعنی خانه های تان را به طرف بیت المقدس بسازید. یا برای خانه های تان به سوی بیت المقدس قبله تعیین کنید.

در حالی که مراد: برای مردم تان خانه هائی، بیت هائی به عنوان مسجد بسازید و قبله آن ها را معین کنید. بدیهی است که چون در آن زمان شهری به نام بیت المقدس یا چیزی به نام هیکل سلیمان وجود نداشته، قبله آن مسجد ها به سوی کعبه بوده است.

بنی اسرائیل به عنوان بردگان دسته جمعی برای مصریان کار می کردند و حق داشتن مسجد یا کنیسه نداشتند. در زمانی که موسی (ع) با فرعون درگیر

۱ سوره یونس، آیه ۸۷.

۲ به اصطلاح ادبی «بیوتکم» منصوب بنزع الخافض است.

می شود یکی از برنامه هائی که به عنوان عصیان در مقابل مصریان انجام یافت همین فرمان بود که برای خودشان کنیسه بسازند. حتی شخص خرافه گرائی مثل حسن بصری نیز این موضوع را فهمیده و آیه را این گونه معنی کرده است لیکن گفته است: این فرمان وقتی به موسی وحی شد که فرعونیان غرق شده بودند و بنی اسرائیل به مصر برگشته و آن را تصرف کرده بودند در حالی که موسی (ع) و بنی اسرائیل هرگز به مصر برنگشته اند و پس از عبور از خلیج قلزم (سوئز) در دریای سرخ، تا زمان یوشع در صحرای سینا زیسته اند، و پس از آن نیز تاریخشان روشن است.

۱ مجمع البیان ذیل همین آیه.

و با اصطلاح جامعه شناسی: جامعه ای بدون تاریخ، بدون تحول، بدون علم و دانش، بدون صنعت، تحت یک نظام غریزی خشک و راکد. همان طور که زنبور عسل دارد.

و چون قرار نبود انسان زنبور عسل باشد خداوند آن جامعه واحد غریزی را با ارسال رسل و نبوت ها، بر هم زد تا حرکتی به وجود آید، تحولاتی رخ دهد و نامش «تاریخ» باشد. و انسان با سیر تاریخی در بستر زمان پیش برود، تا به جامعه واحد جهانی انسانی مورد نظر خداوند برسد.

قرآن: سوره بقره، آیه ۲۱۳: «**كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ**»: ناس (همه مردم) یک امت واحد بودند سپس خداوند پیامبران را مبعوث کرد.

پیامبران را مبعوث کرد تا آن وحدت که با رکود و عدم تحرک و عدم پیدایش «تاریخ»، و عدم پیدایش مدنیت و تمدن بود، بر هم بخورد و از بین برود. لیکن بدیهی است از بین رفتن آن وحدت منفی، مساوی است با پیدایش چیزی به نام «اختلاف»، در اثر بعثت نبوت ها آن وحدت منفی از بین می رود لیکن اختلاف به وجود می آید.

کعبه قبله جامعه واحد جهانی

دوران سوم ماموریت کعبه:

در قرآن «جامعه واحد» به دو صورت تعریف شده است:

جامعه واحد جهانی به دلیل عدم علم و دانش و عدم تمدن و مدنیت. که مساوی می شود با جامعه ای شبیه «جامعه زنبور عسل».

قرآن می گوید: اگر پیامبران را مبعوث نمی کردیم، انسان ها به صورت گروه های پراکنده و غیر مربوط با هم مانند کندوهای زنبور که هر کندو در گوشه ای از جنگل یک گروه است، زندگی می کردند. با همه پراکندگی، همگی دارای یک ماهیت همگون و بدون کوچک ترین تفاوت در امور زیستی، می زیستند یعنی یک جامعه ماهیتاً واحد می شدند. هیچ فرقی میان قوانین یک کندو با کندوی دیگر وجود نمی داشت و هیچ پیش رفتی نیز حاصل نمی شد.

اما این «اختلاف» در اصل- توجه فرمائید: در اصل- هم لازم و هم سازنده است. اگر انسان ها تفاوت اندیشه و اختلاف افکار نداشتند مانند گلّه آهوان همیشه در یک زندگی راکد و بدون تحرک و بدون تاریخ می زیستند. نه مدنیته به وجود می آمد و نه تاریخ و نه علم و دانش. بنابراین، چیزی به نام اختلاف در اصل، یک امر حیات بخش و برای انسان ضروری بوده است و می باشد.

اما یک ضرورت دیگر نیز وجود دارد: به وجود آمدن اختلاف اگر کنترل و هدایت نشود، ماهیت نعمت بودن خود را به ماهیت نقیمت تبدیل خواهد کرد. پس پیامبران و نبوت ها باید دو کار کرده و دو ماموریت را انجام می دادند:

الف: ایجاد اختلاف مثبت جهت از بین بردن رکود.

ب: کنترل و صیانت و هدایت همان اختلاف که به اختلاف منفی تبدیل نشود. یا دستکم به نسبتی از مثبت بودن باشد که سود آن به ضررش فایق آید.

این ماموریت دوم را در ادامه همان آیه چنین بیان می کند: «وَأَنْزَلَ مَعَهُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ و نازل کرد با

پیامبران کتاب را به حق، تا آن کتاب در میان مردم در آن چه اختلاف می کنند، داوری کند.

این برنامه در بستر «حقیقت»- بالحق- بوده، اما در بستر «واقعیت» چیز دیگری پیش آمد که عبارت است از اختلاف سوم، یعنی «اختلاف در میان پی روان همان کتاب» که هر دینی به مذهب متعدد منشعب می گردد قرآن این اختلاف سوم را «اختلاف بغی» می نامد. که باز در ادامه همان آیه می گوید: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»؛ و اختلاف نکردند در آن (کتاب) مگر آنان که آن را دریافت کردند و پس از آن که برای شان تبیینات رسید (و بدیهی است در این صورت اختلاف شان اختلاف) بغی در میان شان بود.

بغی: خود خواهی در امور اجتماعی: خود محوری در مسائل جامعه: سهم خواهی بی جا از امکانات اجتماعی. در اسلام معاویه سمبل باغی و پی روانش «فتنه باغیه»^۱ شناخته شده اند.

۱ صحیح مسلم، ج ۸ ص ۱۸۶- صحیح بخاری، ج ۳ ص ۲۰۷- الطبقات الكبرى، ج ۳ ص ۲۵۳- علی (ع) خود را برای جامعه می

خواهد و معاویه جامعه را برای خود می خواهد. و این است معیار برای شناسائی هر فرد از فرد دیگر.

گاهی بغی به معنی ستم یک فرد نسبت به فرد دیگر یا افراد دیگر، نیز آمده است.

در این آیه با سه نوع اختلاف آشنا می شویم:

اول: اختلاف مثبت و حیات بخش و تاریخ ساز و تمدن آفرین. که نبوت ها آن را حرکت داده اند.

دوم: اختلاف بالقوه که ممکن است به اختلاف منفی مبدل شود و نیازمند کنترل و هدایت است که نبوت ها و کتاب ها برای این کنترل و هدایت آمده اند.

زیرا اختلاف مثبت به دلیل این که طبعاً و ماهیتاً اختلاف است در شرف انحراف است. پس باید نام آن «اختلاف بالقوه» باشد که امکان انحراف آن طبعی و ماهوی است.

سوم: اختلاف بغیی: این اختلاف منفی تر از اختلاف بالقوه است که در فعلیت منحرف است. این اختلاف، پس از آمدن هدایت پدید می آید و هدایت انبیا را و صیانت از اختلاف بالقوه، را دچار آسیب و آفت می کند، که منشأش «عمد» و انگیزش های خود خواهانه و خود محوری در امور فردی و اجتماعی است. جامعه را برای خود خواستن است نه خود را برای

جامعه. بنابر این یک اختلاف طبیعی و ماهوی نیست. یک اختلاف عمدی و بغیی، است. که بزرگ مشکل بشر است.

اگر این اختلاف سوم نبود، نبوت ها و دین ها می توانستند پس از بروز اختلاف مثبت، در مرحله دوم اختلاف بالقوه را کنترل کنند^۱.

به هر صورت، با وجود آن همه اختلاف بغیی در تاریخ، و آثار منفی آن، وجود اختلاف از رکود زنبورانه و زیست آهوانه، بهتر بوده و هست. فرشتگان به همین منقیات بزرگ اختلاف بغیی توجه داشتند و می پرسیدند «**اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء**»؟ خداوند در جواب شان فرمود که این موجود فساد و خون ریزی نخواهد کرد. فرمود «**انّی اعلم ما لا تعلمون**» یعنی با وجود اختلاف بغیی و فساد و خون ریزی که خواهد داشت دارای تاریخ، جامعه، علم و دانش خواهد بود و سرانجام به جامعه فطری انسانی خواهد رسید. و این قراری است از پیش تعیین شده که آیه ۱۹

۱ پس از پیدایش اندیشه ای به نام «هرمونوتیک» در عرصه علوم انسانی، طرفداران و مخالفان آن، هر دو در یک سرگردانی به سر می برند؛ از طرفی می بینند که «برداشت های مختلف» یک امر مثبت و مفید است و از جانب دیگر می بینند که به هر صورت اختلاف اختلاف است و چه شرّها و بدبختی ها از اختلافات ناشی شده است. اما اگر به مطالب بالا از قرآن توجه کنند هر دو طرف، حقیقت را درمی یابند و اختلاف مثبت، اختلاف بالقوه، و اختلاف منفی صدرصد، برای شان شناخته می شود. براسی که قرآن چه قدر مهجور افتاده و ما دنبال دیگران هستیم.

سوره یونس می فرماید: «**ما کان الناس الا امة واحدة، فاختلّفوا**» مردم نبودند مگر امت واحد، سپس اختلاف کردند.

مراد از این اختلاف در این آیه، هر سه اختلاف است و آن چه در عینیت تاریخ رخ داده، مورد نظر آیه است؛ اختلاف اول به اختلاف بالقوه رسیده سپس به اختلاف بغیی منجر شده، اینک ادامه آیه در همین مرحله سوم می گوید: «**ولولا کلمه سبقت من ربک لَقُضِيَ بینهم فیما فیہ یختلفون**»؛ و اگر نبود آن حکم و «تصمیم از پیش تعیین شده» از ناحیه پروردگارت، آن چه درباره آن اختلاف می کنند، به داوری نهائی می رسید.

یعنی اگر آن «قرار از پیش تعیین شده» نبود، خداوند آنان را که اختلاف بغیی را به وجود می آورند، فوراً به سزای عمل شان می رسانید. پس قرار است کاروان انسان در بستر تاریخ و مدنیت اختلاف بغیی را نیز تحمل کند (و مجازات های مربوط به آن به آخرت حواله می شود، گرچه در دنیا نیز در مواردی بدون مجازات نمی ماند) تا به جامعه واحد انسانی فطری، برسد.

در آیه ۴۸ سوره مائده می فرماید: «**و لو شاء الله لَجعلکم امة واحدة**» و در آیه ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره هود می فرماید «**و لو شاء ربک لَجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین - الا من رحم ربک و لذک خلقهم**»؛ اگر پروردگارت می خواست مردم (جهان) را یک امت واحدی قرار می داد لیکن آن ها همواره در اختلاف خواهند بود،

مگر کسی که پروردگارت او را مورد رحمت قرار داده (و از اختلاف دور بدارد) و برای همین که اختلاف داشته باشند خلق شان کرده است.

اختلاف اول، لازم است تا انسان مثل زنبور یا آهو نباشد. و اختلاف دوم لازم است زیرا که انسان موجود «مختار» آفریده شده و باید امتحان پس بدهد و معاد در پیش است زیرا انسان برای ابدیت آفریده شده.

و در آیه ۹۳ سوره هود می فرماید: «**و لو شاء الله لَجعلکم امة واحدة و لکن یضلّ من یشاء و یهدی من یشاء و لئیسئلنّ عما کنتم تعملون**»؛ و اگر خدا می خواست شما را یک امت واحدی قرار می داد و لیکن گمراه می کند کسی را که بخواهد (و سزاوار بداند) و هدایت می کند کسی را که بخواهد (و شایسته بداند) و یقیناً شما از آن چه عمل می کنید باز پرسى خواهید شد. و در آیه ۸ سوره شوری می فرماید «**و لو شاء الله لَجعلهم امة واحدة و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولیّ ولا نصیر**»؛ اگر خدا می خواست آنان (مردم) را امت واحدی قرار می داد ولیکن خداوند هر کس را که بخواهد وارد رحمتش می کند و برای ظالمان (در آخرت) نه دوست هست و نه کمک کننده ای.

توضیح: در آفرینش زنبوران و آهوان، نه قرار بود آن‌ها تاریخ ساز و تمدن ساز باشند، و نه قرار بود یک موجود ابدی و دارای معاد و آخرت باشند.

به خاطر این که انسان‌ها تاریخ ساز و تمدن ساز باشند نیازمند «اختلاف مثبت» بودند. و به خاطر این که در معاد باز خواست خواهند شد به آنان امکان «اختلاف بغیی» داده شد تا امتحان پس بدهند و نیکوکار از بد کردار مشخص شود.

بنابر این، انسان اساساً برای این دو اختلاف خلق شده است. و فرق انسان و حیوان در همین است. اما درباره اختلاف بغیی، خداوند هدایت کرده هر کس به هدایت عمل کند به آخرت نیکو، و هر کس به آن عمل نکند به سرانجام بدی در آخرت خواهد رسید.

پس هر دو اختلاف در اصل- در اصل- لازم است یکی برای تمدن سازی در دنیا و یکی برای ساختن آخرت. و خداوند هیچ کار بی حکمت ندارد.

این بود بحث مختصر دربارهٔ «جامعه واحد جهانی منفی» که اگر جامعه انسانی چنین بود، در حد زنبور و آهو راکد می ماند. اینک نگاهی هم به «جامعه واحد جهانی مثبت» داشته باشیم:

۲- جامعه واحد جهانی برخاسته از علم و دانش و تکامل تمدن و مدنیت. چنین جامعه ای مطلوب فطرت و مقتضای انسانیت انسان و مصداق «**أَنْتِ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**» است که خداوند وعدهٔ آن را داده است.

و نیز آیه ۳۹ سوره انفال: «**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ كَلَّةً لِلَّهِ**»: با آنان (کافران و ظالمان) پیکار کنید تا فتنه برچیده شود و دین کلاً دین (واحد) خدا باشد. و در آیه ۱۹۳ سوره بقره می فرماید: «**وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ**». در این آیه لفظ «کله» نیامده اما موکدتر از آن است زیرا به اصطلاح منطقی، یک «قضیه طبیعی» است یعنی با آنان پیکار کنید تا آن چه مصداق دین است و دین نامیده می شود یک دین واحد الهی باشد.^۱

پیام قرآن ابدی است و هر وقت قرآن را باز کنند این آیه این مسئولیت را می خواهد تا این نتیجه نهائی نبوت ها محقق شود باید با سردمداران اختلاف بغیی مبارزه شود تا وحدت جامعه در اثر وحدت دین، محقق شود. گرچه در آن جامعهٔ واحد نیز اختلاف سلیقه ها خواهد بود (لا یزالون

۱ انبیا. مامورند که با فتنه گران بجنگند همان طور که موسی و جانشینش یوشع، داود و سلیمان، همان طور که پیش تر

از کرشن جی پیامبر آسیای شرقی مشاهده کردیم، و فرمان عیسی(ع) را دربارهٔ تامین اسلحه برای جنگ از انجیل لوقا باب ۲۲،

آیه ۳۶ و انجیل متی باب ۱۰، آیه ۲۴ نقل کردیم.

یختلفون- ولذلك خلقهم) لیکن اختلاف به معنی تعدد جامعه‌ها و تعدد دین‌ها بر چیده خواهد شد.

اکنون جهانیان اجماع دارند که انسان به سرعت به سوی جامعه واحد جهانی بل «دهکده جهانی» پیش می‌رود. گرچه برخی‌ها به شدت نگران هستند و آلوین تافلر برای دلجوئی از آنان در کتاب هایش^۱ می‌نویسد: در درون آن جامعه واحد، فرهنگ‌ها و آئین‌های زیادی وجود خواهند داشت^۲ و گرچه یونسکو مأموریت دارد در حفظ فرهنگ‌های محلی و

۱ در دو کتاب: ماهیت قدرت و موج سوم.

۲ آن استاد ما نیز در حوزه می‌گوید: چون در آیه ۱۴ سوره مائده می‌گوید «فاغرینا بینهم العداوه والبغضا. الی یوم القیامه» و در آیه ۶۴ همان سوره می‌گوید «والقینا بینهم العداوه والبغضا. الی یوم القیامه»، معلوم می‌شود که دین مسیحی و یهودی تا قیامت خواهند ماند. پس در جامعه واحد امام زمان(عج) نیز یهودیان و مسیحیان خواهند بود.

اولاً: ایشان توجه ندارند که هیچ مردمی تا روز قیامت باقی نخواهد ماند نه مسیحی، نه یهودی، نه مسلمان و یا دیگران. زیرا فاصله میان پایان عمر کره زمین و روز قیامت، دورانی است طولانی. و ایشان کلمه «قیامت» را مطابق نظر عوام به پایان عمر کره زمین معنی کرده‌اند. در حالی که در ادبیات قرآن به آن حادثه «ساعت» گفته می‌شود نه قیامت. مراد از قیامت روز محشر است.

ثانیاً: اساساً فلسفه وجودی امام زمان(عج) و ظهور او، برپائی عدالت و از بین بردن ظلم است. آیا او همه مظلومیت‌ها را از بین خواهد برد غیر از مظلومیت قرآن و پیامبر(ص)؟! که مسیحیان و یهودیان، قرآن را افترا و پیامبر(ص) را مقتدری می‌دانند و لذا به آن دو ایمان نمی‌آورند.



منطقه‌ای بکوشد. اما همه دست اندر کاران علوم انسانی به عیان مشاهده می‌کنند که روند موجود همهٔ ابعاد جامعه را در همه چیز به یک وحدت واقعی سوق می‌دهد.

یک جامعهٔ واحد با یک قبلهٔ واحد. و این دوره سوم از سه دوره مأموریت کعبه است. این نیز وعدهٔ الهی در قرآن است. زیرا کعبه «بیتُ للناس» است نه بیت بخشی از ناس. زمانی همه ناس در بگه و حوالی آن بودند^۱ که کعبه بیت شان بود. سپس انسان‌ها در مناطق دنیا پراکنده شدند با وجود رابطه شان با کعبه^۲، رابطه شان به تدریج ضعیف شد و در ۱۴۰۰ سال اخیر کلاً قطع شد^۳. اکنون از نو همهٔ ناس به یک جامعه کوچک، به «دهکده جهانی» تبدیل می‌شوند که می‌توانید نام این دهکده را از نو «بگه» بگذارید، کعبه قبلهٔ آن خواهد بود. و همان نقشی را که پیش از ابراهیم و پیش از دین جاماسب، دین هندو، دین بودائی، دین یهودی، دین مسیحی، دین

→ قرآن به زبان مردمی آمده، همان طور که کسی به کس دیگر می‌گوید «تا قیامت با تو آشتی نخواهم کرد» منظورش این نیست که هر دو تا قیامت زنده خواهند ماند. مراد قرآن نیز این است که آنان هرگز در این دنیا به وحدت عقیده نخواهند رسید.

۱ اولین تمدن، که بحثش پیش تر گذشت.

۲ به شرحی که گذشت.

۳ به دلیلی که به شرح رفت.

اسلام، داشت از نو خواهد داشت. این بار بگه اش به بزرگی سطح کره زمین خواهد بود لیکن در اثر امکانات ارتباطی، وسایط و وسایل ارتباطی جمعی باز دهکده ای مانند پیشین خواهد بود.

تعجب نکنید: همه چیز این جهان هستی در مدار دوری می چرخد از اتم تا کهکشان، الکترون به دور هسته می چرخد، یعنی به همان جا می رسد که از همان جا شروع کرده بود. ماده به انرژی تبدیل می شود و انرژی به ماده، چرخه شب و روز و چرخش زمین به دور خورشید. و چرخش منظومه و حرکت کهکشان. همگی رفتن و دوباره برگشتن به نقطه اول است لیکن با این تفاوت که در هر دور، مرحله ای از تکامل را طی کرده است و محض تکرار مکررات نیست.

گیاه و درخت از خاک پدید می آید و به خاک بر می گردد که یک دور تکاملی است خاک دوم از خاک اول کامل تر است. همچنین حیوان. آب از اقیانوس تبخیر شده به هوا می رود سپس به صورت باران به زمین آمده و بالاخره به اقیانوس می پیوندد. آب دوم از آب اول کامل تر است. کل و مجموع جهان همان نیست که ساعتی پیش بوده است لیکن سرعت و کندی تکامل ها و نیز فضا و زمان شان، در موارد مختلف فرق می کند. هر چرخه با چرخه دیگر از نظر زمان و مکان تفاوت دارد. خواه چرخه های ماده بی جان باشد و خواه چرخه های طبیعت زنده.

عنوان «خانه خدا» و «بیت الله»، خانه ای که مالک خصوصی ندارد مال همه و مال الله است، ابتدا از کعبه شروع شده سپس همه جای جهان را گشته گاه به صورت آتشکده، گاهی به شکل معبد هندو و بودائی و گاهی به شکل کلیسا و کنیسه، در پایان از نو به کعبه خواهد رسید.

در میان چرخه های کل هستی چرخه «ازبگه به بگه» عالی ترین، ارجمند ترین و زیبا ترین چرخه است؛ در این چرخه است که حکمت آفرینش جهان و انسان خود نمائی می کند. تمدن اولیه ی محدود و ناچیز، رفته و گشته و توسعه یافته و شکوفا شده با همهٔ زیبایی انسان از نو در کنار کعبه تمرکز می یابد. چرخه ای که هزینه بس هنگفتی را مصرف کرده است همه چرخه های جهان هستی کهکشان و منظومه و اتم و گیاه و حیوان و باد و باران، به خاطر آن چرخیده اند و آن همه اختلاف ها، اندیشه ها، درگیری ها، خون ریزی ها، تعاون ها و همیاری ها، قساوت ها و دلسوزی ها، غم ها و شادی ها، گریه ها و خنده ها، نفرت ها و عشق ها، ساختن ها و سوختن ها و... آمده اند و رفته اند در حالی که همگی اجزای یک چرخه بوده اند: چرخهٔ «از بگه به بگه».

علاوه بر این که این چرخه لازمهٔ قانون و ناموس لایتغیر جهان طبیعت بی جان و جهان طبیعت با جان و جهان جامعه است، یک دست فرا طبیعی و فرا اجتماعی نیز آن را هدایت می کند، دستی که حضور و نقشش را درباره کعبه در این دفتر به طور خلاصه دیدیم.

كعبه قبلهٔ جامعةٔ واحد جهاني ۲۲۵

همين طور چرخه نبوت ها درست مانند عنوان قبله و عنوان «بيت الله»
بودن، از بگه شروع شده باز به بگه خواهد رسيد اين بار نه به صورت يك
پيامبر، زيرا نبوت ها ختم شده اند، به صورت موعود همهٔ پيامبران و در
ماهيت امامت. مهدي موعود حجة بن الحسن (عج).

حجرالاسود دست كعبه است كه با آن با همهٔ زائران مصافحه مي كند.
اين بار دست كعبه با دست موعود بيعت خواهد كرد و هر دو چرخه،
ماهيت واحد خواهند يافت براي مديريت جامعةٔ واحد جهاني.

او خواهد آمد. در انتظار آن روز

به درود.